


۱۴۱ معری
 ۲۱۱۸۶۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب	مجموعه	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۲۱۱۸۶۴
شماره اختصاصی (۱۴۱) از کتب اهدائی : معری		

۱۴۱
 ۱۲

کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 خطی اهدائی
 ۱۴۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

۲۱۱۸۶۴

شماره اختصاصی (۱۴۱) از کتب اهدائی : معرکه

شماره و مهر

۱۴۱

۱۴۱ معرکه

۲۱۱۸۶۴

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی اهدائی

۱۴۱

۱۵۱
ع-۳

کن مستطی عظمی
و جہدہ منار
و ہر طہر
است

و بیان قول صحیح و تعرض نکردم بذكر مذاهب اربعه و ایراد اقوال باطله و نیز تم براه بحث
و جدال و طریقه قیل و قال و توجیه کردم از دلایل کلامیه و تدقیقات فلسفیه تا طالب را
در ورطه حیرت و تذبذب نیفتند و از وصول مطلب و حصول مقصد باز ندرد و اندوه
التوفیق و بیدار منة التحقيق حقایق الاشياء ثابتة در جميع عقاید
و احکام بر این اعتقاد است که هر چیزی از حقیقتی است در نفس الامر که با قطع نظر از علم
و اعتقاد مردم ثابت و واقع است و مجرد وهم و خیال نیست و تابع علم و اعتقاد نیست یعنی
آب آبست و آتش آتش است در نفس الامر و حقیقت نه آنکه اگر آتش را مثلا آب اعتقاد
کنم آبی بود و آب اگر آتش گویم آتش باشد و گرم را اگر سرد گویم سرد است و سرد را اگر گرم
اعتقاد کنم گرم است این فرق را که انجمن اعتقاد کنند و فطائی خوانند و این سخن بحکم
عقل و شرع یا وه و باطل است هیچ عاقل نگوید که حقیقت آب و آتش مجرد وهم و خیال
و اگر مت تابع اعتقاد است و جمعی دیگر از ایشان در هر چیز شک کنند که هست یا نیست
تا آنکه در شک نیز شک دارند این نیز مکابره و نامعقول است و بایشان بحث
و مناظره پس نتوان آمد سزای ایشان آن بود که باید ایشان را سوخت اگر حقیقت
آتش و گرمی آن معتقدانند ملان شوند و اگر سوختند و دم نزنند فهو لاراد العالم حادث
هر چه ما سواي ذات حق و صفات او است حادث است یعنی از عدم بوجود آمده و قديم
نیست بدلیل خبر رسول صلی الله علیه و سلم کان الله و لم یکن معه شیء خدا بود و چیزی
با او نبود بدلیل آنکه عالم متغیر و محل حوادث است و هر چه انجمن با قديم نبود و چیزی که

قدیم بود متغیر نشود و ذایم بر یک نهج باشد و آن ذات و صفات حق است که تغیر و
تبدیل را بدان را نیست تعالی شانه و عظم بر آنه و هو قابل للفناء عالم بعد از او
وجودش فانی و نالکشد نیست قال الله تعالی کل شیء هالک الا وجهه ربک
و برشت و درونخ و امثال آن که خبر بدو لم آنها و رو یافته است نیز فانی شوند اگر مقدار
لحمه با بعد از آن باقی مانند و هرگز فانی نیز نشوند و له صانع عالم را برورد کاریت که
از عدم بوجودش آورده زیرا که چون عالم حادث است و معنی حادث آنکه نبود بعد از آن
و هر چه اینچنین بود او را کسی باید که از ما بود به بود آرد چه اگر از خود بودی همیشه بودی و چون
همیشه نبود از خود نباشد بلکه از دیگری باشد پس برورد کار عالم قدیم باید که قدیم نبود حادث
بود پس از جمله عالم بودن برورد کار عالم واجب الوجود یعنی وجود وی از ذات بودن
از غیر و لا محتاج بغیر بود و هر چه چنین باشد خدای را نشاید و معنی لفظ خدا خود آئیده
یعنی خود بخود موجود شونده و البته باید که استهای سلسله موجودات بیک ذاتی بود که از
موجود باشد و الا اینچنین نایی نهایت رود و این معقول نباشد و احد آنها الله
اله و احد و در حقیقت ایجاد عالم و انظام وی جز بیک صانع و بیک حاکم راست نیاید
حی عظیم قادر و مرید پرورد کار عالم زنده است و دانار و توانا و مختار هر چه کند بارادت
و اختیار کند نه عجز و اضطرار زیرا که پیدایش اینچنین عالمی عجیب و غریب متعین و محکم بی این
صفات نیاید و صورت نه بند و وارزده و جاهل و عاجز و مضطر ممکن نباشد و نیز این صفات
در مخلوقات وی پیدا است اگر در وی نبود از کجا پیدا شود متکلم سمیع بصیر کویت

و شنوا و بینا چگونگی و کوکور ناقص بود و ناقص خدای را نشاید و قرآن مجید بدان
ناطق است و حقیقت این صفات بلکه جمیع صفات الهی اقیاس عقل در توان یافت الا
آنکه حق سبحانه تعالی نمونه از آن در ذات آدمی خلق کرده است که بدان صفات آدمی بصفات
وی تعالی بر وجهی از وجود بی برد اما بحقیقت صفات آدمی بصفات وی نه بصفات قدس
باقیه صفات وی سبحانه قدیم اند و باقی چنانچه ذات وی را لا یقوم بذاته حادث
ذات پاکست و نه تعالی محل حوادث نبود هر چه از کمالات و صفات حقیقت او را است
در از آن ثابت است چه حادث محل حادث بود و قدیم محل حادث نکرد و لیس جسم و لا
ولا عرض و لا مصور و لا مرکب و لا معدود و لا محدود و لا فی جهته
ولا مکان و لا فی زمان پرورد کار عالم جسم و جوهریت یعنی تن نیست و عرض نیست
یعنی از جنس صفاتی که تن دارد مثل سیاهی و سفیدی و مصونیت که او را صورتی و شکلی
باشد و مرکب نیست که پاره پاره بهم پیوسته باشد و معدود نیست که او را توان شمرد و محدود
نیست که حدی و نهایتی داشته باشد و در جهت نیست یعنی بالا و پایان و پیش و پس
و چپ و راست نیست و در جایی نیست و در زمانی نه چنانچه اینها هم از صفات عالم است و پرورد
عالم بر صفات عالم نبود و مراد آنکه در زمان نیست آنست که زمان شامل محیط او نیست
و وجود او موقوف بر زمان نیست چه در آن حالت که زمان نبود وی بود حال آنکه
زمان هست وی موجود است پس وی در زمان نیست زمانه با اوست لا مثل له و لا شبهه له
ولا ضد له و لا ند له و لا ظهیر له و لا معین له ویراجل جلاله در ذات و صفات

مانند نیت و نه خند نه نگر و نه خفا و نه درود و نه مخالف شیبه لاکوئید که از غیر جنس دی باشد
و نه از یک جنس و نه ظهور و نه محسوس که در کار وی بود و لا یتجد بغيره و لا یخل فی سرور و کار عالم
با غیر خود یکی نشود و در غیر خود نداید چه یکی شدن دو چیز محال است و وی یکی بنافات دارد
و در آفتاب و غیر از صفات اجسام مثل آب و گل و آتش و سنگ و درختی در خانه و شخصی در
اینجا مذمب حلول و اتحاد باطل و در متصف بجمع صفات اکمال و منزه عن سمات النقص
و الزوال و احوال و سخی اینست که هر چه از جنس بقا و محال است او را ثابت است و هر چه از جنس نقص
و زوال دارد از منزه است جل جلاله و تعالی و هو مری فی المؤمنین يوم القيمة اعتقاد
باید کرد که خداوند تعالی روز قیامت خود را بندهگان مؤمن می نماید بغير صله علیه و آله و سلم فرمود انکم
سترون ربکم يوم القيمة حکایت و فی القم لیلۃ البدر می فرماید که روزی که بید بید و روز
خود را روز قیامت بنیک شب و شب چنانچه ماه شب چهارده را مقصود تشبیه ریت برویت است
نه مرغی به مرغی و در دیدار وی تعالی روز قیامت مقابله و مواجهه و قرب و بعد بود و بعد راقوت
بصیرت دهند انچه امروز بیدیده دل به بیند فردا بحشم سرنگند بالجملة امروز را و الی کیف
میدانند فردا شبی کیف بیند و عالم آخرت محل ظهور حقیقت است آنچه امروز باطن است فردا ظاهر شود
انچه غیب است شهادت کرد و چون شرع خبر بآید باده است اعتقاد آن واجب بود و کیفیت آنرا از خدا کس
ندانند و در خبر کتب مذکور شده و شریعت یافته که ملائکه را دیدار باشد البدر علی السلام در عرشش یکبار
پیش نمود و چون را نیز دیدار نمود شیخ جمال الدین سیوطی در کتاب خود تحقیق کرده است که این سخن صحیح نیست
نیز که شیخ ابو الحسن اشعر کرام و رئیس اهل سنت و جماعت است در کتاب تحفه صغیر کرده است که ملائکه

مدبر است و دیدار بود و امام بیقی نیز بدان تخصیص نموده و احادیث نقل کرده است و بعضی از این
مستخرین نیز ذکر کرده اند و امام جعفر را که منع کنند جای آن اگر منع کنند دارد چه امام ابو حنیفه و جعفر
از ائمه برانند که ایشان را تواتر بود و در پیش نه در آیند غایت کار و نهایت جزای ایشان آن بود
که از آتش بدوزخ نجات یابند و با وجود آن فضل خدا و است تواند کرد و وقتی از اوقات باین نعمت
فایز گردند اگر چه هر روز و هر جمعه بود چنانکه آدمیان را باشد و در رویت زبان نیز اخلاص کرده اند
و حق آنست که ایشان را کاه کاهی مثل ایام عید در دنیا که ایام بارعام و تجلی کلمه بادید بود چنانکه
خواص مؤمنان را صبح و شام و عوام ایشان را در روزهای جمعه چنانچه احادیث در معنی
ورود یافته است این حاصل کلام سیوطی است که کف من و توفیق از خدا است که در روز عید
داخلند چنانکه ملائکه و جن و انس پس همه داخل این بشارت باشند غایت آنکه تواند که این
کرامت مخصوص آدمیان باشد و جن و ملائکه را نبود اگر دلیلی برین بگذرد فلا محذور و غیر
ولیکن اخراج نسب جایز نباشد و چگونه تجویز توان کرد که فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه
صدیقیه و دیگران را اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و سلم و مریم و آیه که سیدات عالم اند
و کامله و عارفانند از بسیاری مردان از دیدار حق تعالی ممنوع و محجوب باشند و یا از عموم مردان
درین نعمت و کرامت کمتر باشند بلکه اگر ایشان را از عموم مؤمنات که در احادیث تواتر
ایشان با عباد و واقع شده است و مخصوص و مستثنی از این صورت دارد چنانچه سیوطی فرمود
نیز بدان اشارت کرده است و آنکه گویند نساء مفضولات در خیام باشند سخن ضعیف است
چند در اینجا خیام حجاب بود چنانکه بیوت دنیا و ورود صیغه جمع مذکور در آیه المؤمنین و انکم

سترون بر یک طریق تقلید شایع است و الله اعلم و نیز سیو کفته که این تخصیصات و تفضیل رویت
بعد از دخول در بهشت است و الا در موقف مخصوص بکسی نبود بلکه کافران و منافقان نیز بودند و لیکن
بصفت قهر و جلال و کفار بعد از آن مجبور شدند تا حسرت و عذاب بیاورده بود و الله اعلم و در رویت
و بی همانند در مقام نیز اختلاف است و صحیح جواز است و از سلف نقل آن بسیار آمده است و از
امام احمد منقول است که گفت رب العزت را در خواب دیدم و پرسیدم که یارب افضل عبادات
و اقرب طرق بمنجا توجیبت فرمود تلاوت قرآن و از امام اعظم نقل است که صد بار در العزة
در خواب دیدم این سرین که از آگاه بر تابعین و قدوه علماء تعبیر خواب است میگوید که هر که بر درگاه
تعالی را در خواب ببیند در بهشت در آید و از هر غم و اندوه نجات یابد و این در حقیقت مثالی
قلبی است نه رویت بصری اگر چه ببیند مثالی از وی دیده باشد و حق تعالی را مثل نیست و لیکن
مثال است مثل دیگر است و مثال دیگر مثل ساری در جمیع صفات که گویند و در مثال مساوی
در جمیع صفات شرط نیست مثلاً عقل را آفتاب در جمیع صفات مثل نیست و با وجود آن
آفتاب را مثال عقل می آرند بناست آنکه چنانکه محسوسات متکشف بخور آفتاب است آنکشاف
معقولات بعقل بود این مقدار مناسب در مثال بودن کفایت کند و چنانچه بادشاه را
تمثیل آفتاب و وزیر اباه کنند اگر کی آفتاب را در خواب ببیند که پیشتر آن بود که بادشاه
در یابد و اگر آیه ببیند تعبیرش دریافت وزیر باشد و حق تعالی فرموده مثل نور کشف شود
فیها مصباح و وی تا منزله است که مصباح و زجاجه و مشکات و شجره و زیت
مثل وی بود و قرآن را بجمل تمثیل کرده و مشکات که اصل مثل قرآن نیست بلکه مثل

است و عالم مقام عالم مثال است و کیفیت رویت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین طریق بود
و تمام تحقیق این کلام از بعضی سیل امام حجة الاسلام باید طلبید و الله الموفق و در جواز رویت
و بی همانند و نیاید بصر و دیداری و رویت است و استاد ابو القاسم قشیری صاحب سلم فرموده است
که قول صحیح عدم جواز است و این سخن در جواز اداسکان است لیکن عدم وقوع و تحقیق و غیر
انحضرت را و وقوع آن و انحضرت راضی الله علیه و سلم در شب معراج متفق علیست و اجماع
محدثین و فقهای و متکلمین و مشایخ طریقت آنست که اولیا را حاصل ثمت در تعرف میگوید
هیچ یک می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد و می شناسد
که ادعای آن علامت عدم معرفت است و هر که این دعوی کند تحقیق خدا را شناخته باشد و شیخ
علاء الدین قونوی در شرح تعرف میگوید اگر از کسی معتبر نقل آن بصحت رسد تا وی بشناسد
و در تفسیر کوه شنی مذکور است که معتقد رویت الهی چشم سر و غیر انحضرت راضی الله علیه و آله
و سلم غیر مسلم است و از سهیل در کتاب انوار در فقه شافعی میگوید که هر که بگوید من خدایم را ایمان
در دنیا می بینم و بهشت فیه با وی کلام میکنم کافر گردد و در عقیده منظوم میگوید و من قال فی
الدنیا مرآه بعینه فلذلك رندیق طغی و تمر و اختلف کتب و الله و الرسول
کلهم ما و نزع عن الشرع الشریف و ابعلا و ذلک ممن قال فیه الهنا یری و جهه
یوه القیمة اسود انس الاله العافیة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
خالق جمیع الاشیا و بیدار کننده هر چیز را است از آسمان و زمین و آسمانیان و زمینیان

ذات و فعل ایشان هر خلاق و قدرت اوست و صل برها و مقدرها و تدبیر کننده تمام امور
و تقدیر کننده جمیع اشیا اوست تدبیر عبارتست از علم بعواقب افعال و افعال در جایگاهها و تقدیر
ایجاد اشیا بر قدر مخصوص و اندازه معین در ازل از خیر و شر و نفع و ضرر و حسن و قبح هر یک
و قدرت اوست و عالم بحجیم المعلومات داناست به معلومات جزئی و کلی و هیچ زده
از ذرات از علم وی بیرون نرود و از وی غائب نبود و هو بکل شیء عیلم و لایحج
علیه شیء هیچ چیز بر وی در کار تعالی شانه واجب لازم نبود از لطف و قهر و ثواب و عقاب
بیت کردگار آن کند که خود خواهد حکم بر کردگار توان کرد ثواب مطیعان بغض اوست و عقاب
عاصیان بعزل او و وی تعالی در هر حالت محمود است هم در عمل قهر و هم در فضل و کرم و بر
بروی حق و استحقاق نیت الا انک وی خبر داده است که مطیعان از ثواب هم و عاصیان را
عقاب کنم اینچنین خواهد بود که وی گفته است ولیکن بروی واجب نیت و اگر فرضاً
آن کند دیگر را محال نه که گوید چرا چنین کردی و لا غرض لفعله کاری بی پروردگار را غرض
نبود چه صاحب غرض محتاج بود و با وجود آن در هر کار او را حکمت است که دیگر را بحقیقت
در یافت آن راه نبود و در حکمت راجع بخلق است و او را بدان احتیاج نه در وجود و عدم
خلق و منافع و مصالح ایشان نسبت بذات وی تعالی یکسان است ولیکن وی مقتضای
جود حقیقی و ارادت خود میکند هر چه میخواهد و حال آن که رعایت حکمت و مصلحت
نیز بروی لازم و واجب نیست جل جلاله و عظم سلطانه و لا حکم سواه حکم حکم اوست
و حکم وی فعل واجب و حرام و حسن و قبح و سبب ثواب و عقاب کرد فعل حسن

وی بدان امر کرده و قبح انکار وی نهی فرموده پس حسن و قبح راجع با امر نهی شارع باشد
عقل را در اینجا مطلق نیت تا حکم کند که این فعل حسن موجب ثواب است و این قبح موجب
عقاب است پس حق جلال یعنی انکار وی دعوت شرع نرسیده است و در کوهستان
پیدا شده و ما بنا از عالم رفته و با آدم اختلاط نکرده در آخرت ماخوذ و معاقبت کرد و الا
از جهت ایمان و توحید نزد بعضی مشایخ که گویند این قدر معرفت که عالم را صانع است
و صانع عالم یکیت و موصوف بصفت کمال بشرع موقوف نبود عقل نظر بغير عالم
و انتظام وی حکم بدان کند و هم حکم عقل واجب که در اولی قرآن مجید که فرموده است
و ما کننا معدن بین حتی نبعث رسولا حجت فوقه اولی است بیغایر که ما عباد
کننده نیستیم که دعوت کند تا چون قبول دعوت وی نکنند و بگفته وی نروند و محفل
بورزند مستحق عذاب گردند و قول آنکه مراد بر رسول در اینجا عقل است از هدایات است
و شیخ کمال الدین ابن الهمام که از محققین حنفیه است گفته که مختار مذکور است و ابو
شرعی نیز بر آن است و از امام ابو حنیفه نیز روایت کرده اند فالحسن ما احسنه
الشرع و القبح ما قبحه الشرع پس لازم آمد که فعل حسن و کار نیک همان است
که شرع بدان امر کرده و فعل قبیح و کار بد همان که شرع از آن نهی فرموده و فعل بد
ذات خود نه حسن است و نه قبیح حسن و قبح باین معنی که سبب ثواب و عقاب آخرت
کرد و این را بعقل در نتوان یافت و الا تعلق مدح و ذم بعقل چنانکه عدل و ظلم
و بودن وی در صفت کمال و نقصان مثل علم و جهل در معرفت آن بعقل سخن

مختار مذکور است

والله ملائکته اعتقاد باید کرد که خدا تعالی را فرشتگان اند و فرشتگان اجسام
لطیفه نورانی اند که بر هر کل که خواهند بر آیند و حقیقت شان همان ارواح مجرد است
و ابدان نسبت بایشان حکم لباس دارد و ایشان را قوالد و تناسل نبود و ذکورت
و انوشت نه و فرشتگان بر آسمانند و بر زمین و با هر جزوی از اجزای عالم فرشته
مکمل است که مری و مدبر و حافظ او است خصوصاً به آدمی زاد چندین فرشته مکمل
بعضی بکتابت اعمال و بعضی بجهت محافظت وی از شیاطین جن و انس
و در عالم علوی و سفلی هیچ مکانی نیست که معور بملایک شود و در حدیث آمده است
که همه خلق ده جز اند نه جز از ان ملائکه و کبر. باقی خلاصه الحدیث ذواجنحه مشغ
و نکلات و مباح در قرآن مجید و فرشتگان را روا اثبات کرده لاجرم اعتقاد بدان
باید کرد و حقیقت و ادا از ان مفوض بعلوم و تعالیه باید داشت یا تاویل بقوای
ملکی که چنانکه حکم متشابهات و آئینت و الله اعلم و همانکه مراد بعد مذکور تعدد است
نه حصر و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج جبرئیل را
علیه السلام بششصد جناح دیده منهدم جبرئیل و از جمله فرشتگان چهار فرشته
مقرب تر اند که عظیم امور عالم و تعالیم همام ملک بایشان مفوض است یکی از ان جبرئیل
که القای علوم و تبلیغ وحی بانبیاء علیهم السلام مفوض بدوست و میکائیل که تعیین
ارزاق مخلوقات و مقادیر آن بدست اوست و اسرافیل که نغمه صور برای بعثت و شوق
مستغرق باو است و عن راسل که بر قبض ارواح عالمیان مسلط است و اکثر برانند که جبرئیل

افضل است

افضل است از تمام ملائکه و بعضی گویند این چهار فرشته در فضل متساوی اند و غیر ایشان فرشتگان
دیگر نیز بقرب و معظم اند هشت فرشته حاملان عرش اند و عظمت ابرام ایشان بعدی است که است
میان زمره کوفه و سرود و فرشتگان دور است ساله راه و در روایت مفصله راه است که
جاری الحدیث و کلل واحد منهم مقام معلوم و هر یکی از فرشتگان را بر کاه خداوندی
سین و در جنات قرب مقام معلوم و مرتبه خاص است که تجاوز و ترقی از ان نکنند و هر کدام که لایق
بمال بر یکی از ایشان بود بالفعل حاصل یا در ایشان شوق تحصیل کمال و اخراج از قوت فعل بود
چه شوق بر او مفقود غیر حاصل یا او این معنی بود آنرا که گویند در ملائکه عشق نبوده اگر محبت مولی
و معرفت پیدا باشد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون صفت فرشتگان
این است که بر غیر مانی خدایان کنند و معصیت نوزند و بر او مخالفت وی نروند و هر چه فرماید همان کنند
و ابدیست که بغایتی کرد و حقیقت از ملائکه بود و جوی بود در طاعت و عبادت بصفت ملائکه بر آمده
و یکی از ایشان شده و در آخر هم باصل خود رجوع کرد و نزد بعضی ملائکه و جن در خلقت قریب گیرند
چنانچه مار نوری دارد و دخانی اگر خانش میزد و در همان نور ماند و الله اعلم و له کتب انزلها
علی رسله حق سبحانه و تعالی کتابهاست که بر بعضی میفرماند فرستاده و دیگر از ان کتابت است
فرموده و مجموع عدد کتب سماوی یکصد و چهار است و از میان کتابها چهار کتاب عظیم و اشهر است
منها التوریه از ان کتابها سامری توریه است که بر موسی علیه السلام منزل شده و انبیاء
بنی اسرائیل بر تابعدان ان کتابند و الزبور دیگر زبور است که بر داود علیه السلام منزل یافته و الانجیل
دیگر انجیل است که بر عیسی علیه السلام فرود آمده و جمیع این کتب بعد از ذکر الهی و بیان احکام شرعی مملو

و شحون اند بزرگ احوال و صفات محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم و اصحاب و امت و بی خاصه و خلاصه
 اوقات محاسن انبیا سابق صلوات الله عليهم اجمعین ذکر محامد و مناقب آن حضرت بود که بر آن نظر
 و توسل میکردند باین کبریا و عز اسم و القرآن العظیم زبده و خلاصه جمیع کتب ساری و قرآن مجید
 و قرآن عظیم که بر سید رسل و خاتم انبیا علیه السلام صلوات افضلها و من التحیات اکملها اکملها
 تشریف آفرده و اعجاز نظم خاصه است که در کتب نبوه است اگر چه تورات در ذخامت و عظمت بحدی
 که حفظ آن جز بفرشتگان را میسر نبود و لیکن قرآن مجید با وجود اعجاز و اختصار اعظم و اکمل تا کتب
 ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین و تارة کتب انبیا ازین حیثیت که کلام حق است
 برابر اند اگر چه بوجه دیگر بعضی از آنها افضل اند از بعضی چنانچه انبیا علیهم صلوة الله و سلامه
 لا یفرق بین احد من رسله و با وجود آن تِلْكَ الرِّسَالُ فَضَلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ
 و اسماء و توفیقیه تا مهای خداوند عز و شان توفیقی است یعنی موقوف است بر سماع و نقل
 از شرع او را بجز نامی که برسان شرع خود خوانده است توان خواند و از پیش خود بروی شاعر
 و تقدیر نامی توان نهاد اگر عقل حکم کند بصحت اطلاق آن نام بروی خداوند چه در معنی
 یک معنی بان نام که در شرع آمده است مثلا او را شافی گویند نه طیب و چه در خوانند نه منی و عالم گویند
 نه عاقل و منع از تمییز نه توصیف و تسمیه تصرف است که جز و الی این سر و سخن در آن اسما است
 که ما خود اند از صفات و افعال و الایر سارا اعلام که در هر نعمتی موضوع اند نه نیت الا آنچه مخصوص
 بزبان کافران است نباید خواند که در انجائیم کفر بود و باید دانست که اسما و الاهی منحصر درین نمود و در اسم
 نیست او را اسما که خلق را نه دانانیده و اسما دیگر خلق را بمعرفت آن راه نبود و برین شرع نیز از آن شیر

آمده و لیکن شهرت این اسما بجهت خاصیتی مخصوص است که در آن نهاده انچه انچه فحوی حدیث الله تسعة
 و تسعین اسماء من احصاها دخل الجنة بدان مشهور است شائش اگر باورش ای گوید که هزار اسوار
 هرگز از ایشان مدد جوید و در کار وی شوند و هر جا که روی آید فتح کنند از انچه لازم نیاید که او را غیر ازین
 هزار اسوار دیگر نبود سوار بسیار و پشمار دارد هزار از آن میان باین صفت آمده که یاد کرده آمد و لابد
 احصا و ذکر این نمود و نه نام الاهی عز اسم خاصیتی در در آمدن بهشت باشد مخصوص بر اینهاست و الله
 اعلم و هو خالق افعال العباد فالکفر والمعصية بارادته و تقدیره و لا یرضاه چون
 ثابت شد که خالق همه اشیا است تعالی تقدیر پس افعال بندگان نیز بخلق و تقدیر او باشد
 که آن نیز داخل اشیا است عموما و بخصوص نیز فرموده و الله خلقکم و ما تعملون شما و اعمال
 شما همه مخلوق الاهی است جل شان و عظم بر تان پس کفر و ایمان و طاعت و عصیان و نیکی و بدی
 از بندگان بارادرت و مشیت و حکم و تقدیر او صادر کرد و لیکن وی تشارتند از ایمان و طاعت
 و نیکی راضی بود و از کفر و معصیت ناراضی چنانچه فرمود و لا یرضی بعباده الکفر خواستن و پیدا
 کردن دیگر است و راضی بودن دیگر رضا بد است که او کند و بغیر باید که بکن و ببا که او کند و نخواهد که
 بوقوع آید از جهت حکمتی که هر وی تشارتند و مثال از برای تخلف ارادات از او جان می باید که اگر
 خواجه خواهد که اثبات و انکار عصیان بنده خود کند او را کاری نماید و نخواهد که بنده آن کار کند
 تا عصیان او بر مردم ظاهر گردد و در تحقیق فایده و حکمت در امر و نهی انچه حقیقت بندگان و برابر
 مکنون علم ازین است تا باید که او را که مطیع کیمت و عاصی که و الله اعلم بحقیقت اعمال و افعال العباد
 اختیار بینه میثاقون بها و یعاقبون علیها با وجود آنکه همه بارادرت و تقدیر الاهی است بنده

فاعل مختار است و ویراد کار خود اختیاری و ارادی است و افعال که از وی صادر گردد بجز در اضطرار
 نبود و ثواب و عقاب بظاہر ترتیب برین اختیار است که وی دارد و اول باید که معنی جبر و اختیار را بداند
 تا حقیقت این مسئلہ ظاهر گردد که جبریت بدانکہ صدور افعال از آدمی بدو نوع باشد یکی آنکہ چیزی
 تصور کند یا لکن چیزی مطلق و بلا طبع است از باطن وی خواهشی مشهوری پیدا گردد و بجز
 آن مشهور رود و بجز وی حرکت کند و اگر مخالفه و منافطع او بود نفرتی و کراهتی از آن چیز
 در دل وی افتد و از وی باز گردد بعد از آن که نسبت وی به پیش از پیدا شدن مشهور
 و نفرت بفعل و ترک آن چیز برابر بود و ممکن بود که کند یا نکند خواه او در غیرت تصور که قوت
 قریب بفعل دارد یا بیش از تصور که از غلبه فعل دور تر است و این حرکت آدمی را حرکت اختیاری
 گویند و این فعل اگر برین حرکت مترتب گردد فعل اختیاری نامند نوع دیگر آنست که این تصور
 و انبعاث شوق و خواست چنانچه حرکت و قلعش و این حرکت را چیزی واضطراری گویند
 اگر او از اختیار در اینجا این معنی است که گفته اند پس الکی آن حکم آن دارد که کسی گوید که آدمی سمع
 ندارد و بصر ندارد و از غیرش آدمی بر اختیار واقع شده است و طینت وی چنین سرشته اند
 کسی گوید که آدمی همه حرکات و افعال وی از قبیل نوع رویت و این انکار حسی است هیچ
 عاقل این را قبول ندارد و لیکن اشکال در آنست که آیا بعد از شمول و احاطه علم و اراده ازلی
 و قضا و تقدیر باین تصور باشد این فعل از آدمی بوجود نیاید و وی آنرا نکند یا نه زیرا که
 خدا میگوید اگر در انزل دانسته و خواسته که از بنده این فعل بوجود آید خواه بی اختیار اگر فعل
 اختیار است بر افاضل اختیار کردن و بوجود آوردن آن فعل اختیاری نباشد و نیز آدمی را

اگر چه در فعل اختیاری است لیکن در مبادی آن اختیار ندارد اگر کسی چشم کشاده باشد نمید
 صورت ندارد و بعد از دیدن و ادراک آن اگر آن مری مطلقاً است انبعاث و خواستش
 لازم است و وجود حرکت بعد از وی واجب هر چند بختیار او با ایمان اختیار او واجب و لازم
 گردد و وجود لازم منافی حقیقت اختیار است پس لایم آدمی اختیار دارد ولیکن در اختیار خود
 اختیاری ندارد و همان سخن آنکہ گفته اند مختار فی فعله و مجبور فی اختیاره و بیاری
 دیگر اختیار را بصورت و جبر بالمعنی و بحقیقت این مسئلہ قضا و قدر یا توان یا خیر
 بنده مقام حیرت و اعتراض و معجز و سکوت و مرجع و مال کلام ایشان درین مقام باین آیه است
 لا یسأل عما یفعل و هم یسألون و نور درین موقوف بنیاید استاد که در روایت
 آن سری غایتش است اما جعفر صادق رضی الله عنه که استاد را اهل طریقت و قدوه اهل حقیقت
 میفرماید که لا جبر و لا قدر و لیکن امر بین امرین حقیقت کار آدمی متوسط است آن
 جبر و قدر و جبر مذموب جبریت است که میگویند آدمی اصلاً اختیار نیست و حرکت او مثل حرکت
 چهار رات و قدر مذموب قدریت است که گویند جبر در اختیار آدمی است و آدمی در کار و بار خود
 مستقل است افعال او مخلوق است پس میفرماید که این هر دو مذموب باطل است و از اطناف و غیبط
 مذموبی توسط میان این و آن ولیکن عقل در دریافت این امور متوسط حیران و گرا
 و فی الحقیقت این حیرانی و گرا نی اهل بحث و جدل باشد که خواهند محققات با عقل
 کنند و با چیزی بعقل ایشان راست نیاید و معقول ایشان نیست تصدیق آن نکنند و این
 بیان نیارند و اما ایامیان را دلیل قطعی بر نبوت این مدعا شریعت و قرآن است که باطل

باین که همه بقدرت و ارادت او است و با وجود آن طاعت و معاصی را به بندگان نسبت میکنند
 و میگویند که خطا هر که ظلم کند ایشان خود بر خود ظلم کردند و ما کماکان الله یظلمهم و لکن کاذبا
 انفسهم یظلمون و فرمود و الله خلقکم و ما تعلمون درین آیه هر دو را اثبات کرد است خلق
 بخود کرد و نسبت عمل ایشان پس بچار است اما ایمان باید آورد که هر دو حق است و اعتقاد باید کرد که خلق
 از خدا است و عمل از بنده اگر بکنند آن ترسیم و نیز نبوت شریعت و امری فرع اختیار است پس
 قابل شدن بان ضرورت و اما مسئله قضا و قدر بجز شارع معلوم شد و مسئله اختیار نیز
 از وی چون هر دو از شرع معلوم شده باشد چندین نزاع و جدال جمیع ایمان برود و باید آورد
 و اینجا اعتقاد را متوسط لازم آمد و فی الحقیقه خوض درین مسئله از علامات بطالت و جهالت است
 هیچ عمل و هیچ حقیقت بر بحث آن موقوف نیست کار باید کرد حقیقت او همان است که نزد خدا
 اعمالوا فکل میسر لما خلق له اگر بعد از شنیدن خبر شارع تردد و خلجی فی بد باطن است فکر
 ایمان خود همین است که هر چه از شارع بشنوی تصدیق کنی و اگر ایمان را موقوف حکم عقل خود داشته
 پس حقیقت ایمان بخود آورده نه با او را در اثبات این مسئله از اول همین مسلکی بایست رفت
 و موافق وضع را نیز همین بود ولیکن در طبیعت قلم طغیان است چه توان کرد حق تعالی
 ما را از خطا و خلل نگاهدارد و ما را با نکلارد و الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء
 پیدا کننده هدایت و ضلالت در بنده خداست سبحانه و تعا هر که خواهد که راه کند و هر که خواهد
 راه راست آورد و هر که خواهد که راه چکس راه راست نتواند آورد و هر که خواهد که راه راست آورد
 کسی نتواند که راه گرد گنا برست باین ناطق است و با وجود آن نسبت هدایت بقوان پیغمبر

اینست که هر که از شارع بشنود
 تصدیق کند و اگر از عقل خود
 بخواهد که راه راست را
 بداند باید که از شارع
 بشنود و اگر از عقل خود
 بخواهد که راه راست را
 بداند باید که از شارع
 بشنود

صلی الله علیه و سلم و نسبت ضلالت بشیطان و اصرام واقع شده پس باید هر دو ایمان باید آورد
 و اعتقاد باید کرد و بحقیقت هدایت و معنی دارد راه راست نمودن و به راه راست بردن
 و بمقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجانب کبریا و الهی است از دیگری نیاید و هدایت
 بمعنی اول قرآن را در اصول را ثابت باشد بر بیان طریق مستقیم و راه راست می نمایند ولیکن
 به راه راست بردن و بمقصد رسانیدن از خداست پس انک لا تهتدی من احببت
 و لکن الله یهدی من یشاء و انک لتهتدی هر دو را است آمد پیغمبر را هدایت
 خداست و شیطان را سبب ضلالت و در حقیقت همه از خداست و الله الهادی من یشاء
التوفیق و عذاب القبر للکافر و الفاسق و تنعیم اهل الطاعة باید اعلم
 الله و یرید و سوال منکر و نکیر حق یکی از اعتقادات اهل سنت و جماعت است
 عذاب قبر است و مواد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دلدنی و دار آخرت که
 و مؤمنان فاسق درین عالم در محنت و عذاب و مطیعان در ناز و نعمت باشند
 چنانچه خدا تعالی خواهد و منکر و نکیر و فرشته انزاعیم و میبوی و میاه و کبود چشم که در قبر
 آیند و بنده را از پروردگار وی و رسول وی و دین وی و مال کنند اگر بتوفیق و تعالیم الهی
 جواب سوال ایشان را مطابق حق گفت در ناز و نعمت بود و چون نوع و من خواست
 رود و قبر در حق او روضه از دیاض جنت بود و اگر گفت در محنت و عذاب بود و قبر بر
 کوهی از کوههای دوزخ بود آیات و احادیث بحقیقت اینها ناطق است ایمان
 بدان باید آورد و کیفیت آن مفوض علم الهی جل شانته داشت خواه با عاده حیات

اینست که هر که از شارع بشنود
 تصدیق کند و اگر از عقل خود
 بخواهد که راه راست را
 بداند باید که از شارع
 بشنود و اگر از عقل خود
 بخواهد که راه راست را
 بداند باید که از شارع
 بشنود

یا بمقابل روح یا نور آن بوجی از وجود که قادر مطلق داند و خلص و بحقیقت نزد اهل سنت و جماعت
 سبب عاقبت حیات شرط ادراک نیست و بعضی علی گفته اند که منکر و کفر و شرک و کفر کفر است
 باشند و فرشتهای طبعاً از بشر و شیطان هم بود و این سخن خالی از غرض نیست در احادیث ذکر
 که توان یافت و نیز گفته اند که توان بود که ملائک سال جماعت کثیر باشند که بعضی را بشکر نام بود و بعضی را
 نیکو و بر برستی در شخص از آن مبعوث شوند چنانچه بر کتاب اعمال هر بنده دو ملک مقرر اند و توان
 که در شخص باشند که را گفته استعداده در زمان واحد متمثل میشود با و الله اعلم و صاحب خلاصه
 و نیز از روی در فتاوی خود تصریح کرده اند که سوال بعد از وفات کردن میت است بلکه بعد از نبوت
 مردم و چون میت را در تابوتی بنهند بنیت نقل وی بکافی دیگر مسئول گردد و اگر در زمره خورده
 هم در شک او مسئول شود انتهی و اصح آنست که انبیا را سوال نمود اگر بود از توحید و احوال است بود
 بطریق تشریف و تعظیم و در سوال اطفال سؤنین نیز اختلاف است اکثری از اند که مسئول شوند
 ولیکن ملائکه بعد از سوال تعیین شان کنند و بگویند که بگو الله دینی و دینی اسلام و نبی
 محمد پروردگار تعالی الهام شان کند چنانچه عیسی علیه السلام را در عهد کرد و در اطفال مشرکین
 امام ابو حنیفه توقف کرده است از جهت تعرض الله و در ثواب و عقاب ایشان نیز توقف کرده اند و بعضی
 بر آنند که مدبار باشند و بعضی گویند که بهشت روضه محمد بن الحسین کویر من یقین دارم که
 حق تعالی هیچکس را بیکانه عذاب نکند و جن را نیز سوالی بود از جهت عموم ادله و امام ابو حنیفه در
 کیفیت ثواب مسلمانان جن توقف کرده و کافران ایشان با اتفاق معذب باشند و این
 عبد البر کویر که کافز مجاهر را سوال نمود وی سبب سوال غذا بش کنند و مناقی را سوالی نزد

از این جهت

از این جهت گفته اند که احادیث با سنن و شهادت و باطنی بسبب الله و آنکه در روز جمعه یا شوی
 مرده با و آنکه هر بنده ملک خازنه و آنکه بعلت استسقاء یا اسهال مرده و در دیافنه است و حدیث
 جمع ضعیف است و نیز ترمذی و ابن عبد البر ذکر کرده اند که سوال قبر از خصایص این است که بری است
 و گفته اند که حکمت در تعجیل عذاب ایشان در برزخ تمحیض نبوت است تا روز قیامت پاک
 از کثبان بر خیزند و شرح عقیده طحاوی نیز مثل آن گفته و تعمیم و توقف نیز نقل کرده است و الله
 اعلم و دیگر از احادیث آمده است که در قبر عاصی بقادر گزدم و از دایره کیکی اگر از انبیا دم زند
 نامه دنیا و در حقان آن بسوزد و بحقیقت این مار و گزدم همه صورتهای صفات زیمه و احوال
 قیصر و تعلقات دنیا است که در آن عالم بار و گزدم متمثل است و اندوخته هفتاد و یازده برای
 بیان کثرت یا بجهت اطلاع شارع بر عدد اصول صفات و در ایمان و اعتقاد بدان و امثال
 آن از امور آخرت که مخبر صادق بدان خبر داده است و در طریق است یکی آنکه وجود مار و گزدم
 و گزدم اینان میت را در واقع است و در خارج موجود است ولیکن آنرا چشم سرستوان
 و غیره اگر درین عالم چشم سر مشاهده عالم ملکوت هر کس نتوان که در ملک آن کبر بران عالم رسیده
 اند چنانچه انبیا و بعضی از اولیاء آخر جبرئیل را در واقع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میدیدند
 و هیچکس غیر آن حضرت را در انبیا دیدن و الله و این دیدن و نمودن بخلق قدرت
 الهی است خواه اجسام بود یا ارواح اگر گویی پیش کی یا و دیده کشاده بود و ضلالتش ناپدید شود
 و بعد از آنکه نمایار روح را توان دید استخوان ایمان و صحت اعتقاد و متابعت در انجام است و در طریق
 نانی آنکه اعتقاد کنند که درین این مار و گزدم بر مثال مدخواب است چه مار و گزدم که درین این

و الله اعلم

از این

و مشاهده هر کفه مقدار آسمان و زمین از مسلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که اگر
بلروی آسمان و زمین و هر چه در آسمان و زمین است بنهند یکجدا و کفه حسانت از اجزا
بین عرش مقابل جنت باشد و کفه سیئات از عرش مقابل بعضی کوفتند و از اجزا
چیزیت که بوی مقدار اعمال معلوم شود بر کیفیت که با باور او عدلیت و میزان تمثلی آن
از برای آن اینها هر تا و لیت و اصل همانست که نظر بر تفسیر حدیث است ایان آرند
و بحکم کوی عقل از جان نوزند و موزون یا اعمال است و حق تعالی قازیت که آنرا امتحان حاکم
گرداند حسانت اجسام نورانی کند و سیئات اجسام ظلمانی یا صافی یا کالک اعمال در آنها
خفت و ثقل احداث نماید و حدیث بطا قه دلالت بدین دارد و بطا قه کاغذ یاره را
گویند که روی شش متاع نویسد و مراد اینجا آنست که چون کفه حسانت یکی سبک آید
در کاغذ یاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند و بدان راجع
آید یا اصحاب اعمال و بعضی بجهت تطبیق احادیث بوزن اعمال و صحایف اعلیٰ جمیع اقوال
شدند و جمیع سوا این در قول وی سبحانه تعالی و نضع الموازنین القسط لیوم
القیمه یا باعتبار تعدد آن باشد تا هر است را یا هر بنده را با هر نوع عمل را میزان باشد
یا باعتبار تعدد اوزان بود یا از جهت کثرت اجزاء عظمت وی بود و وزن اعمال که او را
ذو بنده و اگر او را طاعت بنا از جهت اخلاص و شرف و تعظیم یا افت و معصیت و تفصیح
باشد و در وزن اعمال که از میزان این حکمت بود چه کافور احسانت نبود و تواند که صورت
حسنت در تعقیف عذاب و یا کار که افتد و اگر گویند که ثقل کفه میزان آخرت بر عکس است

و علامت ثقل ارتقا کفه بود و علامت خفت اتخاف حدیث یطاقه روان کند و الله اعلم
و الکتاب حق کتابی که اعمال نیکان از طاعت و معاصی بدان مثبت و مکتوب است حق است
و مؤمنان را کتابها را نشان بدست راست دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین نوع
که دست چپ بدست چپ بپانند یا از سینه بجانب پشت بر آرندش از برای تمیز نشان
مؤمنان و کافران و عورت در برای کاف و سخی در آنست که اعطاء کتاب بعین مخصوص
بمومن مطیع باشد اما عصات نیز بود و بعضی که عصات را نیز بود و بعضی که عصات را نیز
بدست راست دهند و لیکن بعد از اجرای وعید و اخراج از نماز بدست راست دهند و از
خواندن نکند که بعد از اخراج یا بدست راست دهند و نه بچپ بلکه از مواجبه دهند یا اصلا
کتاب نهند بلکه احوالش بلروی بنحوائی است که احوال عاصی بدین با معقوف است و نص
قرآن از وی ساکت است و این هر احتمال نیست که بطریق اجتهاد و استنباط ذکر کرده اند و الله
اعلم و الحساب حق مقصود از کتاب حساب است چون کتاب حق است حساب نیز
حق باشد و السوال حق پرسیدن وی تعالی از نیکان که چه کار کردند و از طاعت و معصیت
چه در زمین حق است و از طلا که نیز حساب گیرند و در حدیث آمده است اول حساب از
جبرئیل امین گیرند که چگونه امانت و حی یا بنیارسا نیده است و در بعضی احادیث آمده است
که اول حساب لوح را و در او را حاضر از روی از هیبت خدا و زنی بلرزد و فرمان آورد
که تبلیغ علوم جبرئیل که کردی کواه تو کیمت گوید که او من اسرافیل است اسرافیل حاضر
آورد و هر را از عظمت و هیبت سوال و کبر یا زو الجلال لرزه بر تن افتد و بنحوائی

حاضر آمد و از تبلیغ وحی و ادای امانت رسالت پرسند و اول آنکه از عبادات سوال کنند باز
 باشد در معاملات خون ناحق و حسان ظلم را بخصوم دهند و سیات خصوم را بظلم
 در روایات آمده است که مقتصد باز مقبول بمقابله دانی بود و بعضی روایات آمده
 که در دیر اوضا اگر ثواب بخوار میگردید و نصف دانک با وی مختص افتد بدست
 ندم آید تا خصم و بر ارضی شود اینچنین روزی در پیش و خواجبر بر تراحت افتاده است
 و میگوید آنچه من یافته ام دیگر نیافته است و آنچه من نمیده ام هیچکس نمیده و عوام در غفلت
 و غلامد گفتگو و صوفیان بطامات و حقیقت خوانی هیچ خبر ازین عالم ندارند که چه خواهد
 شد و چه روز در پیش است تمام روز با فاسد خوانی مشغول و بیکدم بتصور حرکت آخرت
 و احوال آن نه فانا لله وانا الیه راجعون اکنون بر حمت خداوندی بنگر اگر خواهی
 خصم را راضی گردان و بدست برین باوی بنماید و گوید این بدست را که میخرد و گوید خداوند
 که تواند که این را بخرد و شن آن گران است زمان خود میتوانی خرید و شن آن در دست
 است اگر این حق که بر برادر مسلمان داری بخری و برای زده او کنی این بدست ترا
 باشد روی راضی شود و بخرد و نیز در حدیث آمده است که در وقت سواد مومنان را
 در ترحمت و کشف مغفوت خود در آرد و جان برسد که کسی نداند و گوید چنانکه دنیا
 کنان ترا پوشیدم امروز بر حمت خود بخریدیم و کتاب حسانت بدستش دهند و کا
 و کافران و منافقان را فضیحت کنند و منادی در دهند که لا لعنة الله علی
 الظالمین فسبحان ذی العدل القوی و الفضل العظیم جانة فضل و

کار خود میکنند لیکن تری از عدل است **بیت** اگر در هدیک صلائی گرم عزای یک کوی نصیبی
 بر من این **بیت** را خواندی آن دیگر را نیز بخوان **بیت** تندید که بر کشید مع حکم مانند کز
 صم و بکم در جانی میفرماید که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
 و جانی دیگر میفرماید لایسأل عما یفعل و هم یسألون خبر عجز و حیرت و بیچارگی کای
 نیست مارا ایان بهر دو باید آورد باقی حکم است و الله علی کل شیء قدیر و لغرض
 حق سید رسول الله علیه و سلم روز قیامت حوضی بکار او را حوض گفته گویند و آیه کریمه
 انا اعطیناک الکوش هم بر آن تفسیر کرده اند و مسافت آن حوض یک ماه همد راه باشد
 آتش از شیر سفید تر و آتش از مشک خوشتر و کوزهای از ستارهای آسمان بیشتر در روشن
 هر که بکارد از آبی بخورد و دیگر تشنگی تا بد کرد و در درخت حوض بحسب مسافت مکانها
 مختلف در احادیث ذکر یافته و بسبب اختلاف و رعایت احوال مخاطبان است چنانچه اهل
 یمن فرمود که من صنعنا الی اعدان و با اهل شام چیزی دیگر گفته با هر کس مسافتی که
 معلوم و متعارف و بی بود ذکر کرده و در بعضی احادیث تحدید مسافت بزبان درو
 یافته مثل مسافت شهر و غیر آن و خلاصه معنی بیان وسعت و عظمت است و
 گویند هر غیر را حوضی باشد بر قدر مرتبه وی و قطعی گوید که آنحضرت راضی الله علیه و آله
 و سلم در حوض بود نام هر دو کوثر است و در خبر آمده است که ساقی حوض کوثر علی مرتضی رضی الله
 عنه بود او در هر که سیراب محبت و تشنه لقای اوزیت مشکل کرد و از ان حوض آبی
 خورد و در روایات آمده که علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده است که اگر محبت ابوبکر صدیق

رضی الله عنه در دلش خود و نظره از آنچه شریفند و الصراط حق بود و کار تعالی روز قیامت
بر پشت دوزخ بی اینها از سوی بار کبریا و از تیغ نیز و جیب خلائق را بفرماید که از وی عبور کنند و
در آید بعضی چون برق خاطف و بعضی شکران دوزخ و بعضی مانند آب نیز و بعضی مانند
پرنده و هکذا عبور هر کس تفاوت مراتب محبوب صراط مستقیم بین عدالت بود که این
صراط نمونه از نور و دوزخیان بلغزند و در دوزخ افتند و ظاهر کتاب مجید که فرموده است
وان منکم الا واره در سخن آنست که در عبور که مستلزم ورود و حضور یافت
علم باقر تمامه خلائق راحتی الانبیا و سید الرسل ا صلوات الله علیه و علیهم اجمعین و در بعضی
از ابواب مواجید گفته اند ما که حکمت خدا را در گذراندن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم از آن راه آن باشد که بعضی عصا است که چند روز بشوی نفس گرفتار او بی نایر
مانده باشند نظاره جمال وی ایستاده غمنازی و عکساری ایام فراق کرد و در روز
از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از غم این آیه مخصوص
که هر از نظری بگذرند و وی در حضرت استاده بودند و احوال چنین سزاگویی از بالا
آتش بگذر آتش کستان کرد و آخر آتش بنده مومن فریاد کند که چرا یا صوم من فلان
نورک اطفا می ای مومن کامل نمود از سر من بگذر که نور ایمان تو زبانه آتش مرا
گشت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که نور انوار مومنان باشد آتش برابر وی کجا ایستد
نور وی که در ناصیه خلیل بود چه کار کرد اینجا که خود بر سطر باشد تا چاکند و الشفاعه
حق در خواستن و انبیا و اولیا و اخیار و عل و ملایکه که ایش ترا در درگاه عزت بر وی

در راه سخن باشد که کارها را از زیر و زمار تعلات حق است و اول کسی که فتح باب شفاعت کند
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ظاهر شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر جاه
و عزت بوده است روز روز از دست و جبهه جاه او الله سبحانه و تعالی محبت جاه محمد اغفر لنا و ثمار
عالمیان چون از شدت هول موقف بماند و حیران شوند بطلب شفیع بر آیند
تا در دایره ترا در مانی کند اول نزد آدم صغیر و کونین که توان آدمی که پدر تمام آدمیان
و بر و زکارت بدست خود پیدا کرد و در بهشت بزمیت جای داد و سجود ملائکه گردانید
تا در اشیا ترا در آموخت شفاعت کن ما را که سخت روزی پیش آمده است آدم صغیر گویند
که استاد من درین مقام و دم زدن در رخسار حدیث است از من هنوز آن شرمینگی
که اکل شیخه کردم و در فرمان الهی بر خطا رفتم نرفته است این کار مرا از نوح آید پس آدم حواله
نوح کند و ایشان نزد نوح بیایند و نوح بابر ابراهیم اندازد و ابراهیم موسی و موسی بعیث
و تا بر این رسل الوعوم صلوات الله علیهم اجمعین شمرند زلات خود با و بچگونگی از کثرت
این مقام قدم پیش تواند نهاد تا در حضرت خاتمه محمد صلی الله علیه و آله و سلم که سید رسل
و شفیع روز محشر و مکرّم هم خطاب لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر است
و صلاتا آخر است بیایند و عرض حال خود نمایند پس وی بر خیزد و در راه پرده عزت و جلال
در آید و در مقام محمود که در دنیا ش و عده کرده بودند که عیسی ان یبعثک ربک
مقاما محمود او جز او را ایستادن در این مقام ممکن نباشد بیایند و سجده
در رود و حکم شود که سر از سجده بردار و هر چه خواهی خواه و هر چه بگوئی بگو پس از سجده

بردار و بزرگانی که در آن وقت در آموزشند هر روز کار خود را هر وقت که بخواهند
 بخت بیدار بسمه روز و رقیب دیگر را شفاعت کند و از سجده ثالث که سر بردارد
 کنان نام کند بکنان بخت بد پس بچکس باقی نماند الا آنکه قرآن بخورد و باربری
 حکم کرده باینکه کافران و منکران این مضمون حدیث است که در صحیح بخاری و مسلم
 مذکور است و از اینجا خود ظاهر شد که کنان بکاران هر رازی در خواهد و احتیاج بشفاعت
 دیگران ندارد که گویند که این مخصوص باستان وی باشد یا دیگران شفاعت در حضرت
 وی بود و برادر حضرت حق و الله اعلم در حدیث دیگر آمده است که بعد از شفاعت
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم کی نماند الا کینکه در ایشان جز لا اله الا الله در نیکی
 دیگر نبود و سر اسر معصیت و گناه باشد پس این شفاعت ایشان در خواهد از
 درگاه عزت حکم آید ای محمد اینها خاصان من اند ایشان را من خود بخود شفاعت کنم
 و از آتش دوزخ شان بر آورم و با بکار روز و روز محمد صلی الله علیه و سلم و جاه
 اوست و مقام مقام او و سخن سخن او و همان اوست دیگران طفیل اند در قرآن مجید
 خطاب برود و لسوف یعطیک ربک فترضی ترای محمد و ای محمد من
 و ای محبوب مظلوم و ای بنده خاص من چندان نعمت بهم و رحمت کنم که راضی
 شوی از من تا هیچ آرزو در دل تو نشکند ای محمد همه کس رضای من طلبند و من
 رضای تو خواهم گفت من راضی شوم تا یکایک امت من نیامیزی و گویند که آنکه
 لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً مخصوص باین امت

و باقی نوح اینچنین خطاب رفته که غفر لکم من ذنوبکم بقاعده نوحیت لفظ من افاده
 بعصیت کند ای بعضی ذنوبکم بایشان کار بفضل می رود و با دیگران بعد هی امت مدینه
 و انما رب غفور این امید واری و بشارت کنان بکارانرا است چون همیان نیز
 طفیلی نیز غفر خواهد بود **بیت** نوید نباشی کرت آن یار بر اند کرت او ز بر اند که
 فودات بخواند تو امت او باش و از آن وی شو خود بوی سپار هر آسانت مشکل
 تا آنجا که این نسبت دست نشاند باشد بعد از وی هیچ مشکلی نیست صد هزار کنانه
 در جنبایان محمد بر کاهی نیز ز خود اگر انورایان در دل بنده مومن در آمده است ظلمت و
 روی جانی خواهد بود غم ایان بای خود دیگر غم نیست سفیان نوریر رضی الله عنه بیدند
 که تمام شب اش در گریه و زاری گذشت گفتند چه کوی خوش باش که بار کنانه بر گریه نیست
 گفت کنانه اگر گویمت نزد رحمت او نیر گاهی نیز در گریه از آنست که ایان سلامت بریم
 یا نه **بیت** ایمان جو سلامت بل که بدیم **آهسته** زهی جیتی و چالاکی سخی از
 با شفاعت مانده است بدانکه شفاعت را موطن متعدد است اول در مواقع صحت
 از برای تحقیر شدت و وقوف بران مقام همیت و در غمت و از دایم دعوی بر سوال
 و رفع حجاب عدم مناقشه بدوی که من توقش فی الحسب فقد عذب **بیت** سوم در غمت
 از اجزای حکم و امضای توقیع چهارم در اخراج از ناویر نار و دعات دوزخ پنجم در رفع
 درجات و نزل ثواب مثلا کنان بکار برایشان بیایند و در بارگاه همیشه استاده
 کنند پس یکی از مقومان درگاه بر خیزد و شفاعت کند تا حکم شود که آن کنان بکار را بنشیند

و پرسند حساب کیهن باز از در شفاعت در آیند تا از وی حساب بگیرند و اگر بگزیند آتش
گیرند و گاهی باشد که بعد از حساب بخت گناه بر زندان حکم کنند و شفاعت ازان بکنند
و نوسند و گاهی بعد از زندان فرستادن و عذاب کردن از بند بر آرند و بعد از بر آوردن
منصب عطا کنند پس هر گناه کار در دانه را امیدواریت که شفاعت سید رسول صلوٰۃ
علیه و آله و سلم با علی مناصب و در درجات بهشت برسد ان شاء الله تعالی اینها ظاهر شود
که چه میگوید نصیب ما است بهشت ای خدا شناس برو که مستحق کرامت کنایگان
اند و آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت بود عام بر جمیع امت را بلکه جمیع
خلایق را و خاص خاندان اهل بیت و مدینه و نوار قبر شریف و مظهرین صلوٰۃ را
بر وی صلوات الله علیه و آله و سلم و حقیقت شفاعت را محققان گویند که عبارت
از انعکاس اشعه انوار رحمت که بر دل سید کائنات صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه
قرب و عزت بتابد بر دلهایی که بر صفت محاذات و مقابلت قلب پیغمبری صوفی
اند بر مثال انعکاس فروغ آفتاب که بر آب تابید و یواری که مقابل آن باشد و این
محاذات و مقابلت بتوجه و اتباع حاصل آید و لهذا اکثر از آنچه او را از اسباب نیلی
این سعادت داشته اند از باب متابعت و مواظبت سنت سینه اوست این
در شفاعت رفع درجات باشد و الله اصل شفاعت معفوت ذنوب محاذات
و مقابلت در اصل ایمان کافیت و مؤثرترین عبادات و توجهات مدین باب کثرت
صلوات بر حضرت سید کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم لیل و نهار و وظایف

و باطنها

و باطنها کلاما ذکره الدعا کثرت و کلاما غفل عن ذکره الغافلون و یا الله التوفیق
و الجنته حق و النار حق و دروغ بران مفتی که مدایات و احادیث و وقوع یافته است حق است
و در مکان جنت و نار احوال است بعضی گویند که جنت در آسمان اول است یا در آسمان چهارم یا فوق
سموات سبع و نار در زمین و بقول اهل آسمان است و جماعتی بدمر و توقف کنند و تعیین مکان بر
بعدم آبی تفویض نمایند و شرح مقاصد میگویند که نصی هر چه در تعیین مکان جنت و مکان نار و در
نیافته است لیکن اکثر از آنکه بهشت بالای آسمان زیر غرض است و دروغ نیز هفت طبقه زمین
و شکل آنست که در قرآن مجید میفرماید و جنة عرضها كعرض السماء و الارض پس وجود آن
در مکان بعین از زمین و آسمان چه صورت دارد و حال آنکه این قدر برای یکی از اهل جنت و یا
برای یک جنت با جوارش در تفسیر آمده است که عرض جنت مقدار عرض سموات و ارض بود و گویند
بیکدیگر چه چیده و فضا کنند و از حسن توجهات آنست که چون نزد مردم واسع تر از زمین
و آسمان چیزی دیگر بود شایسته تصور و معرفت جنت و نار بدان کرد و اصل او را باطل در بیان
و معرفت است نه تحقیق و تجسید و در حقیقت معرفت جنت را جز بروردن کارها کس نداند که زمین
خانه های بهشت مقدار آن بود و الله اعلم و اما اعراض معنی مکانی که در میان بهشت و دروغ بود
یعنی در قنات و راحت پر بهشت و در رخسار و محنت و دروغ بقل صمیم و نص قطعی تا
نشده است و از بعضی یوسف مقول است که او را حق تعالی برای اطفال مشرکین و اهل زمان قرت در آن
آن زمان که در آن زمان هیچ پیغمبر مبعوث نبود و وحی آفریده است و امام سبکی میگوید که این قول
باعراض از علم که در حدیث و روایات یافته تا هیچ یکی از علما بدان رفته اند و اگر در قرآن مجید

میفرماید علی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم وادریان لمینهما حیاً متوری است
 که میان بهشت و دوزخ زده اند اینجا مردان باشند مثل انبیاء و شهدا و خیار و مؤمنین و علیاً با آنکه
 در صورت مردان که اهل بهشت و دوزخ را بسماعه و علامات هر یک شناسد و خطا کنند و همیا
 مخلوقات موجود تان بهشت و دوزخ لان موجود اند و مخلوق شده اند اگر در روز قیامت
 شان پیدا آرند و خلق کنند قصه آدم و حوا و ایلالت با قیطان و لا تقنیان و لا یفنی
 اهلها بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان رایم و باقی باشند و قنایر نشوند یکبار کرده اند
 و زنده کرده اند و یکبار با بحیات و بقامت آنها موت را موت و خلقکم لالابد این باشد
 و کلاً ما اخبر به النبی علیه السلام من اشراط الساعة و الاحوال الآخر حق خبری غیر
 صادق از علامات قیامت خبر داده است مثل بر آمدن آقا از مغرب و بر ستن در بای توبه است
 و خروج رجال و دابة الارض و نزول عیسی علیه السلام و فتح صور و امثال آن از احوال آخرت را ابتدا
 قیامت تا دخول جنت بلکه خبری که روی داده است و هر سر یعنی گوی نهاده است حق است حاصل کلام
فان لنا الحساب این است و تفصیل این معنی از کتاب احادیث معلوم کرده و لایمان تصدیق
بالقلب و اقرار باللسان ایان راست کو و اعتقاد کردن بغير صلی الله علیه و آله و سلم و از دعا
 و قبول رسالت اوست و اقرار کردن بزبان و کلامی دادن بلان و حقیقت ایان همان
 تصدیق قلبی است و اقرار لسانی علامتی است بران تصدیق از برای اجراء احکام در ظاهر و زبان
 ترجمان دل است و نیز اگر یکی کند باشد یا کسی اگر که گفت بر نکم بلکه کفر یا وضیت یافت تصدیق
 بدل کرد و جان دار اقرار در نصورت شرط باشد و ایان بر مذهب اهل حدیث عبارت از تصدیق

بقلب و اقرار و عمل است و ایشان گویند لایمان تصدیق و القلب و اقرار باللسان و عمل
 بالادکان و بحقیقت اختلافی نیست ایان کامل چنین است که ایشان میگویند ایان بیعمل ناقص است
 ولیکن اصل ایان تصدیق است ایان را بشماره دخی و ان که تصدیق است و اعمال و طاعات که
 ثمرات و نتایج آن تصدیق اند نیز که شاخ و برگ و گل و میوه بی شاخ و برگ و میوه درخت درخت
 نام درختی اند و بر نیتند اما درخت بر خود دارد که کار آمدنی بود همانست که آنها داشتند با همچنین
 ایان کامل همانست که معروف بعمل صالح باشد و بی عمل ناقص ولیکن اسم ایان و حقیقت آن از برای
 بر نیتند و دلیل برین سخن نص و ان مجید است که میفرماید ان الذين آمنوا و عملوا
 الصالحات یعنی آن کسانیکه ایان آورده اند و بان عمل صالح نیز کرده اند سیاق این کلام
 دران نکره اصل ایان تصدیق است و عمل صالح علاوه او و کامل اوست بر مثال آنکه گویند فلان
 این را دارد و آنرا نیز دارد و مفهوم سخن اینست که آن دو چیز معاً بر یکدیگر باشند و اگر هر دو یکی باشد
 این سخن در متغایم عرف است باید و قایل آنرا نسبت بخطا کنند و دیگر در آنکه ایان مجرد علم
 بصدق بغير خبریت صلی الله علیه و سلم تصدیق بیک است و علم دیگر تصدیق بعبادت از ادعان
 و قبول است که آنرا اخباری گویند و آن در حقیقت انصباغ دل است بر کمال فعل و
 او بنور یقین و علم دانستی پیش خود تمام کفار عرب علی الخصوص یهود و ناسی و صدق
 بغير اصل الله علیه و آله و سلم چنان میدانند که کسی حقیقت پس خود را نداند که پیش چشم وی
 زائیده شده است یعنی فو که ما بغير فون ابناء هم تمام اخبار بعثت بغير آخر از انان
 و خصوصیت اوصاف و احوال و صورت و سیرت و مولد و منشا و نام و نشان و وی صلی الله

علیه وسلم در کتابهای ایشان مسطور و بر زبانهای آنها مذکور بود و چندین از یهود از زمان
 موسی علیه السلام تا قریب زنبوت بشوق دریافت سعادت ایمان در مدینه منوره آمده
 توطن کرده اند و بدان و بر اینرا وصیت میکردند که اگر شما بدریافت زمان سعادت ایشان
 پیغمبر آخر الزمان مستعد گردید سلام ما برسانید و پیام ایمان عرض کنید و بحقیقت دانایان
 و سابق تر دین علم از هر کس نبود چون آفتاب نبوت طلوع کرد شقارت ازلی در کار شد
 و پره خفاشی بر دیده بصیرت ایشان فروخت و بحد و عناد و استکبار در راه کفر
 و انکار در ماندند انجایان کردند که علم و عقلانی غایت و هدایت ربانی کار نمیداد و اثری نداشت
 و محمد و اسباب و استیقتها انفسهم ظلموا و علوا اینست که گفته شده است فغوى
 بالله من علم لا یفیع و قلب لا ینشع و هو لا یرید و لا ینقص چون ثابت
 که حقیقت ایمان تصدیق قلبی است و آن خود یکست و تعدد را بوی راه نیست پس زیادت
 و نقصان در ایمان نبود چه زیادت و نقصان در عدد با که کثرتی و تعدد میدارد
 اگر با وجود تصدیق اعمال داخل ایمان می بود زیادت و نقصان عمل مان راه می بود
 لیس فی این قول که ایمان لا یرید و لا ینقص که از امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی الله
 عنه منقول است بی اشکال و اشتباه راست آمد و بحقیقت آن اشارت بر خروج عمل
 از حقیقت ایمان چنانچه مذکور است و جماعت است فافهم و بالله التوفیق
 و لا اسلام و لا ایمان واحد و ایمان و اسلام یکست لیکن غالب در مذهب ایمان
 تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه قالت :

با وجه
 بنی غار

لا عراب

الاعراب امنوا قل له تو منوا و لكن قولوا اسلمنا الایه ناظر بدانست مقصود اینجا اینست
 که هر که مؤمن است مسلم است و هر که مسلم است مؤمن و معاقری دران میان نیست و لا یخفی
 لاحد ان یقول انا مؤمن افشار الله خلا فی در میان علما افتاد است که انا مؤمن
 افشار الله توان گفت یا نتوان گفت علما حنفیه از ان منع کنند و شافعی جایز
 دارند و باید که خلا فی در میان نباشد چه اگر معنی تردد شک تصدیق و ایمان قصد کنند
 روانها شد چه شک و تردد منافیه جزم و یقین است که حقیقت ایمان است و اگر بقصد ترک
 و تمین بذکر الهی و تقوی عجب و تزکیه نفس و ابهام عاقبت یا تردد در حصول ایمان کامل کمالی
 که اولئک هم المؤمنین حقا بدان اشارت میکنند گوید و باید باشد و مع هذا نگویید
 بهتر تا صورت شک و توهم و تردد در ایمان نبود و بر زبان نرود و ایمان الباس غیر
 مقبول باس در اصل معنی شدت و عذاب آید و مراد در اینجا سکرات موت و معاینه
 احوال آخرت است که در وقت حضور موت حاصل گردد در اخبار آمده است که هر کس در وقت
 موت بجای خود راسی بیند مؤمن در بهشت و کافر در دوزخ پس چون کافر در خیالات
 ایمان آرد این ایمان وی معتبر نباشد چه ایمان باید که بغیب اختیار نبوده و قصد
 و امثال امور مولی و اطاعت فرمان وی تمام باشد و ایمان در خیالات بغیب نبوده و اضطراری
 بود چنانچه روز قیامت تمام کافران فریاد بر آرند که ربنا ابصرنا و سمعنا فاذا جئنا
 نعمل اصالحا انا صوفیون خداوند که گوش ما بشنوا گشت و دیده ما بینا شد و یقین
 داشتیم که آنچه پیغمبران تو خبر داده بودند حق است ما را بدینا باز فرست تا عمل صالح کنیم

و مستحق ثواب شوم این ایمان و اقرار و اعتراف بحق در آن وقت فایده ندارد و تمام
اهل حق از اول تا آخر اتفاق دارند که ایمان باس مقبول نیست در صورت آمده است
که ان الله يقبل توبة العبد ما لم يغتر غرغرة كنائس از حالت موت و شدت
سکرات و رسیدن روح به طاقوت و در قرآن مجید میفرماید فلم یلین یفهم
ایمانهم لما راو باسنا یعنی در هنگام دیدن باس و عذاب الهی نفع نکند
و جای دیگر میفرماید و لیست التوبة للذين يعملون السيئات حتى اذا
حضر لهم الموت قالوا انی تعبنا الان و شاید که استدلال باین آیه صحیح
تر باشد چه احتمال دارد که مراد بر ویت باس مدآیه سابقه باشد همة علامت قیامت
و طلوع شمس از مغرب باشد چنانچه بعضی مفسرین آیه کریمه را بدان تفسیر کرده اند
و این آیه اخیر که ما بر خوانیم صحیح ندانیم که بعد قبول توبه و ایمان در وقت
حضور موت کمالا لخی و بدایه از دلیل و لخصوص ذکر که در ظاهر شد هر که توبه از معاصی
نیز در حالت باس و غرغره مقبول نباشد چنانکه ایمان و مذهب اکثر از شاعره و ما
و علمای فقها نیز همین است و نزد بسیاری از علما توبه باس مقبول است ولیکن ایمان
باس با اتفاق و اجماع مقبول نباشد اکنون لازم آید که اجماع امت ایمان و توبه
که در وقت ادراک غرق آورد مقبول نباشد چنانکه زمان ادراک غرق زمان باس و باس
از حیانت و وقت اضطرار است نه محل اختیار و همین است معتقد تمام علما و مجتهدین
و مشایخ عظام و مقتدیان است و لهذا وی مدعیان شرع هر چند موم و مقبوع و

النار و استکبار کفر آمده و چنین آیات قرآن ظاهر بکفر و کفر و تقبیح و جهنم است
فالخذ الله نکال الآخرة و الاولی و جای دیگر میفرماید که یقدم قوم یوم القيمة
فاوردهم النار هر که لغت عرب براند بفرماید که معنی یقدم قوم آنست که او با قوم در آتش رود
و بی پیشوا و سردار ایشان باشد چنانچه در مذمت امرار القیصر که از متقدمین شعراء عرب است
و بی پیشوا و سردار در حدیث واقع شده است یقدم الشعراء الى النار و جای دیگر میفرماید که
هو و جنوده فی الارض یغیر الحق و ظلوا انهم الی الا لیرجعون و استکبار کرد و بی عیون
و لشکر او در زمین بناحق و کمان برد او و لشکر او که مال و بازگشت ایشان با کفر از لوطش
الشدیدیم تو ما هد بود چنانچه کافران کمان می برند فالخذ ناره و جنوده فنبهنا ناه فی الیم
پس توبه و عذاب اقام ما و او را و لشکر او را و انداختیم شان در دریای نیل ناظر کیف کان
عاقبة الظالمین پس بین که عاقبت ظالمان و استکبران و کافران که با خدا و پیغمبر خدا کبر
کرده اند و بیزاری آن در دنیا و آخرت رسوا شدند چگونه است و جعلناهم ائمة یدعون
الی النار و کوانیدیم ایشان را یعنی فرعون را و جنود او را اما مان و پیشوایان اهل و مدخ
که دیگر از ابراهیم آتش و مدخ دعوت کنند و یوم القيمة لا ینصرون و در روز قیامت
یاری و نصرت داده نشود ایشان را بلکه مغذول و مرود باشند و ابتعناهم فی هذه النار
لعنة در دنیا بر وی و جنود وی لعنت کردیم و یوم القيمة هم من المقبوحین و در
قیامت او و جنود او از مذمومان و مقبوحان اند حالش انست که بدیدی و وصف او این
که از قرآن شنیدی اگر وی مسلمان و طاهر و مطهر از دنیا رفته باشد و او را این چنین یاد کردند

اگر اوصاف و نیک از علو و اسراف و ظلم و استکبار احوال ماضی که در حیات درشت حمل کنند صریح
 دارد اما اینجا میگوید و یوم القيمة همد من المقبوحین و هر که در سیاق این آیات نظر
 کند هرگز در و اندازد که این ضمایر و کنایات را درین آیه مخصوص بخند او دارد با وجود آنکه هر
 مذکور با و با جمله هر که معقول نیست که وی نزد خدا مسلمان با او موافق باشد هیچ جمیع
 او نکوید و میان جنت و عاقبت او نکند و خبر نمیدارد که مارانده بود که در مدت عرش
 کفر و عصیان و رزید و در آخر فضل و رحمت مادر است که حال وی کردید بلکه همانست و ملائک
 او نکند و وی هیچ جا بصفت ایمن و عنوان اسلام مذکور نشده الا درین آیه که سیف باید
 حتی اذا اور که الفرق قال امست انه لا اله الا الذي امست به بنو اسرائيل و اما
 من المسلمين سیاق این آیه نیز بر متامل خبر مخفی نخواهد بود که چگونه ظاهر است ادبی سخن
 درانت که آن ظالم تمام عمر خود دیگر و اسراف و عنود و کفر و رزید و موسی و مار و من علیها
 السلام و حق نوی و قوم وی دعا بهلاک و عذاب الیم کردند تا آخر که از حیات مایوس شد
 و مشاهده عذاب الهی کرد بر زبان داد اسلام را و فرمان شد که اکنون ایمان و اسلام پذیر
 کند که عیان اختیار از دست رفت و چاره نماند آنهم کفر و فساد تو که با رفت امروز ترا در دنیا
 فضیحت و رسوا کنیم و مرده ترا از قبر دریا بر آوریم و تا شاه و محل عزت عالمیان سازیم بکشد
 و عبرت گیرند که عاقبت کفر و طغیان و تکبر با خدا و رسول خدا فضیحت و رسوائت در دنیا
 و آخرت چنانچه فرموده فلنخنه الله نکال الاخره و الا ولی ان فی ذلک لعبرة لمن
 یحشی و آنکه اوقات فرعون گفت فرقة عین لی و لاک لا تغفلون الاية مجردن و چنان

بود و حکمت الهی در وی آن بود که موسی علیه السلام باین کجاست آن ظالم خلاص شود
 و هر که نکند و چنانچه اطفال دیگر را یکبار باین جیل و قید بود از آسیه رضی الله عندها را مستخلص موسی
 علیه السلام از دست آن ظالم باطلع و بی بر عاقبت حال وی علیه السلام بفرست یا الهام الهی و عا
 حال و غایت کار التفات وی خود دانست که فرموده فالتقطه آل فرعون لیكون لهم
 عدوا و من ناظر آنست که مراد حقیقت عدوت بود که در نفس الامر و عاقبت حال باشد
 هیچ بغیر با مسلمانان دشمن نبود اگر گویند که مقصود عدوتی است که در حالت حیات داشت
 گویم پس قرع عین بودن نیز باین حالت تواند بود آنچه مفهوم قرآن مینماید این است و الله اعلم
 باقی وقوع مذمت وی در احادیث و اقوال صحابه و تابعین و علمای مجتهدین و مشایخ معتزله
 و سایرین بحال خود است اگر مفهوم قرآن و اشارات احادیث و مقتضای آثار سلف ایمان
 و اسلام و حسن خاتمت او بودی به این شهود و ضرر الشیل و کفر و طغیان نشدی و روایت است
 که چون ابو جهل لعین در غزوه بدر کشته شد آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله سلم مات فرعون
 هذه الامة اگر فرعون طاهر و مطهر از عالم رفته تشبیه ابو جهل لعین که بالقسط از اهل جهنم و ارباب
 شقاوت در دست نبوی مگر آنکه گویند تشبیه باعتبار عنق و استکبار است که در حالت
 حیات داشت ولیکن بعد از آن شریعت و عرفانی هیچ جایانده است که یکی با بعد از صحت
 توبه و حسن اسلام باعتبار حالت سابق که کفر و عصیان داشت مثل سزا و مشبه نگردانند
 لان الايمان یحیی صا قبله چندین از رؤس و قویش که مدت عمر در کفر و عدوت آنحضرت
 صلی الله علیه و آله سلم بسر برده اند و در آخر ایمان آورده اند و با ایمان رفته اند هر که در شرع باعتبار

حال سابق مذمت و تشیع ایشان مذکور شده خصوصاً در قرآن مجید باین کثرت اشتداد
 و تعلیل و تشیع که در ماده فوعون واقع شده است هیچ کس از شیخ طریقت نسبت ایمان و اسلام
 نبوی نکرده اند که شیخ محی الدین غری مصحح در کتاب فصوص این قول را مبنی بر قول ایمان
 با و معلوم شد که این خلاف اجماعت یا نقلی یا منقولی و یقین است که حالت ادراک
 غرق حالت یاس و حلول مرگست بخلاف میادی غرق که آنرا ادراک غرق نتوان گفت فی
 القاموس ادراک که لغت و چون ثابت شد اجماع بر کفر فوعون نقلی یاس از برای اثبات ایمان
 فایده ندارد و ایشان نیز در قیوحت میگویند لغایت تشیع و اشتداد تکفیر کرده اند در قیوحت میگویند
 که غرض از ادوات در کائنات بعضها اشکال من بعضی دیگر و از در کائنات برای اهل غنای
 بر حضرت رب العزة که اشتداد و اغلاط انواع کفر است آورده اند مثل فوعون و شبه او اما درین کتاب
 فصوص خلاف آن گفته است میگویند اینجا مقصود بیان تحمل آیه قرآن است حتی اذا ادراک
 الفرق قال است الا یحقیق مذهب و معتقد ایشان همانست که در قیوحت بیان کرده اند
 و اعتقاد علم و بر تقدیری که مذهب و اعتقاد ایشان ایمان فوعون بود و دیگر اینکه عقد قلب
 باین صورت بند و با وجود مخالفت اجماع تمام است که دلیل قطعی است از دلایل شرعی اینجا
 محل حیرت غایت کار تغافل و اغماض است و تکلف در توجیه و تطبیق قول ایشان
 بامقتضای اجماع نه آنکه قول ایشان را مصادوم و معارض اقوال تمام اهل دین و ملت دارند و
 مذهب که کنند اعتقاد کنند و بگویند قیوحت را از جمله اهل ایمان است و میگویند فوعون
 بالله من الخلل و الذلل و آخر عصمت در غیر اینها نیست اگر خطائی در اجتهاد رود چه نقصان

دارد چندین آیه مذهب که معتقدان دین و مسیوعان اهل عالم اند چندین جا خطا در اجتماع
 کردند که در یک مسئله از ایشان نیز خطا در وجه خود حیرت در آنست که با وجود اتفاق اجماع است
 بر خلاف آن جزم و یقین بر سروده یکسان چگونه حصول پذیرفته است اگر اعتقاد آنست
 که حق از میان سایر است بران ذات واقف است بلکه دلیل بران چیست و اگر محض تقلید
 و اتباع تقلید و اتباع اوایل اهل قنوی و اجتماع در امثال این امور بهتر است
 و احتیاط فرمایند اگر گویند که ایشان از ارباب کشف و یقین اند و چندان حقایق و نقایص
 و معارف و احیای از ایشان بظهور آمده است که با وجود آن خطا در مسئله شرعی امکان
 ندارد و هر چه ایشان درین کتاب گفته اند بی تفاوت و زیارت و نقصان از حضرت
 رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم این حکایت دیگر است اینجا هم نتوان زد و اعدا علم
 بحقیقه احوال حقایق و معارف ایشان بحال خود است حقایق و احوال و مواجید شیخ
 بران وجهی که در رساله سابقه تفسیر کرده شد مسئله است این مسئله فقهی است سخن در روی
 از راه قیاس و دلیل بر و در این قدر معلوم است هر چه از سهو و نسیان خالی نیست و غیر
 انبیا و صلوات الله علیهم از خطا و خلل معصوم نه آخر شیخ درین قیوحت خود میگوید و تمام
 ایشان هم آنرا نقل میکنند که در قرآن مجید آیتی در خلل و عذاب واقع نشده است اگر است
 در دخول ناریت و دخول ناریست عذاب نیست پس خلل و آن نیز مستلزم خلل و این بنا
 و حال آنکه چندین جا در قرآن مجید واقع شده است و در سروده مایه میفرماید و فی العبد
 هم خال و ن و در سروده فغان میگوید و یخلد فیها ماها ناکنا نیر در قیوحت راجع بنده

ودر سوره الممتز بل و فقا عذاب الخلد و سوره زفر ان المجرمين في عذاب جهنم خالدون
 باوجود آن علم و کمال تتبع که ایشان در این غیر سوره با و الله اعلم و باجماع نصیحت آنست که در معتقد
 و احکام کفر و ایمان از سواد اعظم بیرون نباید رفت و تابع این مجتهدین باید بود خصوصاً در مذهب اتفاق
 و اجماع و در ادب اخلاق تابع شیخ باید بود و حسن ظن و اعتقاد بر ایشان باید داشت و توجیه
 و تطبیق کلام ایشان با کلام علماء و مجتهدین باید نمود و در ریاضات و مجاهدات قدم می باید نهاد
 و کار کرد اگر استعداد کامل است و نیت صادق و مجاهده قوی آنچه از احوال و مواجید و انوار کشف
 و یقین است خود بر تو خواهد انداخت و از تقوه و تقلید دین با بلای خطر باید کرد و احتیاط باید نمود
 و الله الموفق و فقا الله و یا که لما تحب فی شیء من شیء ان حرمک الله فی شیء من شیء فاجتنبه
 که علماء است و مجتهدان دین ازین آیه یعنی قول می بماند فلو یأتیهم ایمانهم لما رادوا
 باسناد اجماع کرده اند بر کفر و فوعون و بر تقدیر تسریل شکست در اعتقاد اجماع بر آنکه ایمان بالله
 عدم ایمان بر سوا می صحیح و معتبر نباشد پس بر تقدیر تسلیم صحت ایمان و فوعون بالله تعالی ایمان
 می موسی علیه السلام وجود نیافته و دین آیه بلان تعرض نکرد پس ایمان می انفع کند اگر کافری
 هزار بار بگوید شهد ان لا اله الا الله ان من به المسلمون موافق نکرد تا تکوید و ان
 محمد رسول الله اگر گویند سوره فوعون نیز تعرض بایان موسی علیه السلام کرده اند و باوجود
 آن ایمان ایشان مقبول افتاد و او اینست که منوع که سوره تعرض ببلان نکرد و هرگاه گفته
 اند انصاب و العالمین رب موسی و هرون ایمان موسی نیز وجود یافت بخلاف قول
 فوعون که گفت الذي امتت به دینو اسرائیل یا انکه ایمان نبی و معجزه موسی ایمان

کشته است

مجموعه

بمعجزه رسول عین ایمان بر سواست پس ایشان صریحاً ایمان موسی علیه السلام آورده اند بخلاف
 فوعون که در کلام وی ایمان موسی مذکور شده و هیچ نه باشد است بلکه ذکر نبی اسرائیل نه موسی
 باوجود آنکه رسول است استارت شده بلکه وی هنوز موسی کافرت و اگر گویند که بعضی نصیحت
 نقل کرده اند که ایمان نزد معاینه عذاب نافع است پس اجماع بر کفر و فوعون جایز نباشد چرا
 که بر تقدیر تسلیم صحت نقل این سخن از صوفیه اهل اجتهاد که بر قول ایشان اعتماد و تعویلی باشد
 و مخالفت ایشان منع اعتقاد اجماع کند بر ما وارد نشود و در قول ما با اعتقاد اجماع است بر کفر
 فوعون ضرر نکند زیرا که یکسوی که حکم کفر فوعون نه تنها از جهت عدم اعتقاد ایمان بانسبت بلکه از جهت
 عدم اعتبار ایمان است با تقدیر آنچه عدم ایمان بر سوا می موسی علیه السلام و اگر گویند که این سخن
 بصحت ایمان اضطراری قائل می باید و ایمان فوعون رفته است بواسطه آنکه این سخن از ابن عربی سلم
 و مقرئیت و عصمت از خطا مخصوص این سیال است و آیه قرآن و حدیث صحیح صریح اند بر بطلان
 ایمان باس و بعد از وجود آیه وحدیث التفات بتأیید کسی توان کرد و تفسیر ابرار صحیح
 و تابعین و مجتهدین که بعد از ایشان اند با موافقت حدیث و اجماع کفایت میکند در مقصود ما
 و چون ثابت و واضح گفت که ایمان باس صحیح نیست ثابت شد که ایمان و فوعون نیز ثابت
 باوجود آنکه اگر تسلیم کنیم که ایمان باس صحیح است عدم صحت ایمان و فوعون باقی است از جهت
 عدم ایمان او موسی و هرون این نیز کلام شیخ ابن حوت در کتاب زواجر باختصار و تلخیص
 و الله اعلم بالباطن و السرائر و الصلوة والسلام علی سید الصادق المصدوق
 محمد و آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و الکبیرت لا ینخرج العبد المؤمن من ^{الایمان}

چون معلوم شد که اصل ایمان تصدیق قلبی است و عمل جوارح داخل حقیقت ایمان نیست الا در ایمان
کامل که بمعنی ناسخ لازم آید اصل ایمان بمعنی ناسخ و لیکن بصفه نقصان شیء از حقیقتش خارج
نکردن بلکه از کمالش برآوردن پس تکلیف کثیره بنده مؤمن را از ایمان کامل برآوردن از اصل ایمان
کاری و برکردن بنده را کافرانند بلکه فاسق و عاصی سازد پس مؤمن را قوی و مطیع نماید
بردار و آن مؤمن کامل بود و عاصی برکرد و آن مؤمن ناقص باشد و اطلاق اسم مؤمن بر او
و خطاب مسلمان و اجرای احکام مسلمانان بر فاسق و عاصی در کتاب نیست بسیار آمده است
و صحابه رسول رضوان الله علیهم اجمعین بر چنانچه فاسق و کناهیکاران نماز میکردند و بیعت
و در مقابر مسلمانان دفن میشدند و ایشان را دعا و استغفار میکردند پس معلوم شد
که فاسقان و کناهیکاران خارج از دایره اسلام نیستند و کناهی در وقت صغیره و کبیره
کبیره آنست که گناه بودن آن بدلیل یقینی معلوم شده یا بوجوه مخصوص آن وعید و دارد شد چنانچه
خون بنای کردن و زنا کردن و لوواطت کردن و زنا پارس را که در جباله عقد و روی برآمده
دشنام بر زبان کردن و از جنگ کافران اگر زیاده از دو چند مسلمانان نباشد که بختن و
کردن و مال تیم بنای خوردن و ببرد و مادر مسلمان را بنای خناییدن و در جرم کفر از آنچه
از آن کتب آن در آن مکان شریف منع آمده است از تکلیفین و با خوردن و زنی کردن
و خمر و هر چه مسکر بخوردن و گوشت خوک خوردن و گواهی بر روع دادن و بیعت و گواهی
پوشیدن و روز ماه رمضان بیعت شری خوردن و نماز ناکردن و نمازی وقت کردن
و زکوة مال ندادن و سوگند بر روع خوردن و قطع رحم کردن و در کیل و وزن خیانت

کردن

کردن و با مسلمانان بناحق محاربه کردن و سبحانه کرام کردن و مال بر ثروت گرفتن و سباحت
نزد سلطان کردن و او را سوغات و نیکو با وجود قدرت بران ترک کردن و قرار ابدال و تعلیم
فراموش کردن و جهاندیر با آتش سوختن و زنی بیوفایی و در کردن و مرد بر زن ظلم کردن
و میان مرد و زن جدائی انگیزدن و اهل علم و حله و انرا امانت کردن و از مغفرت خدا
نا امید بودن و از عذاب الهی شدن اینجمله را مولانا جلال الدین دوانی رحمه الله علیه
از رویاتی که از اصحاب شافعی نقل کرده است و بعضی علماء زیاده بران نیز ذکر کرده اند
و ضابطه آنست که هر چه در شرع بران وعیدی وارد شده و یقین معلوم گشته گناه کبیره است
و گناه صغیره آنکه از اینچنین باشد و کار و بار صغیره چندان صعوبت ندارد چه اجتناب
از آن دشوار است و بدین مختار در تقوی نیز معتبر نیست اگر اصرار و استمرار نداشته باشد
و اصرار بر صغیره کبیره دیگر است و در تکلیف کبیره هر چند نقصان دین و ضعف ایمان مؤمن
ولیکن با وجود آن مؤمن است و از دایره اسلام خارج نه و خارج و کتب صغیره را نیز کافر
گویند و بطلان این مذهب بظاهر بیست و نوزده معتزله فاسق نه مؤمن است و زکاف و زانی
اول مسکوت کرد و دین مسلمان بر خلاف اجماع مسلمانان حادث است و ایشان نیز اول
فرقه اند که رخصه و بنای مسلمانان انداختند و براه متابعت عقل و هوارفتند و ظواهر اصول
تغییر و تابدیل کرده اند خدا بفرموده این مذهب باطل است و رای بنی حق است حق سبحانه تعالی
تا مبنیگان خود را در وقت ساخته است و فرموده هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم
مؤمن قسمی دیگر نیست و بحقیقت ایشان تصدیق ایمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم

نشاختند که رجسیت قوت و نورانیت و بی جمع کنان و معاصی ضعیفی اند چنانکه حسنات
بکفر نمودن کند سیئات نیز بر ایمان غالب نیاید و ضرر نکند الا کمال ایمان را که اگر بطریق استحکال
و استحقاق بود یعنی حرام را حلال داند و گناه را سبک بنماید و این خود عین کفر است و منافی
تصدیق ولیکن اگر حرام را حرام داند و گناه را گناه اعتقاد کند و حکم بریت و غلبه شهوت
بکفر و کافر نگردد زیرا که این منافات ندارد با تصدیق قلبی که حقیقت ایمان است دل می
ایمان آورده و مسلمان شده ولیکن جوارح و اعضا و بفرمان دل نبردند خصوصاً
وقتی که مقارن باشد با خوف عذاب و امید مغفرت و عزم توبه و با وجود این مغرور بنیاید
بود که شوخی گناه صفای قلب نگذری ایمان را چنان برد که نام و نشان را از آن نکند از
و دل را سیاه گرداند و وقت آرد و بیک وجه از کفر نیز یک سازه و اگر عادت سازد
و دوام پذیرد و مشکل که در وسط کفر نیفتد و بختی که چون گناه از بند صادر گردد
و نقطه سیاه بر دل نشیند اگر توبه کرد بحال اصلی باز آید و الا ان سیاهی بی شوع پذیرد و صفح
دل را تمام بکشد و اگر همچنین خطای معاصی و اگر متواتر گردد و خطیایات و سیئات
احاط کند و سیاهی در سبیل دل در رود و دیگر ایمان قبول را و استماع سخن حق را
جای نماند ختم و طبع درین که گویند این است کلا بل و ان علی قلوبهم و طبع الله علی
قلوبهم و ختم الله علی قلوبهم است بر آن است بعضیست اگر چه مؤمن را از ایمان
بیرون نیارد اما خوف آن است که رفته رفته آخر بکفر کشد اصل سلامت مد و قوف بر حد
ضرورت است و ان بیش از هر چیز است لکن که سد جوع کند و خورق که ستر عورت شود

و طایفه

که ستر عورت شود و مکانی که از سر او بپوشاید و بپوشد و از حد ضرورت بر تو سحر در مباحات کشد
و تو سحر در مباحات بوقع و شبهات و مکرویات آرد و وقوع در مکرویات باز کتاب موعات رساند
اینجا سحر در اسلام تمام شد از آن طرف دیگر در کفر است نفوذ با اللهین ذلک و بالجملة راه ترقی و ستر
بجای کمال و نقصان باین دو طریق رود اول واجبات و سنن و نوافل استقامت دین و ثبات
ضرورت و مباح و مکروه و حرام و کفر حقیقت کار و سلامت حال در بیان خوف و اجابت و الله
الهادی و اهل الکبار من المؤمنین لا یخلدون فی النار و ان ما تواتر غیر توبه
چون بنده باز کتاب گیرد کافر نگردد و آیات و احادیث ثابت شده که همیشه بودن در تشریف
مخصوص کافران و منکران است لازم آمد که گناه کاران و مرتکبان کبایر همیشه در معرض نباشند
اگر چنینی توبه از اعمال روند و چند گاه که قادر حکیم جل شانه خواهد داشت نراند در معرض بدار و پاک گرداند
و باز از شتر از بدبختی در آرد تا ابد الابد از انجا بیرون نیایند و امام حکیم ترمذی در نوادر الایسول
در حدیثی که از ابو هریره رضی الله عنه آورده است گفته که بعضی از عصاة در روزی ساعتی پیشتر
و بعضی مایه و بعضی سالی و بیشتر و در ازترین مدت مکش عصاة در مقدار غریب بود که رحمت
هزار سال است نفوذ با اللهین ذلک و طایفه ای حاتم و ابن شاپین مثل ان از حدیث امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه آورده اند و الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
حق سبحانه تعالی داده است که شرک یعنی کفر را هرگز بخشاید باقی بریت اوست از صفایر و کبایر
با توبه و بی توبه هرگز نخواهد بخشید و هر که خواهد بکشد و یغفر الله ما یشاء و حکم مایه و یغفر
گفته اند که دوام عذاب و طول در آن مخصوص بکافر معاند موعظ از حق است اما اگر در طلب معنی و منزل

مجهوده نموده لیکن بزور رازوی بمقصود نرسیده معذرت و از کلام محمد اسلام محمد غفر الله علیه الرحمة
التوایی بعضی سالیست از اشراقی بنی این سخن قولان یافته لیکن مختار جمهر که اهل سواد اعظم اند
همان اول است و الله اعلم بمراد کلام آن آیه که در میان دو قسم موسی و کافر و موبر و قاتل مطیع
و عاصی و عاصی نیز بر دو قسم تابع غیر تابع کافر و غیر تابع در راجع اطاعت و مطیع و تابع و مشیت پروردگار
تعالی اگر چه بعد معصیتش عتابش کند و بدو رخ فرستد باز از اخراج کند و بهشتش را ورز و اگر خواه
عفو کند بشفا باری شفا و بی سابقه عذابش فرستد بعد از من ایشاء و یغفر لمن ایشاء
و احادیث در با عفو و مغفرت کما یهکارتان بسیار است یک حدیث آن بود که در باب سوال فکر کردم
و نزد یک تن این حدیث است که الله تعالی بنده را در جهنمش ایستاده کند و او را در نار اعلی الشرف و الله
پسند که بدان جز سیئه چیزی نیست و بهشت نامه که بجانب خلق بود به جهنم است نوشته تا دیگران از روی
جز جز جهنم است بخوانند و سایش از نظر اخبار مستور ماند پس بفرماید وی بجهنم و الله اعلم
در دنیا کنان تر ایدیدم و امروز آفریدم دیگر بهشت رو که تا بجای توانست و این به حکم او
تعالی عقل را در ایجاد خلقی نیست که گوید که اگر کفر نبخشید و چرا یکی را بخشید و دیگر را بکفر دفع الله
عایشه و محکم مایریل بیست شد که حکم او جهان است که در وعده خلاف شد و در وعده تواند
که خلاف کند این محض کم است عادت که این است که اگر وعده انعام و احسان کند البته وفا
کند اگر کرد و اذاعه و فاء اگر بقرع و عذاب برساند و جویند و بعضی از آنکه خلاف وعده
و وعید او قطعان و رد و الا که بجا خبر اول لازم آید تعالی عن ذلک و جوابش آنست که بقرینه اقتضا
کم در اخبار و وعید شرط مشیت مقدر بود اگر چه تصریح بمشیت و وقوع یافته نیز قرینه آن تواند بود

با خود مراد از اخبار و وعید استحقاق عذاب است نه وقوع بالفعل با مراد بدان نشانی و وعید است بحقیقت
اخبار پس که بتبدیل لازم نیاید فافهم و الله الموفق و الله اعلم و یحیی العقاب علی الصغیر
چون ما و لای کفر از آن مان در مشیت پروردگار ماند و صغیر نیز آن است مواخذه و عذاب چنان نیز جایز
باشد و الله تعالی ارسل رسلا من البشر الى البشر مبشیرین و منذرین و مبیینین
تحتاجون من الله اصول الدین و الدین بر پروردگار تعالی و تقدیر هر چیز واجب است بمعنی
اگر در فعلی از افعال المباد و مضطر کرد و زیر اگر وی فاعل مختار است هر چه کند بار آورده و اختیار کند خبر
و اضطرار نه بمعنی اگر عقل حکم کند بوجوب آن بروی تا زیر اگر عقل حکم کرد است نه حکم الا اگر وی تا
بفضل و کم و رافت و رحمت خود چند چیز را که سبب تعالی عالم و کمال افراد انسانی و صلاح معاش
و سعادت ایشان با مثل رزق دادن بندها و هدایت ایشان و فرستادن پیغمبران بر خود
لازم گردانیده و ضامن شده و این در حقیقت نه وجود است بلکه اجزای است و عادت است که
بفضل عظیم خود میکند و چون عام خلق است استعداد قابلیت استفاضه از جناب القرب سبحان
و اتصال ملکوت اعلی بنور بعضی از آری میان را بر گردیده و علم ذات و صفات و افعال خود
صلاح میداد و سعادت ایشان در آن بایا موخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت شان کنند و
بند نمایند و آنچه در دنیا و آخرت بدان محتاج اند از علم و عمل شان بیاموزند و نیز به شهادت
آفرید و در دوزخ بهشت را جایز و نیکو کاران است و دوزخ را محل بکاران و معرفت کار بهشت
رس نه و از دوزخ باز دارد و عفو عقل حکم نمود بر این که بخت تا آن کار را بخلق تعلیم
و بدان دلالت نمایند و دیگر خلق را حجتی و عذری نماند چنانچه فرمود لئلا یكون للناس

على الله حجة بعد الرسل وقوله تعالى وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وبحقيقة
مواد واصول جميع علوم ارضي سماوي بكمالات علي بن ابي طالب حضرت انبيا عليهم السلام
بخلق سيدة است مبداء ومنبع علم وحج سمان نبت وتمام علما وحكما استنباط واستنتاج
علوم از انجا نايند و از ان بجز شمه آخذند و تواند كه بعباس و اعتماد و رياضات و مجاهدات چيزي چند
بران نيز آيند و از شرح و تفسير كنند و تقرير نايند و مبالغت و مبالغت بعضي علوم بشر ابع
آن نواندود كه چون مست آهي و حكمت باله و وي بسخ شرايع و تبديل اديان و فتنه است كه وي
بشرعيت اول و دين سابق مانده و براه متابعت بغير الحق نرفتند و فرقه ديگر تجرؤ و تصحيف
چيز نابران افزوده و تغيرات داده و جماعه ديگر نيز باشند كه بكم عقل و الفضول و اوام و خيالات
باطله جمله از جذبات و باطل بر روي كار آورده ابواب قبول و قال بلزكه باشند و اعتقاد آنكه
حكما و عقلا بجز دريافت و استدلال بي آنكه مواد و مبادي آن ستهي تعليم و تلقين از مشايخ
و استاد كه نقل علوم و رو دات اخبار انبيا اند ايجاد علوم كردند در غايت بعد طريق تحصيل
علوم تعلم است باقي فهم و استنباط است چنانچه در حديث آمده است كه انما العلم بالتعليم و العلم
بالتعلم اشارت ميكند كه طريق اكتساب علم و علم و خلق بتعليم و تاديب و تلقين است و ايد هم
بالمعجزات الباهرة و الآيات الساطعة المنيحة لليقين چون هر دعوي را بر روي
بايد و بر روي را دليل انبيا صلوات الله عليهم كه دعوي رسالت و سفارت ميكنند بيان پروردگار
و خطيقت او بران صدق اين سخن معجزات است و معجزه عبارتست از خالق عالمي كه
بر دست مدعي نبوت بروفي دعوي وي ظاهر كرد و غير وي از اتيان بمنزل آن عاجز آيد

خلق

خارق عادت چه معني دارد يعني مطلق تمام امور را با سبب و با سبب ساخته است و دست آيي بران
رفته لآن ابراي آن سبب بگذاشت اين معني عادتست و كايي بقدرت خود خرق آن عادت كنند
و انرا بوي بسبب بر دست رسول خود بپا آورند تا دليل بر رسالت وي و معجزه فعل آبي است فعل
رسول نيز كه خرق عادت پروردگار تعالى از بنده ممكن نباشد و دلالت بمعجزه بر صدق انبي
يقيني است و نيز در مشاهده معجزه بي اختيار علم بصدق بني حصول پذيرد و نفس در تصديق بيطا
و بچاره كرد و جمال انكار بر وي شكست اين خاصيت نفس است و جيلت اوست و چون آن
دعوي بلند بود بران نيز بر اندازد وي و معجزه از علم قدر و قدرت است كه در علم و طوط آن
باي ثبات بجاي خود مانده و عيان اختيار از دست روي بخلاف دليل عقليه و نقليه كه روي چندان
در رشته خيال و با دهر افتاده و ايند الزام خصم و اسكات وي بدان در غايت دشواري بود
هر كه از مزاج و جدال بر سر بنده چنانكه از دليل كلاميه و فلسفا ظاهر كرد و هر كه بعد از معجزه
كافر مانده و كافر از جبلت عباد و سبب شقاوت از ايلي نباشد و اول الانبيا و ادم عليهم
السلام و اخير هم محمد صلى الله عليه وسلم اولين و آخرين آدم است عليه السلام و اخرا اين
محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم لقوله تعالى ولكن رسول الله و خاتم النبيين چون مقصود
از بعثت ان حضرت كمال دين و تميم مكارم اخلاق بود بعد از حصول اين مقصود بر وجه اول
بعد از وي احتياج بغير ديگر نباشد و وجود علم و خلفاي او كه حاملان دين و حافظان ملت اند
كفايت بود و الا ولي ان لا يعين عدوهم بايد كه در تسميه انبيا صلوات الله عليهم اقتضا
بر عدد معين كنند اگر چه بعضي احاديث و فروع يافته كه تمام انبيا را يك يك و برت و چهار

اندکیر که در قرآن مجید میفرماید منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقص علیک
میفرماید قصه بعضی ایشان را بر تو خوانده ایم یعنی نام ایشان را بر تو نبرده ایم و احوال ایشان را
نگفته و تواند که این خبر در کوفتی باشد بعد از آن گفته با اگر چه در نص کتاب باشد بر تقدیر
احتیاط در ابهام و اجمال است و الله اعلم بیکر و دیگر در نبوت ذوالقرنین اختلاف است یعنی
بر آنند که وی پیغمبر است و اکثر بر آنند که پادشاه است مسلمان عادل و حق چنین قول است و
منقول از امیر المومنین علی کرم الله وجهه نیز هم چنین است و بعضی اند از طایفه اند و این
سخن در غایت بعد است و در نام او نیز اختلاف است مشهور است که نام وی اسکندر است
و عبد الله و زبان و ورازی و هر س و غیر آن نیز گفته اند و این اسکندر بن فیلقوس بود
و مصاحب حضرت که طلب چشم حیات کرده و نیافت او اسکندریونانی و یک است که
مقتضی از طو از اولاد یونان بن یافت بن نوح است که ذاقیل و الله اعلم و ذوالقرنین
در زمان ابراهیم خلیل علیه السلام بود و بقولی بعد از موسی و بقول ابن عبد الحق که از ائمه
علما حدیث و تفسیر است بعد از عیسی علیه السلام بود و گفته اند چهار کس مالک نام دنیا از شرق
تا مغرب بودند و مسلمان یکی سلیمان و دیگر ذوالقرنین و دو کافر نور و نوح و نوح که بعد از
نموده بود و پنجم امام مهدی خواهد بود که در آخر زمان پیدا شود و در تفسیر اسکندر و ذوالقرنین
اقوال است قول و هب بن منبه است که وی مالک دین و زمین بود یعنی دو جانب وی که
مشرق و مغرب است یا روم و فارس و ترک و قول حسن بصری آنست که وی دو کیس و یک
از انچه او را ذوالقرنین گفتند و بعضی گفته اند که در روی دوشاخ بود مثل شای کاه

بقولنا

و بقول و زن بادشاهی کرد و روی از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آنست که در جهاد بروی
سروی زخم رسیده از انش ذوالقرنین گفتند و از آن کو که از اصحاب علی و قتی بود رسیدند که
ذوالقرنین پیغمبر بود گفت لا روی صالح که بر جانب است سروی در طاعت خدا زخمی بر سر
حق تعالی او را باز زنده گردانید پس جانب چپ زخمی رسید و بر دو باز زنده شد از آن باز نام او
ذوالقرنین گفته اند و بعضی گویند که وی در خواب بود که بافتا بسیده و در وقت یعنی دو جانب او که
حق تعالی او را باز زنده گردانید نامش ذوالقرنین کردند و الله اعلم و در نبوت لقمان که گویند
ابن اخت ابو علیہ السلام و بقولی ابن خالو وی بود نیز اختلاف است صحیح آنست که وی جشی حکیم
و ولی بود و بقولی پیغمبر بود آورده اند که وی هزار پیغمبر اخذ کرده و ملکه نموده بود از آن عباس
منقول است که لقمان نبی بود و ملکه نمود بنده سیاهی بود که سپید میگردید حق تعالی او را برگزید
و حکمت و قنوت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و اما خضر علیه السلام اصح آنست که وی
نبی است معر و مجبور از اصرار و تا روز قیامت باقیست از جهت شریب اجمیات و بعضی بر آنند
که وی است و اما قول مالک وی مالک است باطل و وی بقول جابر اهل علم و صلاح زنده است و وی
نموده قرآن بر داشته نشود و حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری گفته که حق آنست که وی نبی است
و بخاری نیز موافق آن گفته و سلطان فی شرح بخاری ذکر کرده است که خضر بفتح خا و سکون صاد
نام وی بلی ابن ملک است و بعضی گویند این مالک است که برادر الیاس بود و بعضی گویند که بصری
آدم علیه السلام است و بعضی گویند که وی پسر فرعون است و این قول نهایت غریب و نادر است
و الله اعلم و باجماع اتفاق مشایخ صوفیه و بقول جابر علی خضر حیات است و جماعه از محدثین

مثل امام بناری و ابن المبارک و حلی و ابن جوزی انکارجیات وی کنند انتهى و منکران
 بآن حدیث است که آنحضرت قریب بآن رحلت خود فرموده که هیچ جائزای که بر روی زمین
 بعد از صد سال باقی نماند و این تأویلات است و ملاقات که مراد بلیا و الله بشیرت رسیده است
 و وی آنحضرت را ملاقات کرده و بتعزیت اصحاب بعد از فوت آنحضرت آمده و قول آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم لو کان الخضر حیا ای فی پیش از ملاقات بود و بنا بر ملازمت بر عرف
 عادت است و وی نقل احادیث از آنحضرت کرده است که بعضی مشایخ آنرا از وی شنیده اند
 نبوت مریم و آسیه او را و زخون و ساره و حاجر و دهوا و ام موسی که نام او یوحنا داشت علیهم السلام
 نیز قولی آمده است و صحیح آنست که نبوت مخصوص مردانست در نص قرآن مجید میفرماید و ما
 ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم اگر چه نسبت وحی باز که با نبیا باین شان
 مذکور است واقع شده باشد اما از آنجا که نبوت هم بر نبوت می تواند کرد مراد از وی اعلام و الهام است چنانچه
 فرموده است و اوحی ربك الى النحل و ذکر با نبیا علیهم السلام از جهت تشرف و اكرام است و الله
 اعلم و کلهذا کانوا مبغضین عن الله صادقین معصومین غیر معزولین
 انبیا و صلوات الله و سلامه علیهم هر چه گویند راست گویند و هر چه بندگان بطلان دهند
 و هر امر و نهی که کنند بقوان وی تعالی کنند و از کلمات معصوم با چون حکم معجزه دعوی
 رسالت ثابت شده باشد لابد هر چه رسول گوید از رسول که مراد ما علی الرسول الا البطلان
 و اگر دعوی گویند حکمت رسالت باطل گردد و اگر خود بیغمانی حق کنند معصیت و درین
 مردم نفرت گیرند و بگریزند و او نصیحت و ارشاد بشیئت نیاید و عصمت ایشان از

و کبر

و کبر مطلق است یعنی عدا و سوء و از خصایر عدا و نز و بعضی صدور کبریه سهوا و صغیره عدا
 جایز باشد مثل سرقت لغو و تطبیق جبه و مختار و جمهور اهل سنت آنست که ایشان
 معصوم اند از کبایر و صغایر عدا و سهوا و این الیقینست بعظمت منصب و علو مرتبت
 ایشان صلوات الله علیهم اجمعین که از ذکر بعضی فقهار المحدثین من اهل الدینیه فی تلخیص
 الامالیته و اما وقوع سهو و نسیان بر آنحضرت ایشان در آنچه متعلق بر رسالت و اطلاق احکام است جایز
 نیست و در غیر آن سهو در افعال جایز است چنانچه در باب سجود سهو معلوم شده است و آنچه
 از خطا و ذلات آنحضرت انبیا علیهم الصلوٰه و السلام منقول است بعضی از آنها صحیح است
 و بعضی که صحیح است که آنرا محال و تاویلات است که در کتب کتبت و ظاهر آنرا معتقد نباید
 بود و انبیا معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که حق تعالی بفضیل او کم خود بخشیده است
 از ایشان باز گیرد و مقام نبوت و رسالت بعد از موت ثابت است و وجود انبیا را موت
 نبود و ایشان حی و باقی اند و موت همان است که کبریا بخشیده اند بعد از آن روح را بایمان
 ایشان اعادت کنند و حقیقت حیات بخشد چنانچه در دنیا بودند و کما طر انجیات شمس
 که آن معنوی است و نسخ شریعت و عزل نبوت نیست و اولیاد از خوف غل و از خوف خاست
 در دنیا ایمن نباشند و بعد از موت اگر بایمان رفته و من اند و وی چنانچه در حالت سلام
 مثلا و در استقامت و استمداد از قبور بعضی فقهار استخبر است ایشان گویند که زیارت بقدر
 در غیر انبیا علیهم السلام از برای عزت و اعتبار و تذکر موت بود یا از برای ایصال نفع
 و استغفار برای موی باشد چنانچه از فعل آن حضرت در زیارت بقیع بصیحه سیده

صغایر
 تلخیص
 سید کریم
 مدخل و فصول

و مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم گویند که تصرف بعضی اولیاء در عالم برزخ دائم و باقی است
و توسل و استدراج بارواح مقدسه ایشان ثابت و مستمر و امام حجة الاسلام محمد غزالی گوید که
هر که در حیات بوی توسل و تضرع و تضرع بعد از موتش نیز توان جنت و این سخن موافق است
دلیل است چه بقای روح بعد از موت بلالیت احادیث و اجماع علماء ثابت است و تضرع
در حیات و بعد از موت روح است نه بدن و تصرف حقیقی حق تعالی است و ولایت عبارت
از فنا فی الله و بقا بربوت و این نسبت بعد از موت است و اکمل است و نزد ارباب کشف
و تحقیق مقابله روح زایر با روح فرود موجب انعکاس اشعه لمعات انوار و اسرار خود چنانکه
مقابل مرآت برآت و اولیاء را بدان مکتسبه مثالیه نیز بود که بدان ظهور نمایند و امداد
و ارشاد طالبان کنند و منکران را دلیل و برهان بر انکار آن بنیت یکی از مشایخ گفته است
که چهار کس را از اولیاء دیدم که در بقا و تصرف میکنند مثل تصرف ایشان در حالت حیات
یا بیشتر از آن جمله شیخ معروف کوفی و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رحمهما الله تعالی
و دیگر را یکی شیخ عقیل نهبی و دیگر شیخ حیوات بن قیس حارثی قدس الله اسرارهم
نیز از اولیاء شمرده و شرح این سخن بسطی طلبد اگر خدا خواست در سال دیگر به
تفصیل ذکر آن تقریب افتد لکن از آن مد کتاب جزی القلوب الی دیار الحجب و بیان
احوال هدیه منوره میکنند نیز مذکور شد است و الله اعلم و افضل الانبیاء محمد
علیه السلام ثبوت نبوت آن حضرت بمعجزات باهیه و آیات ساطعه است
که بتواند منقول شده است و هر سخن بر معجزه مخصوص بود از یک جنبه و بعضی

لحجی
معجزه حیرتی

و تقریر است

و آن حضرت را معجزات از هر جنس و فلان بود از اینجا ظاهر شود که او را در جمیع اجزای عالم از
ارض و سما و ملک و ملکوت تصرف بود و جمیع کمالات که در ذوات مقدسه انبیاء سابق متداول
بود در ذوات شریفه این بزرگوار و بی حد و چنانچه فرموده بود **در** آنچه خوبان هر درند و تو تنها
داري: چنانچه فرموده انا سید ولد آدم و لا فخر لی و لا دلام و نبی آدم در معرفت معنی نوع
الان آید تا آدم نیز در مفهوم آن داخل بود و حدیث و اده و من و نه تحت لوائی
در تصور ظاهر تر و صریح تر است و فضیلت بعد از آن حضرت ابراهیم خلیل است و بعد از وی
موس و عیسی و نوح رات و این پنج تن اولیاء اند که بزرگترین و فاضلترین رسل اند و صبر
و مجاهده ایشان در راه حق از هر پیشتر است و اعظم معجزات وی صلی الله علیه و سلم و آن عظیم است
که از صفات الهی و کلام قدیم است و در علاماتی است برزور و در عصار و معجزات دیگر ظاهر
شدند و گذشته اند الا نقل متواتر که در حکم شده است از آنها باقی است و واضح بر این
وینا بر صدق آن حضرت و قرانیت قران این آیت است که بر ملا بر روی تمام فصحا و بلغا
و نیش کافصحا عبداللہ بن مسعود و اشعاعی سید المرسلین بودند و بخوانند
و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاقوا بسورۃ من مثله بظاہر انفس
و کلام ایشان بود و آنکه عیسی ایشان در فصاحت و بلاغت بفتاک بیفت و در معجزه
آن حضرت از جنس آن شد چه اکثر معجزات پیغمبران از جنس آن بود که تعارض و تقاضا از آن
بران بود چنانچه سحر در زمان موس و طوبی در زمان عیسی علیهما السلام بود بدان و بر جان
غیر ثبات نقص مائیان معارضه غایت حرص و نهایت تمنا که داشته اند چرا که یکی از این

سورت یا آتی نشان نیاوردگار از پیش خبر داول بحث خود بیان بود و احتیاج بیکم و جعل و
وقال بود قدرت نکر که بین حروف و الفاظ همین کلمات زبان زده خاص و عام و صغیر و کبریا
هیچ کی قدرت بشر که چند بر هم تواند بست و کلامی مثل قرآن نالیق تواند داد و اعجاز ازین نمیکند
و نقل است که چون سوره افراسیم را که کمال آیات قرآن است نزد ایاقت آنحضرت فرمود تا عبارت
فصحا می کردید باین سخن تعصب و تفاخر داشتند آنرا نیز بر در کعبه می خواندند دیگر هر که نظر بر
وی افتد و دست کلام و طرز سخن میگردید چنان میگفت و اعتراف میکرد که این کلام سخن
آدمیان مانند و ایان مثل آن از قدرت بشر بیرون است قومی از معتزله گویند که تالیف کلامی
مثل قرآن مد قدرت ایشان بود ولیکن قدرت با هر آیه هر قسمت ایشان از معارضه آن
منع میکرد و هر ی بر دمان ایشان نهاد و نگذاشت که اگر آن بگردند و از آن وادی دم زند
مقصود باینقدر نیز حاصل است هر قدر است ایشان با وجود قدرت و حرص معاضت نیز
اعجاز است ولیکن قایل این سخن کوتاهی کرد و سخن توهم و زعم خود میگفت هر چه میگوید مستی
نمیکند بچرا دل داشت که ایشان مثل قرآن مد قدرت ایشان بود و حق آنست که هیچ کس را از ماری
الله تعالی قدرت بر ایشان مثل قرآن نیست الا آن چه کلام اعدا دین و مدعیان فضل و بلاغت از عالم
رفتند قرآن خود را بکلمه میگوید بشنود قل لمن اجتمعت الانس و الجن علی ان یا
بمثل هذا القرآن لایاتون بمثلله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا دیگر سخن چیست
اگر چه سیر و صفات سنیه و شمایل ضیه و اخلاق عظیمه و صلی الله علیه و سلم بکنند بقیین معلوم
میشود که وجود شریف وی از سر تا با اعجاز و حسن است صلی الله علیه و سلم با عی جلوه جمال ترا

نادر است هرگز که کمال آنرا سازد که است اعجاز و حسن و بسخن نیست احتیاج هرگز و بچشم و بکار
و هو مبعوث الی كافة الخلق اجمعین و صلی الله علیه و سلم مبعوث است بکافه جن و انس و لهذا
اورا صل الثقلین خوانند و اسحق بن جعفر و ی و ایمان آوردن ایشان و قرآن شنیدن و بر قلم
بازگشتن و دعوت کردن مخصوص قرآن مجید است و تزد که از علل عموم بعثت باینها و انس مخصوص
آنحضرت صلی الله علیه و سلم شیخ طلال الدین بیوی گفته است که گویند که جن مکلفند و امام فاضل و کلف
نما شد که بسامه از پیغمبر از صادق که از وی روایت کند با اتفاق بر آنکه از جنس جن میفری مبعوث
و گفته یا مشعر الجن و الانس العی انکم رسل منکم بطایر و لالت دار بر بعثت رسل جن و انس
از جنس ایشان مایل است و مد قرآن مجید نقل این میکند که گفته اند ما سمعنا کلاما با انزل من بعد
موسی صدق الما بین یلایه یدیدی الی الجن و الی صراط مستقیم ظاهر این آیه که بر آنست که
ایشان مومن بشر بعثت موسی و مهدی بهدایت وی بودند پس آنچه مخصوص آنحضرت با آن بوده
که انبیا را که از دعوت و خط آن جن مشتاقه بودند چنانچه آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بکلام این
بسم الله و اطاع بر احکام شریعت وی عمل میکردند با مال السیوطی بعد از ماذهب الیه
الضحاک و هو الظاهر انتهى و بقول بعضی علما نیست و سالت آنحضرت ملا را که ازین شامل است
و نزد اهل تحقیق وی بیحوت تمام اجزای عالم و جمیع اقسام موجودات از نباتات و حیوانات
و روی و کل و ذایه موجودات و سایر کائنات و اسلام اجزاء و سجده و شجاری و روی و شماتت حیوانات
بر سالتش چیست غیر آنکه جن و انس را چون مرید و مختار آفریده اند کفر و عصیت از ایشان
برگزینند و باقی اقسام را ایمان و طاعت نیاید چنانچه از ملا که در لالت نفس قرآن و معاد

الاحیة للعالمین نیز برانست چه باونون دین میفرماید حقیقتش چنانکه در عالمین
و عبارت کافیه خلقی که عقاید واقع شده است برانست و معراجی فی القیظة بتخصیص
 الی السماء ثم الی ما شاء الله تعالی حق استخوان ایان در تصدیق قصه معراج است که در ساحت
 لطیفه بیداری یکد شریف آسمان و عرش عظیم بلکه بالایی عرش احد الامکان با آن حکایات
 و خصوصیات مذکوره در احادیث صحیح و واقع است و تحقیق این نسبت بمعرفه عالم روحانیان شود
 که از مضیق جهت و زبان و مستی و روت و در با کثیف و شهود انرا بیان کرده اند و ایان
 آنست که بجز در شنیدن این خبر بی توقف حقیقت و کیفیت آن در دل نشیند و در دل
 بدان راه نیابد و اگر در آن حالت و دریافت آن مرتبه لطیف بخشد آن خود بای دیگر است
 او را خاصکان درگاه از اهل معرفت و تجردان جلای بشریت دانند و عالم محبت و تسلیم
 ایان کجا فرصت تصور و تکلف تا بل است اینجا سخن شنیدن و ایان آوردن توانست ابوبکر
 رضی الله عنه صدیق ازان روز لقب شد که تصدیق قصه معراج کرد و بی توقف و تا ایان آورد
 و چندین از مسلمانان دین واقع در شک افتاده اند و بر راه ارتداد رفتند و ایان آوردن
 وی رضی الله عنه در اول کاری معجوره و طلب دلیل نیز ازین باب بود اگر انوار معجزات
 و آیات ساطع بود اما وی بطلب چنین نماند و توفیق نمود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم باز آمدند از مدین برورد کار پسیدند با بعضی جواب کثیف حقیقت داد و بادی که سخن
 در پرده و مجاز گفت با هر نفس حالت و استعداد وی سخن که در اینجا معلوم شود که هر کس
 قابل خطاب حقیقت و کشف اسرار نیست سخن یکسرت و لیکن تفاوت در لفظ و عبارات

و حق آنست که وی صلی الله علیه و سلم برورد کار خود را بچشم سرمد و صفا بر این اندو لا دیدن جلا
 بریده دل در جمیع احوال خود خصوصیت بحالت معراج ندارد و بعضی گویند که درین محل غیر دانستن
 بل است و الله اعلم و امتنا خیر الامم است محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بهترین انسان
 اینجا نکر وی بهتر و بهتر برانست صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در قرآن مجید میفرماید که
 خیر الامه اخرجت للناس در حدیث آمده است که مدت عمر و بقا شما نسبت بر زبان بقا
 و اعمار ام سبطه حکم بعد از عصر تا مغرب و در و با وجود آن ثواب بیشتر از اینست در بند و قصه حال
 شما نسبت به یهود و نصاری حکم آن دارد که مردی سه اجیر گرفت یکی را بر عمل از صبح تا نصف
 نهار تا وقت عصر نیز قاطی قرار داد و دیگر از وقت عصر تا مغرب و دیگر از وقت مغرب تا نیمه
 وقت اجرت دادن شد آن دو و طایفه اول یکان یکان قیراطی داد و باین دیگر و قیراط پس
 دو که بعضی از آن مردان را که اندک از این تفاوت چیست با آنکه عمل بیشتر اجرت جز آنکه شد گفت
 با آنچه با شما شرط کرده قرار داد و بودم داد باقی فضل نیست هر که خواهم بهم اول اشراست بکمال آنچه
 و ثانی بنصاری و ثالث باین امت وجود و مغفوره و در فضل و کثرت ثواب این امت متقدم
 و سایر احادیث بسیار آمده و بحقیقت از آنچه از علوم و معارف و حقایق و عجایب و غرائب
 از انوار این امت بظهور آمده است از هیچ استی نیامده و به ظاهر و شریعت اتم الشریع و دینه
 مانع الادیان و شریعت امر که کاملتر و جامعتر از شریعتی باشد و دین وی مانع جمیع
 ادیان است چون وی صلی الله علیه و آله و سلم تمام انبیاء و آخر رسال بود لاجرم بعد از وی دینی و شریعت
 دیگر نباشد و کمال دیگر متوقف بعد از نبوت و بعثت لا تقم مکارم الاخلاق اشراست برانست شریعت

علیه السلام شریعت قدر و جلال بود و امت قبیل النفس و تحریم طبیبات و منع غنایم و تعین عفوایات
 ناظر بدانست و محبت علیه السلام نیز در عظمت و هیبت و شدت و غضب و بطیشت علی بن ابی طالب
 بود که هیچکس را تا نظر بر طاعت وی نبود و عیس علیه السلام بنایت مظهر لطف و فوق همان بود و شریعت
 وی شریعت فضل احسان بود که اصلاح دوی و مای و قتالی نبود بلکه قتال برای آن حرام بود
 و کلامی از بغیل نقل کردند که ترجمه اش اینست که هر که بر یک خضارت و طایفه زندقه و غیره یک مرتبه بی شبه
 و هر که بگویند جامه تور دست زندقه دای خود را بوی بخشید هر که تا یک سال نخیر نکند و تراب را بگرد
 تو تا دو سال با وی روبرو نباشی و الله علیه و آله و سلم آن مظهر کمال و جامع صفت جمال و جلال و لطف
 و کبر بود و هم قوت و صلابت او عدل و شدت سرسوی داشت و هم لین و لطف و فضل و رافت
 عیسوی نموده است انا الضموم القبول فرمود من همیشه رخصه باشم و در عین خنده
 کشنده کمال جامعیت اینست **بیت** بخنده کلین دل بری و جان بخشیه تبارک الله اه این
 جعده و چه بخت **قوله** تعالی و یحل لهم الطبیبات و یحرم علیهم الخبائث نیز در
 بعدالت و توسط شریعت اوست و حقیقت حال بعد از تنج سیر و شایان معروف احوال آن
 حضرت و وضع شرایع و احکام وی صلی الله علیه و سلم مشکف کرد با الله التوفیق و اصحابه
 خیال لامر و اصحاب غیر رضوان الله علیهم اجمعین فاضله و بهتر از باقی امتند که ایشانرا
 پروردگار تقابری محبت و نصرت و اعانت رسول خود برگیرد و اختیار نمود و تقویت این دین
 قویم و اقامت این ملت عظیم بایشان کرد و کانوا الحق بها و اهلها و کان الله بكل شیء
 علیم چندین اخبار و آثار در مدح و فضل ایشان واقع شده است که بنظر مردان جرم کرده شود

مظهر

که ایشان

که ایشان افضل و اکثر ثوابی از سایر امت فرموده است که اگر یکی شما مقدار جبل اصطفا در راه
 خدا اتفاق کند بهیم چنانچه جوهری که از ایشان کند بر آری نکند و حدیث غیر القرون قوی نیز از دلای
 این دعاست و غیر آن دلایل بسیار است و خود کلام دلیل واضح تر ازین که بواسطه جمال مصطفی
 صلی الله علیه و آله و سلم دیده و با وی صحبت داشته یا و نبی الهی مخاطب شده و صفاتی بجان
 در راه وی نموده اند و صحابی مومنی بود که آنحضرت را در حال ایمان دیده و از دنیا با ایمان فرست
 اگر چه خود یک نظر دیده با و بعضی شریک کرده که مصاحبت و محاربت وی بآن حضرت صلی الله
 علیه و سلم معتقد بود و در چهار دو غزوات در خدمت وی حاضر شده با و اقل شش ماه داشتند
 چنانکه اگر یک نظر دیده و یک ساعت در مجلس نشست و در مصاحبت نکونید و گویند که خیریت
 و افضلیت که بزرگتر شد مخصوص با جماعت از اصحاب است نه علم و مقام و نیز چه بگویند
 که این فضیلت آنرا که یک نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم انداخته نیز شایسته است و تحقیقا
 یک نظر کمالی دیدن و یک ساعت در مجلس اوصالی الله علیه و سلم نشستن و سخن از وی شنیدن
 چیزی ناپدید و کاری کشاید که دیگرانرا بخلوت و اربعینات نماید و نکشاید کلماتی قوت
 القلوب و در افضلیت اصحاب نسبت بجمیع امت کسی که سخن کرده که ابو عمر بن عبد البر
 که از ایشان بر و اکابر علما حدیث است و وی تجویز کرده که تواند بعد از ایشان کسی را بدست
 بایشان برابر یا بهتر بود و حدیث مثل امتی کثل المطر لا یدری و له خیر اما اخره
 استدلال کنند و نیز در حدیث آمده است که آنحضرت پرسیدند یا رسول الله هیچ یکی از ما که
 ایمان بیاوردیم و همراه تو جهاد کردیم بهتر یا و سود نعم قوی که بعد از شما بیایند و فارغی من اما

آزیدند بر شما باشند و این معبود رضی الله عنه فرموده است که اگر چه صلی الله علیه و سلم ظاهر روشن
 بود بر هر که او را دیده است ایمانی آید و فاضله از آن نباشد که در غیبه ای ایمان آید و بعضی از
 کبریه یونون بالغیب هم بین معنی تفسیر کنند و نیز در حدیث آمده است که در آخر زمان
 چنان شود که تمسک بین و سنت مثل کرفتن آنکه موزان بایست هر که در آن زمان متمسک
 ب سنت بود اجر وی مقدار اجر پنجاه کس باشد پس رسیدند یا رسول الله پنجاه کس از ایشان را
 فرمود بلکه از شما و امثال این احادیث دیگر نیز آمده است ولیکن تحقیق و مختار همانست که
 جمهور علماء بر آنند و در این خیرست که بسینا از اثبات کرده اند از وجه خاصست که ایان
 باشد ولیکن فضل کلی اصحاب راست و فضل جری و منافات با فضل کلی ندارد و اما که خلاف
 ابن عبد البر در صحابه یعنی عام است که بکنظر در آن اتفاق کرده اند یعنی خاص که صحابین
 و هم نشینان و ایی آنحضرت اند و با وجود آن هیچ فضلی و هیچ مرتبه و هیچ کرامتی بفضیلت
 نظر بر جمال مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و یقینیه که بدان حاصل کرده نرسد اگر چه اولیاد
 صحبت معنوی با آنحضرت حاصل است و الله اعلم بالصواب و الخلفاء الاربعه
 افضل اصحاب چهار یار با صفا که خلفای راشدین و جانشین مصطفی اند صلی الله
 علیه و آله و سلم و رضی الله تعالی عنهم فاضلترین اصحاب و دیگرین اصحاب و فضایل
 و مناقب محمد و سواقی و آثار ایشان در اسلام چند است که هیچ کس را از اصحاب ایشان
 در انعامش رکت و مسبهت نبود چنانچه نظر در احادیث و اخبار و آثار روشن گردد
 و فضلهم علی ترتیب الخلافة و المراد بالا فضلیة الثانیة الثواب براه که انجا دو

دو مقام است مقام اول آنکه خلیفه بر حق بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق بعد از وی عمر
 فاروق بعد از وی عثمان ذی النورین بعد از وی علی رضی الله عنهم اجمعین و این مسئله نزد
 اهل سنت و جماعت از قیضات است و بطریق اثبات خلافت ابی بکر رضی الله عنه نزد بعضی
 بنصر صحیح و حدیث صحیح است و نیز جمهور علمای سنت و جماعت اجماع صحابه است یعنی صحابه همه
 اتفاق کردند بر خلافت ابی بکر و اطاعت و انقیاد وی نمودند و در احکام دنیا و آخرت بر او موافقت
 و متابعت او رفتند و حال آنکه در ایشان ابوذر و عمار و سلمان و صدیق و امثال ایشان بودند
 که بحال ایشان میل و ملامت در دین اصلا راه نداشت و در شان ایشان و در دست الا انجا
 لوم و تلام و اگر چه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و عباس بن عبد المطلب و دیگر اصحاب شایسته
 و مقلدین الاسود و کرا از اعیان و اکابر صحابه بودند و حین عقد بیعت اصحاب بیعت نکردند و لیکن
 بعد از آن وقت دیگر ایشان نیز بیعت کردند و در اطاعت و انقیاد وی درآمدند و بر او موافقت
 رفتند و ابو بکر صدیق رضی الله عنه ایشان را نیز خود طلبید و دیگر اصحاب حاضر آورد و خطبه خواند
 و گفت این علی بن ابی طالب است و من او را بیعت خود التزام میکنم اختیار بدست او است
 و اختیار شما نیز بدست شماست اگر دیگر را بر او من اولی دانستند و مصالحت به بیند اول کسی که با وی
 بیعت کند من خاتم بود پس علی و هر که با وی بود گفتند غیر تو اولی ما نیستیم پس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 را در دین پیشوا کرده دیگر که توانست بر این اخت و اثارت با و امامت نداد که در آنحضرت صلی
 علیه و آله و سلم در روز آخر از حیات او را فرمود چرا آنکه ما را آن کران آمد که ما را اهل بیت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم و ارباب شایسته و اجماع بودیم این کاری سابقه مشورت ما چون کردند اکنون

قوتش است ره با ابو بصیرت که در از بنی تمیم بود اگر شمار عوی کنید من پیاده و سوار چندان جمع
 کنم که تمام وادی پر کرده مار و روزگار ایشان برآرد پس علی و قاضی کرم الله وجهه و در اسرع کرد و نزد
 فرمود که بعد و این الاسلام این چنینی است که نویکوئی خواهی گرفت بر یا نمود و این شیعه تقیه
 بر غیران جایز بلکه واجب است و میگویند اظهار کفر انبیا صلوات الله برهم اجمعین در مقام خوف و تقیه جایز یا
 حتی گویند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم علی و قاضی با ماست نماز در قصر خود تعیین کرده بود ولیکن
 مانع اظهار خوف و تقیه گاه که انشای این احتمالات شنیده اند رسید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 راه دهند دیگران بایشان بگویند قبحهم الله بما احبهم و افسد اعتقادهم از انبیا
 اخذ حق کنند و بگویند که با ظهور یابد تکبر تر از قوم نوح و متمرکز تر از نوح و ظالم تر از نوح و غوغا
 بود با وجود ان نوح و ابراهیم و موسی اظهار حق کردند و تقیه چه معنی دارد پس ثابت شد که صحابه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اجماع کردند بر خلافت ابی بکر و هر چه صحابه بلکه سایر علمای و مجتهدین
 این است و حرمه مغفوره بران اجماع کنند و ثابت بود یقین اگر چه هر یک از افراد حکم
 المجتهد بخیطی و یصیب احتمال خطا دارد ولیکن اجماع و اتفاق ایشان از خاصیتی است که جز
 بر حق و صواب و احتمال خطا ندارد و حکم نص و ان لتکونوا شهداء علی الناس و قوله
 نعم و یتبع غیر سبیل المؤمنین الایه و حدیث نبوی ان یتجمع امتی علی الضلالة
 هر چه ایشان بران اجماع کنند و اتفاق نمایند حق بود و اگر و ابود که تمام اصحاب یا اکثر ایشان
 در خلافت و اختیار معیت ابی بکر علیه السلام خطا رفتند و ارتکاب ظلم کردند و خلاف حکم پیغمبر و در
 حق هیچ پوشیدند و این سخن و نتایج آن در تمام دین و ملت سرایت کند و در هیچ جا و هیچ

حکم شرعی شوق نماند چه وصول قرآن و شریعت با نقل ایشان ثابت شده است و ایشان خود
 بزعم شما ظالم و فاسق و سائر حق بودند هیچ قیاسی و شناعی بالاتر ازین با خود با الله من الجباله
 و الضلالة و الغیابة و امام فخر رازی در بعضی از مصنفات خود استنباطی عجیب نموده است و گفته که
 بحکم قرآن مجید که فرموده لا یحکمکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون معلوم
 که عمل سلیمان عقل از رافضی است زیرا چه مورچه با مورچه ای دیگر گفت که در خانه های خود بچرید
 تا اگر سلیمان بی شعور و نادانسته بایا لآن نکند بر غلبه تجویز نکرد که از جنود سلیمان که اصحاب
 پیغمبر اند بایا لکن مورچه ها و ظلم بر ایشان دیده و دانسته بود و آید و ایشان یعنی انضیا
 چه میگویند که اصحاب سید المرسلین عداوتی علی بابا یا ل ساخته اند و ظلم هیچ بر اهل بیت پیغمبر کردند
 انقدر ندانستند که از اصحاب غیر اتفاق بر ظلم درست نیاور با جمعه هیچ دلیل تحقیق تر از اجماع
 صحابه که اهل عقیدین و ملت برت ایشان بود و احکام شریعت و سنت بایشان سپرده
 شده است نباشد و هیچ از اجماع قوی تر از اطاعت و انقیاد علی مرتضی و ابوبکر را در احکام
 دنیا و دین نخواهد بود و بحقیقت هر دلیلی که بر فضل و کمال علی مرتضی است کرم الله وجهه بران صحبت
 خلافت ابوبکر صدیق است یعنی علی بآن فضل و کمال و هدایت و حقانیت و تأیید دین مشایخ
 او کرد و با وی معیت نمود بالاتر ازین دلیل و بران چه خواهد بود و اگر همان حکایت که نقل
 کرده اند که از امیر المؤمنین علی پرسیدند که سبب چیست که او خلافت آن سخیفه مستعظم و ملایم
 و بیخجل آمد و در عهد خلافت شما این همه هرج و مرج بظهور رسید و فرمود ناصر و معین و تقوی
 ایشان ما بودیم ناصر و معین ما شما بودید دیگر چه حال باشد و بحقیقت فطرت سلیم محبوبیت

محبوبیت
 بنی حنیفانه

بر قول آنکه اجماع و اتفاق اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم جز بر صواب و بر انکار آنکه محمد رسول الله
که پیغمبر آخر الزمان و مادی انسان و مسخوث بکافه خلائق با از وی همین چندین ده دوازده
از اصحاب حجج هدایت و برحق بوده و راه راست یافته باشند و دیگر نام از اصحاب و یاران او که
در عز و رحمت او بوده و فضایل و کمالات اکتفا نموده بر باطل و ظلم و ضلالت با و بودند
در کاری که مدار نظام تمام مملکت بران بود و خطا کرده بر ظلم و ضلالت رفته آخر
این مقتضای سید کائنات و دین ائمه و صلی الله علیه و سلم میشود پس تعیین معلوم شود که خلافت
ابو بکر صدیق رضی الله عنه صدق و صواب بود غایت تنزل و تسلیم بر این مقام آنست که فرقه
زیدیه که ایشان را اصل فرق شیعیه میگویند بر آنند که خلافت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم حق
علی بود ولیکن در نصیب ابوبکر مصلحت بود زیرا که تبع علی هنوز از خون دشمنان دین خشک
نشده بود و نفاذ مامور و عداوت با در دلهامتمکن گشته اگر ویرا کم الله وجه خلیفه میباشند که با
هرج و مرج و عدم انتظام مملکت دین ملت میشد و در نصیب ابوبکر تسکین یافته فتنه و فساد بود
و مبنا و مدار این مذهب بر افضلیت علی و تقوی و وجوب نصب افضل و اخیست و علمای
در هر دو جاسخ نیست میگویند که واجبست که خلیفه افضل و اکمل اهل زمان خود باشد و چون او
از قریش و عالم اجماع و مصلح و مصلح مملکت دین اسلام و ورع و عدالت و شهادت و کفایت
در اهل بیت امامت و استحقاق خلافت کافیت و وجود این صفات در ابوبکر بشهادت
نقل و آثار و سیر وی رضی الله عنه مقطوع برست و بعضی اثبات خلافت ابوبکر رضی الله عنه
بخص کنند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم تنصیب کرده است بر خلافت وی و مختار تر از اهل تحقیق

که در هیچ جانب یعنی در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله عنه و نیز در خلافت علی رضی الله عنه
نقص قطعی از پیغمبر صلی الله علیه و سلم واقع شده اگر چه هر یک از فریقین ادعای نص بر مذمت خود کرده است
و از نص خصم خود را بدست زیر اگر انصاف علی بود مخالفت اصحاب بر آن نصرا و متحد
اجماع بر خلافت نص صورت نمی بست و سکوت وی کرم الله وجهه از اظهار آن نص و سکوت
از حق و ترک طلب خلافت امکان نمیداشت چنانچه سبق تقریفات و اگر انصاف بر خلافت
ابوبکر موجود میداشت تقاوت مهاجرین و انصار که صنادید و منکم امیر در دست نبوی
و بر روبرو و جلالت حاجت نمیشد چنانچه فضیه نصیبت در کتب معتبره و اگر گویند تواند که این
تقاوت و مخالفت برای تحقیق حجت و تقیض نص بود از جهت جفاي آن و عدم علم بعضی
اصحاب بر آن پس تنزل ابوبکر از ان مقام و تحویلی علی او سایر اصحاب را بدست بیعت چه معنی دارد
چند را و واجب مخصوص تحویل و تراضی کنجایش ندارد و نیز نقل کرده اند که ابوبکر صدیق دست عمر
این الخطاب ابو عبیده ابن الجراح که پیغمبر خدا و این امت خوانده است بگرفت و با انصاف
گفت که امامت حق قریش است و جز قریش را نرسد که دعوه امامت کنند شما این دو کس
هر را خواهید اختیار کنید اگر نص دین باب پیغمبر بودی اختیار عمر و ابو عبیده دست نبوی
بر حق آنست که نص خلافت با جند اصحاب و اجماع ایشان بود و اجماع را سندی باید
و نص طینی غیر قطعی و رسیدت آن کافیست چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است و دلایل
جانبین و تراغ و جدال و قیل و قال ایشان در کتب مبسوط مذکور است و چون آن خارج از
وضع رساله بود تر آن لازم وقت افتاد موقوف تا لیفت کتابی دیگر افتاده و الله الموفق

بنحو آنست و اطفال و جوانان قریش گردی آمدند و قرآن می شنیدند چون تحریر بطاب
کرده شد شروع در تقریر آن گم و هر چه از اقوال علماء در این آمده است نقل نمایم بدانکه جمهور اهل
سنت و جماعت برین ترتیب اند که مذکور شد و عودی از امام مالک و غیر وی از بعضی
اسلاف اهل سنت توقف است میان عثمان و علی رضی الله عنهما از مالک پرسیدند که
افضل است بعد از پیغمبر کس گفت ابوبکر ثم عقیل و عثمان را بگوئی گفت از تقی
دین از آنها که در یافتن هیچ یکی را نیافتم که تفصیل یکی بر دیگر میکرد ازین دو مذهب
امام احرار نیز توقف است میان این دو و منقول است از ابوبکر بن خزیمه تفصیل
علی و تفضیل بر عثمان در جواهر الاصول میگوید که منقول است از اهل کوفه تقدیم علی
بر عثمان و مختار ابن خزیمه نیز همین است در مقدمه شیخ ابو عمرو بن الصلاح نیز مذکور
است که معتز اهل کوفه تقدیم علی است بر عثمان و سفیان ثوری نیز همین قایل است
و از علماء حدیث آنکه تقدیم علی بر عثمان کرده است محمد بن اسحاق بن خزیمه و امام محمد بن
نوفی و شرح صحیح مسلم میگوید که بعضی اهل سنت از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان رفته
اند و قول صحیح مشهور تقدیم عثمان است بر علی و هم امام نووی رحمه الله علیه در اصول
حدیث میگوید افضل اصحاب علی الاطلاق ابوبکر است بعد از آن عمر با جماع اهل سنت
و خطابی که از علمای سنت است از اهل کوفه تقدیم علی بر عثمان نقل کرده و ابوبکر
بن خزیمه نیز بر آن رفته است و قطلانی در صحیح شرح بخاری میگوید که بعضی
از سلف تقدیم علی بر عثمان رفته اند و سفیان ثوری از این است و بعضی

گفته که وی در آن زمان رجوع کرده و الله اعلم و یقی در کتاب الاعتقاد میگوید که ابو ثور ازت فقی است
روایت میکند که هیچ یکی از صحابه و تابعین در تفضیل ابوبکر و عمر و تقدیم ایشان اختلافی نکرده
و اختلافی اگر است در علی و عثمان است و بالجمله قوادری شیخ اهل سنت بر آنست که در تقدیم
ابوبکر و عمر بر سایر صحابه و رعایت ترتیب میان ایشان خلافتی نیست ولیکن بعضی از فقهاء
محدثین در شرح قصیده امامی نقل کرده اند که تفصیل خلفاء را بر بعضی ماعدا اولاد پیغمبر صلی
علیه وسلم است و ابن عبد البر که از مشایخ علمای حدیث است در استیعاب ذکر میکند که سلف
اختلاف کرده اند در تفضیل ابوبکر و علی میگوید عودی از سلمان و ابو زر و مقداد و جابر و ابوبکر
حدیثی و زید بن ارقم آنست که علی و تفضیل اول کسی است که اسلام آورده ولیکن از جهت خوف
ابوطالب گمان نموده و گفته است که جماعت از صحابه علی را تفضیل دهند بر غیر او است این کلام
عبد البر است و لیکن میگویند که این مقاله از ابن عبد البر مقبول و معتبر نیست زیرا که روایت شده
که مخالف قول جمهور افتد معتز بنا بر اینست که با جمیع نقل میکنند و بر تقدیم بر علی این
روایت وی از جماعة اصحاب که در تفضیل علی و تفضیل نقل کرده و امثال آن روایت چنانچه خطابی
از بعضی مشایخ حدیث نقل میکنند که میگویند ابوبکر خیر من علی و علی افضل من ابی بکر و امام
ناج الدین بسکی که اعظم از علمای شافعی است در طبقات بکری از بعضی متأخرین نقل کرده است
که ایشان تفضیل خستین میکنند از جهت ثبوت خبره بالضعفه رسول الله صلی الله علیه و سلم و شیخ
جلال الدین سیوطی در کتاب خصایص از امام علم الدین عراقی نقل کرده است که فاطمه و برادر وی
ابراهم با اتفاق افضل اند از خلفای بعد از امام مالک و گفته اند که ما افضل علی بضفته من النبی

صلی الله علیه وسلم احد فرمودن یکی برابر آنکه بگوید رسول الله افضل من این تفصیل نسبت
 بیکران با تبار ایشان میگویند که این هر روایات هر چه مقصود ندارد و منافعی و عیانت مدعا و اینها
 چنانچه خبر کرده اند اثبات افضلیت بوجهی خاص است و آن بمقتضویت بوجهی دیگر منافات ندارد
 و این فضایل که ذکر کرده شد راجع بکثرت ثواب و نفع اهل اسلام نیست بلکه بزیادیت ثواب و کرامت
 جوهر ذات است چه شک نیست که در اولاد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اجزای او بیشتر و ثوابی است
 که در ذات شیخین نیست چه کس در اینجا توقف و تامل نکند و بگوید و با وجود آن ثواب شیخین اکثر
 و نفع ایشان در اسلام و اهل آن اعظم و اوقرت یا آنکه قول خطابی که از شیخ نقل کردیم
 در نتوان یافت که چه مقصود دارد و خبریت چیست و افضلیت کدام است گفتند است که ابوبکر
 خیر من علی و علی افضل من ابوبکر و اگر او خبریت ابوبکر از وجهی است و افضلیت علی
 از وجهی دیگر پس این سخن نیست از ادب و خلاف و خارج از محل نزاع و اگر او خبریت کثرت ثواب
 و افضلیت وجه دیگر مثل شرف ذات و کرامت و امثال آن پس آن منافات بمقصود
 ندارد و اگر بعضی دیگر مواردی دارد میان کنند تا معلوم شود که حقیقت حال چیست و الله اعلم
 اکنون سخن بدان ماند که مسئله ترتیب افضلیت یعنی صحیح تعیین صحیح یعنی نیست که بر آن
 قاطع بر آن گذشته چنانچه ترتیب خلاف یا ظنی است که دلیل آن امارات و قراین است که بر حقا
 و اولویت رساند بعضی بر آنند که قطعی است و مختار نیز اکثر محققین آنست که ظنی است
 امام احمد و در اثر و بعد از اثبات خلاف علی الترتیب بطریق سوال میگوید که اکنون
 چه میگویند بعضی از صحابه را تفصیل میدهد بر بعضی دیگر را از مسئله تفصیل و تفصیل آن

سکوت

سکوت و اوضاع کند جانش میگوید که بنا مسئله تفصیل بر آنست که امامت مفضول بوجود فضل
 جایز بنا و معظم اهل سنت و جماعت بر آنند که امام افضل باید ولیکن اگر نصب بوجهی موجب مرجع
 و بجهان فتنه و فساد گردد نصب مفضول بر تقدیر اولیت و استحقاق امامت را با استجماع
 صفات و شرایط از قریش است و علم بحلال و حرام و مصالح در مہام دین اسلام و ورع و عدالت
 و شما و کفایت جایز بنا و میگوید که نزد من این مسئله یعنی اولیت نصب افضل قطعی نیست و خبر
 احادیث دیگر اما این کبری که سخن ما در آنست یعنی امامت نماز که امامت مغفرت گویند و در حدیث است
 نیست مثل فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم یومکم افرا که یعنی باید که امام در نماز شیخ دیگر قرآن خوا
 و بعلم فقه ائمه ترا و این خود بقطع نیست پس صحیح آنست که امامت و خلافت افضلیت
 شرط نیست پس دلیل افضلیت تواند بود و نیز دلیلی دیگر نیست که قاطع بود و دلالت کند بر برتری
 بعضی بر بعضی عقل را بر کفایت آن را نیست و اخباری که در فضیلت ایشان ورود یافته
 متعارض اند پس هر توقف و سکوت بسبب آنست ولیکن غالب نظر چنان آید که ابوبکر افضل خلافت است
 بعد از رسول بعد از عمر و عثمان و پس از علی و عثمان متعارض است و میگوید که از علی مرتضی نیز روایت کرده اند
 که فرموده است بهترین مردم بعد از پیغمبر ابوبکر و عمر است و بعد از آن خدا و انانیت با آنکه بهتر است یا آنجا
 ترجمه کلام امام احمد این است و میگویند که این تویست که ما برای خود اختیار کردیم و از راه تقلید مجتهدان
 نموده بر اجماع واضح و فقه امام ائمتی و بعضی از فقهای محدثین از اهل مدینه شرح قصیده امامی نقل
 میکنند که شیخ احمد در وقت که اعظم علماء و فقهاء و مشایخ مغرب در شرح قصیده حمید الاسلام میگوید
 که علماء اختلاف داشتند در آنکه این تفصیل قطعی یا ظنی است یا شوری یا ولست و مختار یا ظانی یا غیر

این تقصیل ظاهر و باطن است معایاد و طایفه ای نیز در قول است اتقی وقتیه عضد و موافق
 بعد از آن تقصیل فضایل علی و رضی که شیعه بدان استدلال بر فضیلت وی کرده اند و جو
 ازان بکل الفضیلت بر کثرت ثواب میگوید بلکه مسئله فضیلت از آن قیاس است که در وی جزم و یقین
 طمع توان دان و عقل بمعرفت فضیلت بمعنی کثرت ثواب بطریق استدلال نیست و مستندان
 جز نقل نموند و این مسئله چنین نیست که متعلق بعمل یا بموجب نظر باشد آن باب گفتا توان کرد بلکه این
 از باب علم و اعتقاد است که مطلوب وی جزم و یقین است و خصوص کوه و الزطرفین با وجود تعارض
 دلالت آنها قطعی و غایت دلالت آنها بر اختصاص سبب کثرت ثواب و وجود سبب کثرت
 موجب زیاده ثواب قطعا نبوده چنانچه ثواب بفضیلت خود وابسته نیست و بی حازه و ثواب اگر خواهد
 غیر طبع را ثواب چندان دهد که طبع را در حد چنانچه سابق در بیان عقاید معلوم شد ثبوت است
 اگر قطعی است ولیکن از اینجا قطع با فضیلت لازم نیاید الاغالب چه امانت مقصود با وجود فاضل
 اهل سنت و جماعت جایز است و عدم جواز از آن قطعی نیست لیکن با شیخ سلف چنان یافتیم
 که میگویند افضل اصحاب ابو بکر است ثم عثمان ثم علی و حسن و بر این ان اقتضای آن میکند
 که اعتقاد کنیم که اگر ایشان را یلی بران نمیداشتند حکم بران نمیکرد و اتفاق بران نموده اند و ما
 مسئله اتباع ایشان میکنیم و بره تعلیم ایشان میرویم و حقیقت امر را علم الیه تعارض نماید
 که از عالم علماء اصول فقه و کلام است میگوید که در تقصیل اختصاص با این شخص اختصاص افتضیل و صفی
 که در یکی آن نباشد و اصل فضیلت صفت چنانچه عالم فاضل است از این جهت صفت علم که در وی
 و در جاهل نخواهد زیادت کمال آن فضیلت و اصل فضیلت مشترک بود چنانچه یکی را علم گویند از دیگر

کشف

که صفت علم ندوی زیادت و کمال دارد که دیگر نیست اگر چه اصل علم در هر دو مشترک است و با این معنی
 نیز در صحابه قطع توان کرد بر صفتی که در یکی از ایشان اثبات کنند دیگری شریک در آن باشد و اگر کسی
 نباشد بفضیلت دیگر مخصوص بود که در مقابل آن و کثرت فضایل ترجیح توان کرد چنانکه
 بجهت زیادت شرف و نفحات راجع تر از صد فضیلت آید چنانچه کجی بر نفیست زیاده تر از صد هزار درهم
 پس توالد که صاحب فضیلت را نزد الله تعالی اجری و ثوابی بود که با فضایل کثیره را نمود پس جزم
 با فضیلت بمعنی کثرت ثواب نیز مقطوع به بنی این ترجمه کلام موافق و شرح اوست اتقی و مولانا
 سعد الدین قناری از شیخ عقاید شیعه نیز سخن باین طرز گفته است میگوید که ما سلف را باین یافتم
 و ظاهر آنست که اگر ایشان را یلی بران نمی بود حکم بران نمیکردند و ما خود را یلی چنانچه راست است
 یافتیم و این مسئله را از آن قیاس یافتیم که چیزی از اعمال بدان متعلق با و توقف روی محلی
 از وجهات کرد انتی و جریان کلام محقق روانی و شرح عقاید عضدیه نیز همین پنج و پنج
 این ترجمه در صواعق مرقوم کرد و شیعه شیعیه را و کد وجود و انت طرق کرده اند و در وقت
 مدینه است میگوید که ابو بکر را شیعی میماند آن کرده است که تقصیل ابو بکر حدیثی بر سایر اصحاب قطعی
 و قاضی ابو بکر با وانی میگوید که قطعی است و مختار امام محمد بن زید در این حدیث است و صاحب شرح
 صحیح مسلم نیز بظنیت آن کرده و ابن عبد البر استیعاب از عبد الرزاق نقل کرده است که معمر گفته
 که اگر مردی گوید که عراف فضل از ابو بکر است منعش نکند و با وی دشمنی نکند و اگر رضی علی فاضلتر
 از ابو بکر و عراف گوید نیز با وی دشمنی نکند اگر فضل شیخی معمر و آید و با ایشان محبت دارد و
 مدح و ثناء ایشان بر این ایشان اهل سنتی اند و در عبد الرزاق میگوید که این سخن

معبر الی کتب نقل کردم و از این خوش آمد و تحسین کرد و خراج این جو میگوید که در مخطوط و متبای این عدم
 و در جی جز آن نیست که تفصیل مذکور طریقت قطع و اگر گویند که نظیت تفصیل مذکور بر قول کسی دعوه
 اجماع کند و کوشی و آیات مذکور در جملات نقل کرده است و ظاهر است و لیکن بر تقدیر دعوی اجماع بر نظیت
 مذکور چنانچه راجع و مختار هم آنست حکم نظیت آن است و نیاید به اجماع از دلایل قطعیت جواز است
 که در اصول فقه مقرر و میرسد شده اگر اجماع دلیل قطعی است و لیکن به جمیع انواع و اقسام بلکه
 قطعی آن قسم است که در اینجا خلاف اصلان و اگر در وی خلافی بود اگر چه شذوذ و یا در خلافی بود و در این
 بر آید هر چند آن خلافی باشد و در شریعت معتدیه نبود و مانع از انعقاد اجماع نیاید و لیکن در
 در جوی او ترتیب قطعیت بی تأثیر نبود یا اگر اجماعی که در آنجا بر همین افضلیت نظیت و اصل
 اجماع نیز قطع بر آن مکرره اند چنانچه از عبارات ایراد است را اینان مفهوم میگرد و بر صفت
 نظیت درین مسئله قید محکوم است نه عارض حکم بعد از و مستندش جز آن نیست که چون
 بدلیل قطعی ثابت شد که خلافت برین ترتیب است ظاهر آنست که فضیلت نیز برین طریق
 باشد و لیکن از ترتیب خلافت ترتیب افضلیت بر وجه قطع و یقین لازم نیاید ایامی نبی که
 اهل سنت و جماعت بر حقیقت عثمان خلافت اجماع دارند و در افضلیت او خلاف
 پس معلوم که از قطعیت خلافت قطعیت افضلیت لازم نیاید و نظیت افضلیت
 نظیت خلافت را مستلزم نکرد و نیز حقیقت فضل همانست که نزد پروردگار تعالی است
 و اطلاع بر آن خبر باخبار و وحی ممکن نه و اخبار در مدح و ثناء بر ایشان و در دیافته
 و متعارض آمده است آنها را که در آن زمان وحی و شاهده احوال آنحضرت صلی الله علیه

و الا لم نوده باشند بقراین و امارات دریافتند باشند و لیکن دیگر از نظر بر صوفی و دلیل و مفهوم کلام
 افتد و کلام متعارض از دلیل ایشان جز تعلیل و اتباع پیشینیان و حسن ظن بایشان
 نبود و لیکن با حادیت و اخبار که در فضایل و کمالات و در دیافته جز توقف و اسکیار
 و از این ترجمه کلام صواعق مرقوم است و حاصل آن بود که در وی آنچه از شرح موافق نقل کرده شد تا
 مذکور است و نیز در صواعق میگوید که اهل سنت و جماعت میگویند که مسئله افضلیت برین ترتیب
 ظنی است و لیکن بر شیعہ لازم می افتد که قطعی گویند و قایل شوند با فضیلت ابوبکر و عرضی اند غنما
 جز ما و یقیناً زیرا که معتقد ایشان در علی و رضی و اید اشاعه سلام الله علیهم اجمعین عصمت
 و بر معصوم با اتفاق نفی قطع و یقین است چه کذب معصوم جایز نباشد و بصحت رسیده
 و بتواتر کشیده است که علی و رضی در زمان خلافت و جلوس بر کرسی سلطنت و ایالت خلافت
 بر ملا در حضور شیعہ خود مدح و ثناء ابوبکر و عرضی اند غنما و بیان فضیلت ایشان میکرد
 و ذی این هشدار و چند نفی سانسید صحیحات آن کرده است و در صحیح بخاری آمده است که آن
 حضرت یعنی علی و رضی رضی الله عنه فرموده است که خیر الناس بعد النبی علیه السلام ابوبکر
 فخر عمر و رجل آخر پس محمد بن حنیفه رضی الله عنه گفت ثنات فرمود من میزد یام ائمه
 و این حدیث بطریق متعدد بصحت رسیده است و در بعضی طرق آمده است که فرمود انا و اما
 باشد که من رسیده است که جمعی از مردم و افاضل میکنند بر ابوبکر و هر که در تفصیل کند بر ایشان
 وی تقریب است هر چه بر مقرران کند بر وی کذمت و مالک از امام جعفر صادق و وی از امام
 باقر روایت میکند که علی و رضی رضی الله عنه بر عمر بن الخطاب که بر او پیچیده افتاده بود بگفت

و بایستاد و فرمود چنانکه از نام محبوب تر نزد من که برود و کارهای تمام اعمال وی ملاقات کنم
 الا این مرد پیچیده بردار او در قطنی روایت میکند که ابو جحیفه علی رضی الله عنه
 میگوید جماعتی را در بارگاه مخالفت وی میگردانید مخالفت ایشان سخت محزون و پیش حضرت
 رفت پس آنحضرت دست او را گرفت و بنامه درون برد و پرسید یا ابا جحیفه سبب جن و دلگیری
 توحیت و حقیقت حال خود را عرض نمود و یا ابا جحیفه خبر دهم ترا که بهترین امت کیست بهترین
 این امت ابو بکر است ثم عرض ابو جحیفه گفت عهد کردم خلیفه را که این حدیث را پوشیده ندارم که از
 حضرت رضی الله عنه شنیدم و هم ای جحیفه روایت کرده اند که گفت شنیدم علی رضی الله عنه که بالای
 منبر کوفه میگفت بهترین این امت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم ابو بکر است ثم عرض و امثال این
 و آثار در غایت شیوع و اشتداد آمده بلکه بر حدیث رسیده است و خبیثه که نیکوکاران و هر چه این
 باب از این اهل بیت آمده است از خوف و تقیه است یعنی مدح ابو بکر و عذر او را گفته اند از جهت خوف
 دشمنان و ترس جان خود گفته اند که اگر اینچنین اظهار کنند دیگر ایشان را جای ماند و سلامتی
 از حال ایشان بر خیزد و صمیم قلب میگویند خیر ایشان بر خلاف آن بود و این سخن در غایت
 بعد و رکاکت است و از اینجا لازم آید که علی رضی الله عنه که شایسته خدا و مکرر دایره حق بود چنان دلیل
 و مغلوب و محروم و از اظهار حق و در باطل و ضایع است الله تعالی و لا یخافون لومة
 لایم صفت او و علی مع القرآن و القرآن مع علی منقبت او دیگر عجز و خوف و گمان
 حق را چه محل بود و شمرت رسیده و بتواند آنرا آورده است که وی کرم الله وجهه در اظهار حق و اقامه
 نصیحت از هیچ احدی خوف و مبالغات نداشت از امام ابو جحیفه رضی الله عنه پرسیدند که

علت نفرت خلائق و عدم اجتماع ایشان بر علی رضی الله عنه چه باشد گفت آنکس که در اظهار حق روی
 به چنگل نمیدارد و از هیچ احدی مبالغات نداشت و در اینست نمیکردش فنی حمدا لله علیه سکن
 زیرا که وی زاهد بود و زاهد را دنیا و اهل دنیا مبالغاتی با عالم را مدیون نبود و شجاع بود
 و شجاع را ترس از کسی نبود و شریف را بر اوئی میچنگل نمود و اگر نیز تقیه با تقیه در ملا و در غیر او خلا
 صورت اسکان ندارد و وی کرم الله وجهه در خلوت با خلص اصحاب اتباع خود میگفت در
 زمان خلافت و غلبه شوکت و تفاضا و مالای منبر بر سر ملا میفرمود این با تقیه جمع نشود از امام محمد
 باقر رضی الله عنه و عن ابایه و اولاده الکرام پرسیده اند که ابو بکر رضی الله عنه را چه کوفی فرمودست
 و دستدارم که من ایشان را گفتند مردم چنان گمان برند که توانها را از وی خوف و تقیه میگویند
 و معتقد باطن تو خلاف است که فرمود خوف از اعیان باشد از اموات بعد از ان بذمت و نکویش باشد
 بن عبد الملک بن مروان در آمد که امیر وقت و سلطان عهد بود یعنی اگر او را در مدح و ثنای
 ابو بکر و عرض رضی الله عنه خوف و تقیه در نظر با جند امت و تقیه حال است ام بن عبد الملک که
 بالفعل از سلطنت و حکومت بدست تضرع و اختیار اوست و هرگاه که حال امام محمد باقر که اجزای
 علی رضی الله عنه است این بود حال وی کرم الله وجهه که در اقدم و قوت و شجاعت و شدت یاس و کثرت
 عمل کل الکمل است قیاس توان کرد و اگر خوف و تقیه بودی با معاویه و بنی مروان در میان و پیش
 در جاهلیت و اسلام در غایت کثرت و شدت بودند و با غیبت و خوارج میکرد و اینجا خود
 داد و در قتال داد و اظهار حق و تأیید دین بر وجهی نمود که بالاتر از ان متصور نباشد و این
 که از جهت آنکه تا مردمین از راه حق و اعتدال خارج نیاید و وی مدعی سکت بود چون

مشاهده کرد که حق تعالی یافت و کارین سستی گرفت و بگرد و بطلان را واجب و ب بودی که
 بعضی از شیعیان خود را بجهت غلو و افراط و تفريط درین شان اخراج میکردند و عبد الله بن سبار را
 فرستاد و شرط کرد که دیگر با وی در کیش سرکوت نکند و این ابن سبا یهودی بود که بر روی اظهار
 اسلام کرد و صاحب رضی الله عنهم میکرد و در اطراف افراسیاب و افراسیاب بود که در آن علی رضی الله عنه
 ادعای الوهیت میکرد و او را بخدا می پرستیدند پس وی کرم الله وجهه این را از پیش خود پنهان
 و سر داد و اخراج کرد و چندین خطب و فصول از علی رضی الله عنه و ثناء ابوبکر و عرضی الله عنهما
 نقل کرده اند که بعد از اطلاع بر آن هیچ طاعی را محال بود که در آن نبود و اگر علم داشت و جماعت
 در فضیلت ابوبکر و عمر بلکه در قطعیت آن بهمان انصاف و استدلال کنند کافی و وافی
 بود و از حسن ادای که بعضی از اهل تشیع که از جاه انصاف و اعتدال بیرون نبوده اند کرده
 که عبد الرزاق که از اهل وایت و مشایخ علمای حدیث است گفته است که من تفصیل شیخین
 میکنم بجهت تفصیل علی و رضی الله عنهما و اگر علی تفصیل ایشان بر خود نمیکرد من نیز نمیکردم
 گناهی عظیم تر ازین نبود که من علی را دوست دارم و باز مخالفت وی کنم این تمام ترجمه کلام شیخ ابن
 حجر بود و اگر بید انصاف و نکرند دانند که در هیچ کتاب شیخین تفصیل کمتر مذکور شده
 باشد و باید که آخر کلام را با اولش ضم کرده بکنند و اضطراب استعمال نمایند و الله اعلم و الله
 فباقی العشرة البشارة بعد از خلفاء و اربعة فضل و باقی عشرة مبشرة است که عشرة مبشرة
 نام آن ده صحابی است که غیر خدا صلی الله علیه و سلم ایشان را بشارت بر بهشت داده و فرموده
 ابوبکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و زبیر

فی الجنة و عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن وقاص فی الجنة و سعید بن زید
 فی الجنة و ابو عبیدة بن الجراح فی الجنة و این ده تن خیار است و افضل صحابه و اکابر و پیش
 و قدوة مهاجرین و انصار و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ایشان را سوابق و امتیاز در اسلام است
 که دیگر از امت و بهشتی بودن ایشان قطعی است و لیکن این قطعیت بشارت مخصوص این
 نیست بلکه غیر ایشان نیز مبشره اند مثل فاطمه و حسن و حسین و خدیجه و عایشه و حمزة و عباس
 و سلمان و صهیب و عمار بن یاسر مثلاً و شهرت این ده تن باین لقب است و وقوع بشارت ایشان
 در حدیث واحد در وقت واحد و ذکر آن در ضمن عقاید بجهت اتمام بشارت ایشان است و در
 بر نه هب بل ازین که در شان این اکابر تقصیر کنند براه سویی ادب بروند و عوام خلق منکر
 کثرت بشارت بدخل جنت و قطع بدان مخصوص باین عشرة مبشرة است و این کمال غلط محض
 و جهل صریح است و بعضی از طالب علمان عربیت خوان که کما فی از جهل عوام بالاتر اند که دیگر از
 نیز بشارت است و لیکن بشارت این عشرة قطعی است و از آن دیگر قطعی است و غیر بالغ بر
 بشارت این عشرة در قوت و شدت و تواتر است و منت و این زعم عدم تتبع احادیث
 و تقصیر در خدمت این علم شریف است و تجاوزنا الله عنهم و اما این بحث را بعدین روزگار
 در کتابی مستقل مسیح بتحقیق الاشارات فی تعمیم البشارت بتفصیل و تحقیق بیان نموده
 است ای اهل بشارت را آنچه در کتب احادیث بنظر آمده ذکر کردیم و حق آنست که بشارت خلفاء
 اربعة و فاطمه و حسین و اشمال ایشان مشهور است و اصل حدیث تواتر معنوی و بشارت
 باقی عشرة مبشرة نیز مجد شهرت رسیده و بشارت بعضی اصحاب دیگر احادیث تواتر و این

و حکم در عشره مبشرین آنست که گویند مومنان از اهل جنت اند و کافران از اهل نار مجرم
و قطع در خصوص کسب جنت یا نهار و نام تحقیق آن از کتاب مذکور بایست و با الله التوفیق اهل
بدن بعد از عشره مبشره فضیلت مر اهل و رتبه بدر است که در سال دوم از هجرت واقع شده و با
ظهور عزت اسلام و آغاز وعده پروردگار است که بر محل مختار خود کرده بودند و اعدا این
از صنادید رؤس قریش مثل عبته و شیبه و ابوجهل و انشبه ایشان لعنة الله علیهم اجمعین
بدان غزو مجسم رفتند و بجهار ملائکه مسوین بنصرت مومنان در آنجا غزوه کرده و عشره مبشره
به اهل بدر انداخته ان رضی الله عنه کیچته ترضی رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
در مدینه طهره مانده بود و آنحضرت او را نیز از اهل بدر شمرده و در قسمت غنایم آن شریک است
و اهل بدر صد و سیزده تن اند و به اهل بیت اند قضا و در شان ایشان واقع شده است
که ان الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعلو اما شئتم فقد غفرت لكم و در جای دیگر
فرموده لمن یدخل الله النار رجلا شهید بدار و الحد یحییته و در حدیث آمده است
که ملائکه که در غزوه حاضر بودند فضل و غرق در درگاه خداوند را ندیدند که دیگران را نیت فاحل
بعض اهل بدر فضیلت مر اهل غزوه احد راست که در سال چهارم واقع شده و ابتلائی شمیته
با اهل اسلام رسیده و دندان مبارک محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آنجا مجروح و خیال نکند
که دندان شریف تمام از بیخ برآمده افتاده بلکه گوشه از دندان و پاره از وی شکسته بود و سید
الشهدا و حمزه بن عبد المطلب از شهدا احدث و مفقود تن از صحابه کرام رضی الله عنهم در آنجا
بشرف شهادت رسیده اند و عشره مبشره نیز داخل اهل احد اند و سر کرده مشرکان در غزوه واحد

ابو یحییان

ابو یحییان اموی بود که بعد از غزوه بدر سوگند خورد و جماع زن و ادیان بدن بر خود حرام ساخته
بود تا انتقام خود را از سید المرسلین و اصحاب وی رضی الله عنهم بگیرد و اسلام ابو یحییان و معا
بن ابی یحییان رضی الله عنهما در غلام فتح مکرت فاهل بیعت الرضوان بیعت رضوان
نام بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم کردند چنانچه در آن
محمد میفرماید لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة و در حدیث
آمده است لا یدخل النار احد با یع تحت الشجرة ایشان نیز هشتیان اند قطعی
و این ترتیب مذکور در فضیلت جمع علیه است که ابو منصور عیسی نقل کرده بعد از این مذکور
سایر صحابه نیز بجز فضایل و مآثری که ایشان را است و درجات و مقامات متفاوت خوانند
و لیکن از علماء تصریحی بدان منظور نمیکرد و الله اعلم و بعد از اصحاب فضل و کرامت بعلم و تقوی
که ان اکرمکم عند الله اتقکم و بعضی اولاد اصحاب نیز ترتیب فضل اباء اثبات فضیلت
کنند الا اولاد فاطمه سلام الله علیها که از همه فاضلتر اند رضی الله عنهم اجمعین و فاطمه سیده
النساء و اهل الجنة و الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة ما این مسئل را
علاحد در عقاید ذکر کردیم از جهة قطعیت و بی بررغم نادانان که قطعیت بشارت را
بعشره مبشره دارند و همچنانکه علماء بررغم رفض اتهام ایشان عشو کرده تخصیص نکرده اند اگر
بررغم ناجیه اتهام بکنار این سه تن و در فضایل اهل بیعت نبوت کنند نیز مناسب باشد
و این حدیث دلایل دارد بر فضل فاطمه زهرا بر تمام سار مومنان که عنوان آن اهل الجنة
شامل ایشان است احتی از یریم بنت عمران و عایشه و خدیجه که از کربلا سیوطی و در بعضی احادیث

تفضیل فاطمه زهرا مطلق واقع شده است چنانچه اخبار حدیث و اشغال آن در بعضی احادیث و روایات
عنه از عموم است که زهرا رضی الله عنها را برایشان تفضیل داده است استنا کرده و این احتمال
سوات و عکس رخ دارد و در جای دیگر بود که افضل است و فاطمه و خدیجه و عایشه و مریم و آسیه است
و ظاهر اخبار است سوات یا توقف است و حدیثی دیگر آمده است که فاطمه دین است مثل مریم است
در قوم خود یعنی فاضله از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار بجهت تدریج اطلاع آنحضرت بر صلی الله
علیه و سلم بر فضیلت فاطمه بومی و اعلام بر دیگران تا آخر عموم فضلی وی بر تمام عالم ثابت باشد
و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را افضل از فاطمه از جهت آنکه وی با پیغمبر علیه السلام در بیت باشد
و فاطمه با علی کرم الله وجهه و لا بد مقام و مکان پیغمبر علیه السلام اعلی و ارفع و اشر باشد از مقام
علی رضی الله عنه و لیکن در احادیث واقع شده است که با فاطمه خطا کرده که من و تو و علی و حسن
و حسین در یک مکان و یک مقام خواهم بود و نیز میگویند که عایشه محبتش بود و در زمان خلفاء
قوی میداد و اجتهاد میکرد و گویند که عایشه بعد از خدیجه افضل است و عالم است سیوطی در فقه
میگوید در اینجا سه مرتبه است اصح مرتبه آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه و بعضی
بر سوات رفته و بعضی در توقف اند و بسیاری از علما حقیقه را که استرشی و بعضی از فقیه
توقف مایل اند و چون مالک از آن پرسیدند او گفت که فاطمه بضعة من النبی صلی الله علیه
و سلم فاطمه جگر بارم پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام است همچنانکه فضیلت نهم و امام سبکی فرموده است
که آنحضرت را دوین است که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از آن
عایشه رضی الله عنهن اجمعین و سیوطی میگوید که افضل است مریم و فاطمه و افضل اہمات

الکون

اہمات المؤمنین خدیجه و عایشه است و در خصایص خضری مذکور است که در خدیجه و عایشه نیز اختلاف
دارند و جماعت از متقدمین تصریح کرده اند که خدیجه افضل است و در بعضی احادیث آمده است
که افضل و اکمل است و عالم مریم بنت عمران و فاطمه بنت محمد علیه السلام و آسیه اؤرة فرعون است
و در بعضی روایات بجای لفظ آسیه اؤرة فرعون آسیه زاحم واقع شده شیخ ابن حجر
عقلانی میگوید که در اینجا تصریح است با فضیلت فاطمه زهرا از عایشه صدیقہ رضی الله
عنها و در ادب در حدیث فضل عایشه علی النبا و فضل الشریک علی غیره من الطعام
که دلیل فضیلت عایشه است غیر آن در اربعه مذکوره باشد جماعین الادلة انتهى قال البیہد
الضعیف اصلح الله حاله کہ حق آن بنمایند که وجوه فضیلت مختلف است ولیکن از ایا
چنان معلوم میشود که فاطمه احب الی لاد بود نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از خدیجه
عایشه احب ازواج بود و اگر وجوه فضیلت و محبت مختلف باشد شکل شود با آنکه بعضی
احادیث آمده است که محبوبترین مردم از جنس زنان پیش پیغمبر صلی الله علیه و سلم عایشه بود
و از مردان پدرش و جای دیگر آمده که محبوبترین است و فاطمه و محبوبترین علی مرتضی
بلکہ بعضی از علما گفته اند اگر چه خنی است در عایشه شد و عایشه فاضله است از هر که غیر او است
حتی از پدرش که ابوکر صدیق با پس آنکه حیثیت مختلف اعتبار کنند این سخن مشکل شود و نیز
افضلیت بمعنی کثرت ثواب و حقیقت آن نزد بار تعالی است و در شریف ذات
و طهارت طینت و پاکیزگی هر یک فاطمه و حسن و حسین و دیگر اهل بیت نرسد و الله اعلم
و الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و سلم تلتون مسئلة فبیدها ملک و اماره

و در حدیث آمده است که الخلفاء بعدی ثلثون سنة ثم یصیر ملکاً عضواً
میفرماید که خلافت پس از من سی سال است و بعد از سی سال خلافت نباشد بلکه ملکی
گرفته بود که از پیش وی اکثر کیس سلامت ماند و تمامی سی سال شهادت امیر المؤمنین علی
مرتضی شد و تحقیق آنست که شش ماه از سی سال باقی بود که امام مسلمین حسن بن علی
بن ابیطالب بعدی خلیفه بود و تمامی خلافت بموت وی شد پس معاویه در هر که بعد از
خلیفه نباشد بلکه ملوک و ارباب را نشانند و آنرا اولی عباسیه خلفا گویند بجز و اعتبار
ظاهر است و محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن همام در سیره میگوید که نامه اهل حق اتفاق
دارند بر آنکه معاویه از ملوک است نه از خلفا و روش شیخ اهل سنت را اختلاف کردی
بعد از وفات امیر المؤمنین علی امام بایانه بعضی گویند شد و آنها گویند شد و ایشان
آنست که امام شدن وی بعد از تسلیم امام حسن است و او را بوی ائمه و تکلف عن ذکر
الصحابه الا بخیر روشن اهل سنت و جماعت آنست که صحابه رسول را خبر بخیر یار
یاد کنند و لعن و ب و شتم و اعراض و انکار بر ایشان نکنند و بایشان براه بود
او نمونده از جهت کاه داشت نسبت صحبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در روز فضل
و مناقب ایشان در آیات و احادیث عموماً مثل محمد رسول الله و الذین صدقوا
رضی الله عنهم و رضوا عنه و اصحابی کالنجوم بایهم اقتدتم اهتدیتم
و اگر مو اصحابی فانهم خیار کم و الله الله اصحابی لا تخذوهم عرضاً
من بدی فمن اجتم فیجی اجهم و من البغضه فیبغضه ابغضهم

و من اذینهم فقد اذین و من اذین فقد اذی الله و من اذی الله فیوشک ان خیاره
و آخر بعضی از ایشان از حرمات و محرمات و تقصیر در حفظ حقوق اهل بیت نبوی و رعایت
او را ایشان نقل کنند بعد از تسلیم صحبت آن اخبار از ان اغراض کنند و تعارض بود و تقصیر یا
و شنیده باشند انکارند زیرا که صحبت ایشان بایم جلی الله علیه و سلم تقصیر است و تعللای میگویند
و ظن بایقین معارض نکرد و تقصیری نطقی متروک نشود و فی الجمله سرحد اسلام و سنت نامعاویه
و عمر بن عاص و مغیر بن شعبه و اشال و اشباه ایشانست هر که براه اتباع شیخ سنت و جماعت
رود و کوز بانه از سب و لعن ایشان بربند و اگر چه تصور بعضی امور که را بایسیر و تواضع نقل کنند
باطل و خستی و خاطر را که در حق است و بعد و با وجود آن سلامت در اغراض و کفایت آن
و در آثار آمده است که در غزو و صفین شخصی از جانب معاویه نزد امیر اسیر کرده آوردند یکی از حاکم
بر حال وی ترحم آورد و گفت سبحان الله من میدام گریه مسلمان بود و مسلمان خوب و جفیف
که آخر حال وی اینچنین شد حضرت امیر ولایت بنامه رضی الله عنه فرمود چه گوی که وی هنوز
و با هم را بطعن بر ایشان اگر مخالف دلیل قطعی بود گفت چنانچه قد فرغ عایشه بنامه عاذاً الله من
ذکر طهارت زیل وی از ان بخصوص قرانی ثابت شده و الابرعت و فسق بود و علم است
و جماعت گویند که نهایت کار معاویه و اشال وی بغی و خروج است بر امام حق و خلیفه مطلق که
علی و تقصیر چنانچه در حدیث عبار بن یاسر که در حدیث و تواضع معنوی رسیده است
الفیئة الی اغیة تدعوهم الی الجنة و یدعونک الی النار انبات آن میکند و ان
موجب کفر و مستوجب لعنت نکرد و از هیچ یکی از علماء مجتهدین و سلف صالحین لعین بر ایشان

مستقول شده است و در اصل عادت و شریعت اهل سنت ترک است که المومن لبس لعان
و لعنت مخصوص شخصی اگر چه کافر بود جایز نزد چه دانی که عاقبت کار وی با ایمان و سعادت بود
آنکه یقین معلوم شود که موت وی بر کفر و شقاوت است تا آنکه بعضی بر حق نیز توقف کنند
و بعضی بر اهل غلو و افراط در شان وی و موالات وی روند و گویند که وی بعد از آنکه با اتفاق
مسلمانان ائمه و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب نفوذ بالله من ههنا
القول و من ههنا الاعتقاد حاشا که وی با وجود حضرت امام حسین رضی الله عنه امام
و ائمه شود و اتفاق مسلمانان کی شد و جمعی از صحابه که در زمان وی بودند و اولاد اصحاب
چه منکر و خارج از اطاعت وی بودند نعم از جماعه از مدینه مطهره بشام نزد وی گرا و چرا
رفتند و او خوانهای شتی و مانند آنی نزد ایشان نهاد بعد از آن که حال قیامت مال او را دیدند
بدین باز آمدند و خلع حیت او کردند و گفتند که وی عدو الله و شارح و تارک الصلوة و زانی
و فاسق و مستحل محارم است و بعضی از قبیل وی سلام الله علیهم اجمعین سرور و سرشناس و ابر
نیز فرود و باطل است چه عداوت آن بی عادت با اهل بیت نبوی صلی الله علیه و سلم و استیفاء
وی بقول ایشان و اذلال و اوارایش از امر ربه تواتر معنوی رسیده است و انکار آن تکلف
و تکابره است و بعضی دیگر گویند که قتل امام حسین کناه کبیره است چه قتل نفس معصومه بناحق کبیره است
نه کفر و لعنت مخصوص بکافران است و لیت شعری که ارباب این اقوال با حادیت نبوی
که ناظر اند بر آنکه بعضی از ایادی ائمه فاطمه و اولاد او موجود نبض و امانت رسول است چه میگوید
و آن کفر و موجع لعن و خلود ناپایدار است بلا شک و یقین آنکه این یونان و نافع الله و رسوله

لعنهم الله فی الدنیا و الاخره و اعد الله عذابا مهینا و بعضی دیگر گویند که خاتمه وی
معلوم نیست شاید که وی بعد از ارتکاب این کفر و معصیت توبه کرده باشد و در نفس اخیر بر توبه و زهد و
امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است و بعضی از علماء سلف و اعلام است مثل امام احمد حنبل
و اشاعل او و بر وی لعنت کرده اند و این جوئی که کمال شدت و غضب و رخصت است و شتر
دارد در کتب خود لعن ویر از سلف نقل کرده است و بعضی منع کرده و بعضی متوقف مانده اند و با مجمل
وی مخصوص ترین مردم است نزد ما و کارهای گران بی عادت درین امت کرده و یکسری کرده بعد از
قتل امام حسین رضی الله عنه ائمه اهل بیت و لشکر تحریج پیغمبر و قتل اهل آن فوساده
بقیه از صحابه و تابعین را او قتل کرده و بعد از تحریج پیغمبر او را الحاد حرم که منظر و قتل عبد الله
بن الزبیر کرده و هم در انشای اینکات از دنیا رفته دیگر احتمال توبه و رجوع او را خداوند حق تعالی
دلهای ما و امام مسلمانی از محبت و موالات وی و اعوان و انصار وی و هر که با اهل بیت
نبوت برادریشده و حق ایشان را با مال خشن و با ایشان بر راه محبت و صدق عقیدت نیست
و نبوده نگاهدار و وار و دروستان ما در زمره مجان اینان محشور گردانند و در دنیا و آخر
برین و کیش ایشان دارند بنده و کرده و قریب مجتنب و المجتهد بخطی و یصیب من
مختار است که مجتهد کای خطا نیز کند و وی در خطا خود معذور است بلکه با جرح آنچه در حق
وی از بنان مجبور کرده و افاضه صواب بر حق تعالی است و در حدیث آمده است ان الخطا
فلک حسنة و ان اصیت فلک حسنة و بعضی گویند که هر مجتهد معصیت
و حق در شان وی همانست که نبوی اجتهاد او است و این اختلاف در روایات و علیات

واحکام تقدیر است چه اولی است و آخری بغالب ظن دین باب کفایت و جزم یقین در کار و الا
 نه در اعتقادات و مسایل کلامیه یکیت چه آن خبر است از واقع نفس الامر و واقع نفس الامر چه یکی باشد
 و غیره این اعتبار و احکام آن و تقلید غیر مجتهد را و التزام آن و رجوع از آن در محذور مطوعه
 و لا تکفر احد من اهل القبلة اهل قبله یعنی آنها که نماز بجانب قبله مسلمان کنند و یکی است
 تسک نماند و تلفظ بشهادتین کنند کاف و نیک گفت اگر چه از بعضی کلمات این کفر لازم آید و لیکن
 مادامی که التزام آن نکند و در غایت ظهور نبود تکلیف نماید که در ناممکن باشد توجیه اصلاح حال
 مسلمان باید کرد و مبارک است تکلیف و تعلیل نماید که در حدیث آمده است که هر که دیگر را کافر
 گوید او را در نفس الامر کافر نبود قابل بالفعل کافر کرد و حکم من نیز همین آمده است اگر آنکس
 مستحی لعنت نبود لعن او بقیل عاید کرد در احتیاط و ترک لعن و تکلیف باشد و الله اعلم
و رسل البشر افضل من رسل الملائكة و رسل الملائكة افضل من عامته
 و عامته البشر افضل من عامته الملائكة و خواص بشر که انبیا و رسل فاضله اند از خواص
 ملائکه که میفرمان و رسلان ایشان با و عوالم بشر که در بدن غیر از انبیا اند از اولیاء و اعیان فاضله
 اند از خواص ملائکه فاضله اند از عوالم بشر و در اینجا اجتماع است که اصلاحاتی در آن
 و دلیل بر افضلیت بشر از ملائکه این گفته اند که حق سبحانه تعالی او را ملائکه را بسجود آدم و سجود
 اعظم و اظهر انواع خدمت است و مقتضای حکمت او این است که بخدمت اعلی و چون افضلیت
 آدم ثابت شد افضلیت تمام انبیا بشود پیوست لعدم القایل بالفصل و این سخن از
 ایشان بغایت غریب است حکمتی که بر او کار ندارد که احاطه تواند کرد که چیت حکمتی

حکمتی که او را اندکاهی اعلی را او کند بخدمت اعلی تا محال قدرت خود ظاهر کند فیض الله
 ما یشاء و حکم ما یرید تا آنکه بخدمت اعلی است و جماعت رعایت حکمت نیز بر وی تعالی
 واجب نیست مگر آنکه این دلیل الزامی دارند و دلیل دیگر آنکه طاعات و عبادات و تحصیل
 کمالات با علایق و عوایق اشتق و اصعب است و در جزالت ثواب خیر است جزا اتم و اعلی
 اگر او را با فضیلت کثرت ثواب است این دلیل تمام است و لیکن نزاهت و تجرد از علایق جسمانی
 و کدورت هیولانی ناظر در جانب افضلیت ملائکه است و لهذا بعضی محققین بر آن رفته اند که
 مختلف است و نزاع لفظی است از حیثیت صعوبت عبادت و شرف مجاهدت بشر افضل است
 و از جهت تمیز و نزاهت و تجرد و نورانیت ملائکه و محال آن و ترقی او در ذات که
 بقدر ملائکه برسد و بملکوت اعلی ملحق گردد و یا از انجماعیت انسان و مظهریت او اسما
 و صفات الهی و استخلاف الهی تعالی او را نظر کنند اینجا نیز هیچ آید و بعضی گفته اند که دلایل
 متعارض است و مسئله ظنی است و یقین را بدین راه نیست و با وجود آن اعتقاد باید کرد رسید
 رسل محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم سید کائنات و افضل مخلوقات است من الجن و الانس
 و الملائکه و بدانکه تفصیل انبیا و ملائکه تقریر یافت در جبهه صدر اهل سنت و جماعت است و نیز در
 اشعاره ملائکه افضل اند از بشر و منقول از امام اعظم ابو حنیفه کوفی درین مسأله توقف کرده
 از جهت تعارض ادله و گویند که وی اول قایل بود با فضیلت ملائکه بشر و در آخر از آن جمع
 کرد و با فضیلت بشر آمد و منقول از قاضی ابوبکر باقلانی نیز توقف است و در حقیقت حمل
 باین کیفیت قانع در ایمان و محال آن نیست و از امام تاج الدین سبکی از مشاهیر

شأن نیست تعالی که اندک وی گفته است اگر میست عروبی بکنند و بر خاطرش تفصیل انبیاء را بگوید
کنند و اید و اید که روز قیامت از آن بوال کنند اتمی و بعضی گفته اند ظاهر در آنست که مسکن تفصیل در هر جا که
باشد همین حکم داشته باشد و اما کلام بر اختلاف حیثیات و تعدد جهات و الله اعلم و کلمات
الاولیاء حق و بی عبارت است از شخصی که بزرگ معرفت و موافقت بر طاعات و اجتناب از منکرات
و اخلاص از آنها که در لذات و شهوات مباح است موصوف باشد اگر از وی خارق عادی بوجود آید
روا باشد و این در حقیقت معجزه نبی علیه السلام که این ولی از است او است مثلاً معجزات آنحضرت
صلی الله علیه و سلم انواع اند و بعضی از آنها پیش از بعثت وقوع یافته و آنرا اراصات خوانند و بعضی
بعد از بعثت در حالت حیات دیگر بعد از رحلت وی از تابعان وی که اولیاء است با
بوجود می آیند این نیز از معجزات است که دلالت بر صدق وی و صحت دین وی میکند
و وجه کرامات از بعضی صحابه و اولیاء است بطریق شدت و قوت اثر نبوت یافته است که در دو ^{انکس}
در انجام عمل نباشد خصوصاً از بعضی اعظم اولیاء چنانچه غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی قدس
سره و امثال ایشان امام عبداللہ یافعی رحمه الله علیه گفته است کرامات بلغت حد التواتر
و معلوم بالاتفاق و بعضی گویند کرامات ولی از جنس معجزات نبی نباشد شوق قمر و سلام
چرخ و سجده و شجر مثلاً و بعضی بر آنند که صدور کرامات از ولی نه بقصد و اختیار بود و البته بیاف
دعوی ولایت و کرامت بود و حق آنست که هر چه از نبی بطریق معجزه صادر کرد جایز کرد ولی
بطریق کرامت ظهور یابد و تخصیص و تقید بعدم اختیار نیز صحیح نیست هم با اختیار بود و بی
و کماهی از بعضی ابواب ممکن که قدم صدق ایشان در مقام ولایت راسخ و ثابت است

برعوی صادق نیز مقرون کرد و قالوا کان الشيخ محی الدین عبدالقادر رحمه الله
علیه کثیر الدعوی بحق لحق فی حق و آنچه منافیت زعوه نبوت و الامعاد
از اعلا می بین و حق امانت و بعثت کرد و وجود کرامت شرط ولایت نیست و طاعت که هرگز
که امتی ظاهر نکرد و اصل و لا استغفار برین است که الاستقامت فوق الکرامه و حکم از طاعت
او در ابتدای ترتیب کمال فکری یقین است تا در جود جهد اجتهد و مسکوحت و چالاک
تو کرد و در امتداد برای ترتیب بیان و از آنکه تردد و انکار ایشان و جملات هم خوارق چهار
از مقرون بایمان و علی صالح نیست آنرا که و استندراج گویند و اگر بایمان و علی صالح و کمال معرفت
و تقوی بود آنرا که است نامند و از مقرون بدعوی نبوت با آن معجزه است و کماهی از معجزات
و اهل صلاح نیز چیزی از این با ظهور یا بد آنرا معونت گویند و بحقیقت سحر و طلسمات و شعبه
از خوارق عاده نبود چنان بدخلت علی اسباب بود که هر که باشد آن اسباب بکمال
عادت بر آن مترتب کرد چنانچه ترتیب ظاهر علاج طبعی و عادت آنست که نه انجمن باشد
و لا یبلغ ولی درجه الانبیاء و هیچ ولی برتر نبی نزد زکریا انبیا معصوم اند از عیب و ما یون
از عزال خوفاً و تکرار انبوی مشایده بلکه ما نور بتبلیغ احکام و ارشاد انام بعد از انصاف کمال
که اولیاء دارند و بالجملة افضلیت نبی ولی از یقین مقطوع است و هر که بخواهد آن اعتقاد کند کافرت صریح
بر العباد و اگر گفته اند که الولاية افضل من النبوة ترجیح و تفصیل و لا کند نبوت و تفصیل و لا بر نبی
چه و لا نسبت تربع الله است و استغفار از جنات اقدس و بی و نبوة انبیاء و اخبار بخلق و افکاحالات
بر ایشان و لا بدان نسبت شرفی و فاضلتر ازین نسبت نبی نبی شامل در دو نسبت است پس فاضلتر بود از ولی

که صاحب نسبت اولی است و پس با وجود آن این سخن موافق خلاصه صورت اطلاق جایز باشد
و قیام آن نیز معلوم نیست که گریست اگر او در آن ترجیح و تفصیل و بی برتری باطل و واجب است که
گفته با ولا یصل العبد لی حیث یسقط عند الامر والنهی بنده تا عاقل است بجائی نرسد
که نکالیغش غیر از وی سقوط پذیر و چنانکه اهل الحاد و اباحت گویند که چون بنده نهایت محبت
و صفاتی قلبش حاصل شد و یا نشاء نسخ گشت او شرع از وی ساقط گردید و در کار با یکا کیست
نیکو و این سخن کفر و ضلالت است این از حد اخبار ان چه میگویند هرگاه که محبت غایت و قلب
صافی و ایمان راسخ گشت باید که طاعت خدمت بیشتر و کاملتر گردد اگر نقصان پذیرد و ساقط شود
گفتن بران و عذر آن در شریعت است تا اگر خواهد بگوید و اگر خواهد نگیرد و اما سقوط تکلیف صورت
و بالاتر از این صلوات الله علیهم در محبت و ایمان گنیت و حال آنکه تکلیف در حق ایشان تمام و کامل
ایجاب گویند که فعل بسیار برای وضع و تشریع احکام است پس ترک آن از ایشان لایق نباشد
و این تعدیه چنانکه معنی تشریع جبریت تشریع برای نیست تا مردم بدان عمل کنند و براه اتباع ایشان
روند پس مردم باید که عمل نکنند تا مصلحت تشریع باطل نگردد پس تشریع عین ایجاب است و سقوط تکلیف
بان منافات دارد و النصوص تحمل علی خواهرها آیات و احادیثی بر ظاهرش باید گذاشت
و بی ضرورت تاویل نگردد و تحقیق ان مقام و شرایط این و جواز و عدم جواز از آن است البتة فرق بین الکفر
والزندقة که از صفات امام حجة الاسلام است باید طاعت و استقامت و التوفیق والعدل و عنها الی معنا
یدلونها اهل الباطن الحاد فرق باطنیه و ملاحده گویند که از قرآن و حدیث معانی ظاهر
نیست و از آن رموز و اشارت باطن است که چنانکه بران پی نبرد مگر معلم و معلم امام معصوم را گویند

که معرفت حق فی تعلیم وی حاصل گردد و این سخن زندقه و الحاد است اگر معانی ظاهر و ادنیست
چندین ناز و روزه و طاعات و عبادت او شریع و احکام را راه و صواب نیست پس از آن کتب
و بیان شریع جبریت و معلوم ایشان میگویند بالاتر از غیر و اصحاب و اتباع وی که خواهد بود و این
خود معانی ظاهر را راه نموده اند و بطور آن عمل میکردند و بطاهر او میفرموده اند و تحقیقت مقصود
این ملاحده ابطال و انفساد دین است خدا هم الله و لعنهم و اهل تحقیق از راه اشارت گویند
که از مخصوص معانی ظاهر است قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارت است که ظاهر منافات دارد
مثلا فرعون و موسی رضایع هستند و قضایا و وقایع کیسان ایشان وقوع یافت ثابت است و با وجود
آن اگر از اشارتی بقبضه روح و نفسش در اند صورتی دارد نه آنکه گویند ای موسی آتونی فرعون
و از همان روح و نفس فقط و اخلع تعلیک امر است موسی علیه السلام که در آمدن و ادبی مقدس
براه او نبوده و فعلین خود را بکشد و بای بر نه بیاید و با وجود آن اشارت با خارج گویند
و اسقاط آن از نظر در مقام اقدس قرب محبت سولی تکانه آنکه انجانه و ادبی مقدس است
و نه موسی علیه السلام و نه تعیین کفری یا و نه توانا عقول تر ازین بنات الاله العاقبه
وفی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتم عنهم نفع لهم و دعای زندگان و مرده را
و صدقند و این بنیت توانایان نفعی عظیم است و در کار و احادیث و آثار دین باب بسیار است
و ناز جازه ازین باب است و در حدیث آمده است که بر جازه که صد که از مسلمانان باز گذاردند و شفا
طلبند البته مقبول است و مغفورت سعدین عباد رضی الله عنه مادرش فوت کرده و از حضرت
پرسید که افضل صدقات دین با چه باشد فرمود آید و من و تشنگان را بهترین صدقات و ناز

خیر است پس حضرت علی علیه السلام گفت که دعا است که الدعاء
 ترو البلاء والصدقة تطفي غضب الرب دعاء رکنده و صدقه آتش خشم الهی را سرد کند یعنی
 و اموات در دنیا و آخرت و نیز در حدیث آمده است که عالم و متعلم چون بر قبر بگذرند یا جاهل و زاهد
 از مقبره آن بر گیرند از آنجا فضل علم و تعلیم و تعلم ظاهر شود که حجت و نیز ثابت شود که نصیب حظ
 و مدینه در مقبره محمود بود و الله الموفق و الله مجیب الدعوات و قاضی الحاجات حق
 سبحانه و تعالی و فضل خویش قبول کننده دعاء و بر آورده حاجت داری است دعاء اگر صدق توجه
 و حضور قلب و تضرع و زاری بود البته مستجاب است یا در آخرت و اجابت دعاء شرایط و موانع
 و موانع است او که شرایط حضور و اهل حال است و استماع است و استجابت است یعنی گوید
 بسیار دعا کردم هیچ مستجاب نشد و با وجود عدم شرایط و وجود موانع فضل و اکر و رحمت پروردگار
 تعالی باقی است و بالجملة دعاء عبادت است که الدعاء مع العبادة همچنانکه عبادت من در اوقات
 مخصوصه با سبب خاص واجب یعنی در وقت نزول بلا و وجود غم لازم گردد و فرمان باریعالا
 ادعونی استجب لکم **رباعی** ای اخی دست از دعا کردن مدار یا اجابت یار داریت چکار
 پس دعائیان زبان است و بالازم می نشنودن آن دو بجلال شاکر اعلی حضرت سلطان
 بیاید و از تنای طلب و سلطان در بدل آن کا و زراعت بوی عطا نماید این در صورت منع
 و در معنی اجابت بطریق احسن و انفع است چنان از تنای سر کردن ویرایش کند منعمش از ان
 عین مصلحت و محض لطف است اگر چه کا و زراعت در حق وی تهرات از تنای است و منع
 و توقف اجابت دعاء در حصول دنیاوی و شمول نفس از درگاه و بوی اندازد و بعد از آنکه کشد

هم ازین باب است و کسی که فهم از الله و حسن الظن بالله حاصل وقت او شود منع و عطا در حق او
 یکی بود از نجاست که گفته العطاء من الخلق حرمان و المنع من الله احسان و دعا کا فایده
 مستجاب است و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال مکرر و مورد نبوی و دعا و ظلم و ستم
 اگر کافر بود و الله اعلم و یجوز الصلوة خلف کل بر و فاجر و جماعت در نماز از دست
 نباید داد و مقید با امام متقی و متورع نباید داشت و بجهت آن فضیلت جماعت بی شبهه است
 مگر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم ترک نمایند کرد و آنقدر که آنحضرت را تاکید در التزام جماعت
 و اجتماع و ایستاد بود در جماعتی دیگر نبود نعم اگر مردی صالح و متقی برای امامت پیدا شود بهتر و الا
 باشد نماز جماعت باید گذارد هر چند که فاسق بود بشرطی که فاسق وی متحیر نگردد و علم
 با حکام و ارکان نماز قدر یا مجوزیه الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و تری المسح
 علی الخفین فی الحضرة و السفر اعتقاد مسح موزه از علامات سنت و جماعت داشته
 اند در حضر یکشنبه و روز و در غیر شبانه روز و گفته اند که علامات سنت و جماعت سه چیز است
 تقصیل الشیخین و محبة الختین و المسح علی الخفین ابوبکر و عمر را فاضل دانستن و علی
 و عثمان را دوست داشتن و جواز مسح موزه را اعتقاد کردن این سه چیز نشانه سنت است
 و جماعت است که اهل جمع بدان قایل باشند و امام حسن بصری گوید مقتدا در صحابه را در این
 که مسح خفین را امید داشتند و از ابیر المؤمنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه از ان
 پرسیدند فرمود ما فوراً شبانه روز و یوم یکشنبه و روز و اینچنین شنیدم از پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و سلم و در جای دیگر فرموده است که این و شریعت بقیاس عقل بودی پایان موزه مسح

اولی بودی ولیکن مدارین بر حکم شرع است در شرع بر روی موزه آمده است و دیگر آنکه اگر چه غیرت
در شستن پاهاست و مسح کردن بر موزه رخصت است ولیکن جواز آنرا معتقد باید بود و در
مغل محل است اگر اختیار هم بر رخصت افتد بصلحت قریب تر باشد و استحلال الوضوء
صغیره کانت او کبیره و استخفافها کفر کناه را صغیره باشد یا کبیره حلال انداختن
و سبک داشتن کف دست اگر بعلیه شهوت و حکم بشریت باز نکات آن مبتلا گردد ولیکن باید
که آنرا کناه داند و بتقصیر خود معتز آید و سبک شدن شستن صغیره بآن نوع بود که آنرا هیچ نداند
و اصلاً مستوجب عقوبت نه بدارد و الا ظاهر است که صغیره سبکتر از کبیره است و اتم و یکتا
از و است و الاستهزاء علی الشریعة و الاستهزاء بهما کفر و سوخت و امانت شرعیست
کف دست چه آن علامت تکذیب و انکار است و الهزل بالکفر کفر اگر لفظ بکفر بطریق
هزل کنند یعنی او مراد دارد و اعتقاد بدان کند که از خود چه هزل موجب استخفاف و هرگاه
استخفاف معصیت کفر بود استخفاف او کفر بطریق اولی باشد چه چند نداند که آن کفر کف دست است زیرا که
جهل دین بار غصب نمود و نیز بعضی علما اگر کفر بودن آن ندانند معتقد است و این بر تقدیر است
که لفظ بدان عمل کنند اما اگر بطریق و خطا و سهواً بی بر زبانش آید کفر نبود اجماعاً و لا
و لا یحکم بکفر السکران مستطابقه که زایل العقل است و زمام اختیار شرع است ندارد
و هیزان بر زبانش آید اعتبار ندارد و حکم بکفر نباید اگر چه دیگر تصرفاتش مثل طلاق و اعتنا
و مسج و شراره و اقرار جایز دارند بجهت زجر و توبیح وی و اسلامش که در حالت مستی آید نیز جایز
فرق آنست که کفر و دردت امری مذموم و واجب الاعدام است و زوال عقل عند آن تواند بود

مختلف

مختلف اسلام که مطلوب و مرغوب است بر نوع که باشد اثبات آن واجب بود و نیز امام شافعی بر آن
از ابو حنیفه کفر سکران کف دست و قصد یتو الکاهن بما یخبر به عن الغیب کفر کاهی
که دعوی علم غیب کند تصدیق کردن و راست گویان آن اورا کف دست در حدیث آمده است
که هر که پیش کاهن رود و گفته او را تصدیق کند تحقیق کافر شود بدینی که محمد آورده است صلی الله
علیه و سلم و کاهنان در عرب بسیار بوده اند که دعوی علم غیب میکردند و جن و شیطان
خبر آنها میرساند و بنحی در حکم کاهن است هر که تصدیق بنحی کند و گفته او را یقین دانند
نیز کافر است و بالجمله تأثیر کواکب اجرام علوی و در خلعت اوضاع و احوال آنها در حرارت
و برودت و امطار و اسما که نفع آنها و فواید و امثال آن معلوم است قطعا و سعادت
و خیر و امثال آن اگر نیز بهمت در شریعت منتهی است و اگر شرایع دیگر فرضاً در دست بود
بدین شریعت غرض منسوخ بود اینقدر در امتناع ازان کافی است نسأل الله العالی
و الیاس من الله کفر و ناامیدی از رحمت خدا کفر است و لا یتأس من روح الله
الا القوم الکافرون مسلمان هر چند کناه کند و براه معصیت رود از رحمت الهی
ناامید نبود که توبه بخشد و اگر توبه هم نکند شاید که بفضل و کرم از کفایت او دور گذرد
و الا من من الله کفر امین بودن از عذاب و تبعات نیز کفر است و لا یامن من
مکر الله الا القوم الخاسرون مکر در لغت پوشیدن و فریب دادن بود مکر خدا
آنست که بنده را در معصیت گذارد و او را بایز و نعمت بروی بکشاید تا مغرور شود و غافل
گردد و ناگاه بکشدش از آنجا که گمان ندارد و لا یمان بین الخوف و الرجاء گویند

که امید داری چنان باید که اگر بشنود که یک کس در بهشت خواهد رفت پس امید دارد که انگس
 من باشم و ترسکاری بجای شایده که اگر بداند که چو یک تن بدخ در نزد برسد آن یک
 تن من باشم **رباعی** آنها که خواص در که تکریم اند دهشت زدن عالم اند تسلیم اند تا امید
 مشو که رحمت حق عام است مغرور شو که خاصکان دریم اند و نیز میگویند که در حالت
 حیات خوف غالب باید و چون وقت رحلت در رسد جای پیش آید علامت سعادت
 این است و در تأخیر رجاء که گفته اند الایمان بین الخوف والرجاء می بینیم می تواند
 یا اثر است تغلبه خوف بر رجاء اعلوا ان الله شدید العقاب وان الله
 غفور رحیم **نکته** که ختم رساله بر جا و مغفوت و رحمت آید عاقبت بخیر باد **رساله**
 بعون الله و توفیق بدین رساله در نوشتن لفظ عربی از عقاید و غرض بود یکی تبرک
 و تین بلفظ مشایخ تا آن عمده و اصل باشند و بیانی که در پایان آن نوشته آید رفع
 و طیفی بود دیگر ضبط و اختصار تا آن لفظ را بچیزش یاد گیرند و در سازند و کدام بهتر
 و در از آن بهتر که اصل وصول بدین و تقدیر رایه ایمان است خواهد بود و چون جملة الفاظ
 یاد شدند اینهم معانی و تفصیل در ضمن آن متصور و ملحوظ خواهد بود و چون در
 استخراج و اختلاط آن به بعضی عبارات عربی کتاب احتمال ابهام و امکان اشتباه
 دانست از آنرا آخر رساله جدا نوشتیم تمت هذه النسخة من مصنفات شیخ المشایخ
 مولانا شیخ عبدالحق دهلوی رحمه الله علیه رحمة واسعة از دست احقر العبد الضعف
 ازلی عبد القادر ابن غفران بندها و الذیضا بنیخه تاریخ چهارم شهر ذیحجه الحرام سنه

و الحمد لله اجمع مقدسه افضل الصلوة علی صاحبها بعونه و حسن توفیقہ تعالی از تقیم
 بانجام رسید و با تنظیم بخوشی سرانجام پیوست احمد لله حمدا و ایا و شکر او فیما
 قاریا و من کم خندان عتاب که خطائی رفته باشد در کتاب **نکته** خطا رفته
 تصحیح کن از کم و الله اعلم بالصواب **اللهم اغفر لؤلؤ و لکاتبه و لقاریه و کلیج**
المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات برحمتک یا ارحم الراحمین اما الک
 الحقیقه هو الله و المجازی عبد القادر بنیخه - نوشته باندرسیه بنیخه نویسنده است
 خود امید

بسم الله الرحمن الرحيم وبنوعین
 حمد وافر و خدای عز و جل که توحید را سرمایه نجات و درجات بندها که ترکیب آید و شمارش کار و اله
 برحق که زو و ان ترا فایق و فاضل آفرید تبارک الله احسن الخالقین تعالی الا اله و تقد
 اسما و لا اله غیره و صلوات نایات بر جان و روان خاتم النبیین و رحمة للعالمین محمد رسول الله
 صلی الله علیه و سلم و علی اله و اجدیه رضوان الله علیهم اجمعین دعا گوئی فقیر فقیر علوی جویری در حلقه
 بندها که حضرت رسالت مسلمات **چنین گوید** بالتماس فرزندی از فرزندان چهل حدیث رسول الله
 علیه السلام **ترجمه** کردم و در ذیل هر حدیثی فوائد غریب با حکایات عجیب آوردم تا خواننده کانز انوار حاصل
 و این سکن را بر عای خیر یار کند اندک بالا جابجاء و علی ما یشاء قدیر **احمد بن محمد بن ابی**
 فی کتاب الشفاء عن سلمان الفارسی رضي الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم من قراء و حفظ اربعین حدیثا من امتی و سمع علیه قبره
 مسیره خمسمائة عام فاذا اخرج من قبره یخرج روحه الى العرش و وجهه
 كالقمر الخاطف و یعطی الله بیتا فی الجنة و لها سبعون درجة ما بین کل جزء
 مسیره مبعائة سنة و یقول له الملائكة انت من الاصلین **ترجمه** رسول مفرقا
 علیه السلام هر که بخواند و یاد کرد چهل حدیث را از امتان من فواج گردانیده شود کور بر وی انصاف اله

و چون بیرون آید از کور برود روح او سوی خدای عز و جل و روی او چون ماه رخشد و بهر مد
 حق تعالی را و او را خاندن برشت که باشد و آن خاندن را عقدا و منزل و میانه هر منزلی باشد انصاف اله و بگو
 و او را فرشتگان که تو ایمنی از جمیع عذابها و خدای عز و جل **ناید** بشنو منقول است از امیر المومنین
 علی رضي الله عنه بر آن مؤمن که خواندن و یاد کردن احادیث رسول علیه السلام رغبت نماید
 چنان باشد که حضرت رسالت دوست داشته باشد و بر آن مؤمن که رسول دوست دارد و پذیرد
 حق تعالی جمیع عبادت ها و او را در گذارد جمیع بهار او را گویان گرداند زبان او را حالت جان دادن
 بکفین کلا لا اله الا الله محمد رسول الله و بر گیرند عذرا که از وی و سیرمان گردانند روح او را با آب
 رحمت و مغفرت حق تعالی **حکایت** می آید در جوار امام اعظم ابو خنیفه کوفی رحمه الله علیه جوانی
 فلس نام که پیوسته در فسق و فجور مشغول بود هر چند که امام مسلمانان او را نصیحت کردی هیچ آنرا
 در حلقه گوشش نمادید و بکفیتی که امام مسلمانان هنوز چه وقت که نهال عمر خود را بکرمای مجاهده
 ضعیف و ناتوان گردانم چنانکه بعد از مرور ایام خبر بر امام اعظم رسانیدند که آن جوان فاسق
 بتلخی جان کردن گرفتار است امام بر آن جوان حاضر شد جوان چشم بکشت در روی امام اعظم
 جری و این رباعی خواند **رباعی** از کرده که خویش را نشان شده ام و آن هر چه بگویم به پشیمان شده ام
 از لطف و کرم خویش تو عذرم بپذیر انکار که آن زمان مسلمان شده ام و جان بحق تسلیم گردانیده ام
 مسلمان بخوابیدم که بر تخت نشسته و جلایا بخت پوشیده و حورای گرد بر او ستاده و از
 برشته میوزنی در کور کشیده امام اعظم چون این نعمت و اکرام آن جوان دید بر سر سید
 کرای جوان تو در دنیا هر وقت که آید کار بودی امروز چندین کرامت بکدام عالم بافته جان گفت

کرامی امام سلمان همچنین است که تو میگوئی اما چون آخر پارس شب شدی میخواستی تجدید وضو میکردم
 و استقبال قبله می نشستیم و چهل حدیث رسول علیه السلام که از شما می شنیدیم یاد گرفته بودم و برادری داشتم
 عبد العزیز نام او را نیز یاد گرفته بودم بدان وقت رحمت میخواندم کرات و چون من از خواندن
 می ماندم آن برادر خود را بیدار میکردم و میگفتم چنانکه من خواندم تو شنیدی اکنون تو بخوان من بشنوم
 سها برین نظم احادیث رسول من خواندم و می شنیدم چون و این قضایا که کسی حاضر آورده اند
 الا که من در حق من چاره ندیده چند کربان بنده ضعیف من گناه سجد و لیکن از برکت آنکه در دنیا
 بخواندن و شنیدن کلام بغیر من رغبت داشت امروز من این بنده خود را بدان بخشیدم و از
 آتش دوزخ آزاد گردانیدم آن جوان نصیحت کرد امام اعظم ابو حنیفه رضی الله عنه ای مسلمانان
 چنانکه حال نیکمن از برکت خواندن کلام حضرت رسالت علیه السلام و التوجه معانی می بینی باید که همه
 مؤمنان را نصیحت کنی تا بخوانند و شنیدند احادیث رسول رغبت کنند از جمله شقمتان
 کردند **قصیدت الثانی** من تفسیر الازهد **عن** ابی هریره رضی الله عنه انه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کل امری بال لیس بدله فیہ بسم الله الرحمن الرحیم
 فهو ابر **ترجمه** رسول میفرماید علیه السلام هر کاری که با خط آغاز آن را بسم الله الرحمن الرحیم بگوئی
 آن کار جز ناقص و ناتمام نبود زیرا که امیر المؤمنین علی علیه السلام میفرماید اللهم کشف الیأس بکتابک
 آسان کننده فقر دشواریهاست دور کننده همه شدت شقاوت راحت دلهاست امان
 روز قیامت است آما و صدقنا **فان** بشنوشه مفسران عبد الله بن عباس میگوید یعنی
 عنه آن مقدار ملائکه که هر هفت در که دوزخ مومنان را که علیها ملائکه غلاظ شداد **نقصون**

الله ما امرهم و يفعلون ما یومرون و هر دوزخ را نوزده زبانه است که علیها تسعة
 عشر و هر و بسم الله الرحمن الرحیم نیز نوزده است هر که خواهد تا از رحمت و غلظت عذاب
 و محنت نوزده زبانه دوزخ خلاص باشد که دست تسک بجای قراة نوزده حروف بسم الله الرحمن
 الرحیم و رزق و قیامت هر حرفی از کلام الله الرحمن الرحیم بوقت گذشتن پلصراط
 بر درکات دوزخ بهری گردد و این بنده هیچ تکلیف از آتش دوزخ نرسد پس هر که در دنیا
 کلام الله الرحمن الرحیم در هر نفس گوید در شقی در ماند چنانکه می آید **حکایت** روزی دختر
 کذبرسی حضرت رسالت علیه السلام افتاد و دید که حضرت خدمت رسول پشت مبارک لطاف
 رسالت محراب آورده و یاران گرد بر گرفته و بزبان مبارک فضیلت کلام الله الرحمن
 الرحیم میفرمود آن دختر ترسا اعتقاد بدست و در گفتن کلام الله الرحمن الرحیم هر خود لازم
 گرفت چنانکه روزی مادر آن دختر شنید از سر شفقت بر دختر گفت نخواهم که تو از این کلام را
 بگوئی نباید که بد تو بشنود و ترا ملا کند که اینچنین کلمات در دین ما گفتن روا نیست
 مگر در دین اسلام چون آن دختر را نهایت حق سبحانه و تعالی بر سرش بود بر فو گفت ای درین
 اگر گفتن نام کلام حضرت پروردگار جان دوزخی عادت مادرش می بین گفت و گوی بود که بد او افتاد
 قصه تمام شنید اتفاق بر زن کرد که این دختر را تلف کنیم تا داخل درین مانشود زنی گفت که یکایک این دختر را
 تلف خواهیم کرد و در میان کما نهاده و حق خواهند بود دختر خود را بچوب بسته اند بیایا میزبانانی بهم و همه
 بزرگان دین خود را طلب کنیم و این دختر را بنیانی تلف کنیم و همه را از حال او با ما ایم آن ترسنا بود و خ
 اکثری داشت بر فرت بر خرداد و گفت ای دختر اکثری من امانت نگاه دار تا بوقت که طلب کنیم

در بر او قدم بر داشت خانه کعبه نهاد چون نزدیک رسید فرمود ختی مشغول شد کسی نشد زبیر
آن درخت افتاده است چون رابعه را بدید سرکش بان حال در آمد و گفت ای رابعه بصری وقت مراد
وقتی آب بر حلق من اندازد اگر نزدیکی کن از تشنگی هلاک کنم رابعه در طلب آب شد دید
که جایی را من گوی است عقیق و بر رابعه دلو و نرسن چادر از سر فرود آورد رسن خست و موزه از بانی
دلو کرده آنجا به کشید و بران سگ را رابعه بصری رضی الله عنها باز در محلی فرود آمد و بعد از آن خدی
مشغول شد بعد از آن بود که خوابی هفت ايام رابعه گرفت برید حال جهان را رای حضرت رسالت را
عليه السلام که بدین شیخ بشارت میدهند یا رابعه قبل الله توبتك وعقر لك ذنوبك
يسقيك الكلب يعني رابعه بصری قبول کرد حق سبحانه و تعالی توبه را بر او و زیاده تر از آب و در آن کلب
محتاج را تا به نایان رساند که هیچ بخی بدگاه حق تعالی نیست چون رابعه از خواب بیدار شد از فرج
این خواب قدم در راه کعبه نهاد و در حق تعالی میرفت چون قریب شد آن روز عارض زمان
بود آمد رابعه بنالید و فریاد و آه از کانون سینه بر آورد و سر سینه نهاده و در خواب شد فرمان بر گشت
که برو و بر گرد سر رابعه هفتاد بار بگو که گفت که الهامها و بشارت چندین هزار بنده کان تو رسیده اند
که سعادت بر گرد باز این چه کرامت است که از کرده رابعه بصری چندین خلق ازین سعادت محروم میگردد
فومان شد ای کعبه بدین مارا حکمت است و آن است که در سالی هر که بر تو آید ثواب یک حج در جیره
اعمال او نویسم بعد ازین ایام هر یکبار در محلت رابعه طواف کند ثواب هفتاد حج در نامه اعمال او بنویسم
ای مؤمن چون رابعه بطرفه آید چندین ثواب و کرامت یافته که کسی از او جز توبه و حق برادر مؤمن
احسان کنی جز از یکی بقتصد یابی ان شاء الله تعالی **الحديث الرابع** فی کتاب النجم عن ابي داود

سگ

رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان فدا بالعهود اذا عاهدتم
ولا تنقضوا الايمان فانكم مسئولون يوم القيمة عنه **نجم** رسول میفرماید علیه السلام
بوفایا رسیده عهد خود را چون عهد کنند و بشکنند آنرا برستی و راستی بر رسیده شود شما از آن عهد را
نجم بشنویید و در حال مردی که عهد کند بر اندر کار من با حق تعالی خواهد بود پس آنرا بشکنید
و بر سر ساینده آن عهد خود را لاجرم بای خود تیشه زند و خود را اسیر عذاب و عقاب کند **نجم**
می آید یکی از ملوک گفت شته را پادشاهی که مختصر کرده بود چنانکه هیچ وجهی از سر او نمیکند شت نهد
و عهد کرده که چون حق تعالی او را ازین پادشاه خلاصی دهد هزار درهم براه رضا حق تعالی بدهم بنزد
شکرا این نیت نکرده بود که بفرمان حق سبحانه و تعالی شکم در خواست و آن پادشاه بهر خبر بدین پادشاه
شد از مقام خود بیرون آید ریاات علم برافراشته و خلق آن پادشاه را تمام اسیر کرد و مال و اسباب او را گرفت
بافش و طغیان باز در مقام خود گرفت بعد از مدتی وزیران خود را طلبید و گفت میخواهم امن ندهم در ایوانم
و هزار درهم در راه رضای حق تعالی که نکرده ام بهم و وزیران بر سکال در ایوان شدند بعضی گفتند این در راه
باید داد و از ایشان در اعت گناینده جمعی را برقرار ماند و آنچه زیادت شود بدو ایشان دهند و بعضی گفتند
که این مال بکار این باید که هم مال باقی ماند و آنچه نفع شود بدو ایشان دهند هر کسی شش یا نند این بخوش آمد
پادشاه سخنی نمیگفتند اما پادشاه گفت هیچ یکی از وزیران نمی نشنود چنانکه این خبر بران رسیده است
که عهد نکرده این پادشاه را گناینده بود که نکرده است و پادشاه اگر میدانی که ترا سر کار بر حق تعالی خواهد
هر تاملی که میدانی بکن اما چون میدانی که بر حق تعالی خواهد شد هیچ که بدینون چنین تا و بیانات
بگفته این وزیران بر سکال را گوش کنی چون بشنید فرمود تا فی الحال ده هزار درهم از خزانه بیار و بده

وضا بهند **الحديث الخامس** في تفسير الزاهد **عن** سلمان الفارسي رضي الله عنه انه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة اداة الخرج من يدك فتكلم اربع كلمات
 كنت فانها تقبطني وكنت قليلا فاكثرتي وكنت عدوك فاجبتي وكنت عند
 عند الله عبد من عباده الصالحين **ترجمه** رسول ميو ما يد عليه السلام والتجيز چون صدقه از دست
 مؤمن بيرون مي آيد پس چهار سخن ميگويد كه كرم بسياري كرمي فاني بدم باقي كرمي و بدم دشمن
 دوست خود را نديدي و تو نديكي حق قللا بند صالح و غير زكيت **فايده** بشنو چيزي از خود جدا كردن
 بر راه رضا حق سبحانه و تعالي سخاوت كردن از مزيت نعمت دارين اوست و چنان بود كه با حق سبحانه
 و تعالي بازگاني ميكند و بعد كه با حق سخن از گاني كند بپوسته نعمت او زيارت خود ايش را **الحديث**
 دوي بود در عهد دولت حضرت رسالت عليه السلام والتجيز نيك نفس رندي زن و نوي نبوت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يابند و گفتند يا رسول الله دعائي در حق ما كن تا زير كرك دعا رنجبر خدائي عزوجل
 شفقت افلاسي از ما بردارد و ابواب رحمت رزق كنده كرده كرده حضرت رسالت عليه السلام دعا كردني
 فومان آيد محمد صلى الله عليه وسلم بگويد ان مومنان را كه نياچواني بشما ديم يا وقت ميري رسول الله
 برايشان گفت كه اختيار بر دست شما داده اند هر وقتي كه نخواهيد از حق قللا بيايد ايشان گفتند يا
 مادر خانه بروم و شورت كنيم باز خدمت رنجبر خدائي عزوجل خواهيم آمد احوال خود را عرض خواهيم داشت
 هر دو از خدمت رسول بازگشتند در خانه آمدند اتفاق چنان كردند كه دنيا بوقت ميري از حق بايخوا
 در جواني هرگونه كه هست مي توانيم بگذرانيم اما ميري كه شكاه عجز و بي تدبيريت مراد اندر اين گفت
 و شود بود كه دخري از دختران ايشان را از اين حال اطلاع شدند و كماله و پند آمد و اين قصه

ابن كثر

بروي گفتند آن دخترها دق آغاز كرد كه اعتقاد آن بر ويرا از خدمت رسول عليه السلام دنيا را بخود قبول كنيد
 كه بر حيات دنيا اعتماد كنيد و در و من جلد دارم كه تا وقت ميري چون حيات وفا كنند دنيا بر من و ميري خواهند
 گفتند چه جلد است گفت هر چه بر ما پيدا شود و در راه رضا خدائي عزوجل ميديم از بركت اين دولت روز
 بروز بر تو زيارت خواهند شد مادر و پدر او را نيك بخت ديره اقداري خود بخدست رسول عليه السلام رفتند
 و گفتند يا رسول الله ما را دنيا في الكمال هي بايد در زمان فومان آمد كرامتي ميگويد اين بنده كان و كرامت كرامت خانه
 روند كه من دنيا بدريش ان برادر دارم نيكو تا حد خانه رفته بودند كه با دست برخواست ستوني كردن دنيا خانه
 ايشان بود از زيرين برآمد فومان حق تعالي چهار جنبه پديدار ز رزق و نوه بيرون آمد كشيدند و در خارج آمد
 و بنده كان حق تعالي اطعام و آبرجاء ميدادند و در دنده كان را دستگيري ميكوند چندان مال برايشان
 از بركت سخاوت ايشان شد كه از شمار گذشته و بپوسته در راحت و نعمت بودند تا بكمال ميري چنان
 كه گشتند از بركت خود بزرگان خدائي عزوجل ميكوند **الحديث السادس** في تفسير الزاهد
عن ابي الدرداء رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها
 بهشت فقرا امت من خواهند بود **فايده** بشنو كه شمت و خواست امروز در صحبت ايشان بكنند
 و بر او چنان ايشان را دوست دارد و فدايي قياست در زمره ايشان را بر ايك نيك كمال النبي صلى
 عليه وسلم كمال تعيشون تموتون و كمال تموتون تبعثون يعني چنانكه بزيست همچنان بمرور
 و چنانكه بمرور همچنان بر انگيخته شويد و جميع نعمتهاي دنيا و آخرت بحضرت رسالت صلى الله عليه
 وسلم عرضه كردن و بگويد بفرستيد چ اختيار كنند كه الفقر فخري كه از فقر ميري ديكر نيكو و بهتر بود
 خدمت رسول عليه السلام همان اختيار كردني بر نيكو مومن توجده بايد كه صحبت ايشان برانند

ابن كثر

و بقره فاقه ایشان موافقت نماید و اقامت پیش از همدیگر بهشت و **حکایت** می آید در ایام نبی
در ویشی بود در قید سلیم بودی ناگاه او را بر وزنی از فرزندان امیران مقام نظر افتاد این درویش
و قصه از و اوج آن صاحب کج و تخت غرض کرد پادشاه از سحر و جادو و سحر بر آید آن درویش را بدین
این خبر درون حرم منتشر شد و آن عجز صاحب دولت را از حال آن درویش خبر رسانید و بر فوج
پدر آمد و گفت ای پدر چرا به پادشاه آخرت و انبیا می آید از حضرت رسالت علیه السلام خبر
که ملوک الجنة فقر را امتی پادشاه چون صدق عجزه نمایند دیده آن درویش را بطاعت و عجز
شروع فرزند خود تسلیم نموده آن ملک را به پرورده در خدمت درویشی بود بلکه ملک را به هیچ
نیکو و بقره فاقه شود هر خود موافقت می نمود چنانکه چند روز بر آید که بوی طعام در حلق آن دختر
پادشاه نرفته بود و بسیار و بخت شود هر خود غرض داشت و گفت ای جفت شریعت هر چند که در احوال
در فرادیس علی میباید و مناسک است اگر چیزی امروز باده بند بهر بود درویش تجدید وضو کرد و دراز
خورد و حضرت بی نیاز فرستاد و بر سجده نهاد و قصه منکوحه خود عرض داشت چون سر از سجده برد
نگوهر تعمینی نزدیک سجده گاه خود نهاد یافت آن هر دو کوهر برست کرده نزد یک جفت شریعت خود
آمد و گفت بکیر این هر دو کوهر را که مایه کزاد را آخرت برای تو فرستاده اند صدقه بخت گرفت و آن
هر دو کوهر را در کناره دامن خویش بر بست هر دو بعد از عبادت سر به بالین خوابید و ندان شب
بهت بهت را بدین دختر پادشاه نمودند ناگاه پیش در قصر رسید بنیمه خانم بزرگ مصحح بحال
اماد بهلیر آن خانه تاریک و و کنکره خراشید سبب کدام چیز شده است گفت از آنجهت که از تو کوهر
ازین خانه بر تو در دینا فرستاده اند همدین بود که از خواستار ایشان شد نزد یک شوهر آمد و گفت ای

شریعت این هر دو کوهر را بر کبریا بجا بفرست که آورده زیر که شب خواب معاینه دیده ام و از برای کشت
دنیا خرابی آخرت نخواهم آن درویش هر دو کوهر بستند و در محل سجده گاه خود نهاد و بخوابی شغل شریعت
از سجده بر آورد هر دو کوهر بجا دیده شد که از حضرت پروردگار بجای آورده و از هیچ تنهایی دنیا
نگرفتند **الحديث السابع في المشرق عن** ابن عمر رضي الله عنه انه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم من ضرب غلاما له رجل لوي ياتي عليه حمل ولطمة فكفارته ان
ترجمه رسول میفرماید صلی الله علیه وسلم هر که بر بزند غلام را که در او احسنی آید و یا باطنی زنده بر روی او پس
کفارت او آنست که آزاد کند **فایده** بشنود هر چه بر خود روا داری بر متابعان خود که آورده باری تعالی
اند نیز روا داری زیرا که چون حق سبحانه تعالی شقت و سختی از ما برگرفت تر بطریق بهتر شد که سختی از
متابعان خود برگزینی و بر این ن لطف که می کشی که کارین من بینی نشود **حکایت** و این
روزی روی میاید بر رسول علیه السلام و گفت یا رسول الله بدی و راستی که بر من مال خود بسیار
و من بغضت کفتم خدا مان خود را ولت کردم بر رسول علیه السلام فرمود و زن کرده شود و اوقات
کناه ایشان و عقوبت تو اگر بر او بر بود بر تو چیزی و نه بر نیکان و اگر عقوبت تو زیارت
از خطار ایشان پس آن نقل نیکه را بر ایشان دهن پس آن مرد گفت یا رسول الله تو کواها
کن تمام خدا مان خود را آزاد کردم چرا باشد که ایشان یکی من برود و و انهم **الحديث الثامن**
في كتاب الشفاء **عن** ابي هريرة رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم بمشعر عشر اصف من امتي قل من هم الله تعالى من جماعة المسلمين
ويل لص من لم يبعضهم منكسون على وجوههم وهم اكلوا الربوا و بعضهم عيا

وهم الذين يجوزون في الحكم وبعضهم صاموا بكما عتيا وهم الذين المعجبون بأعمالهم
وبعضهم يصفون سنتهم وهم العلماء الذين يخالفون بأعمالهم بعضهم
مقطعة أيدى لهم وأرجلهم وهم الذين يؤذون الجيران وبعضهم يصلون
على جان مع من نازوهم السعاة بالناس إلى السلطان وبعضهم اشد تناسخ الكفة
وهم الذين يمتنعون باللدات والشهوات ويمنعون حق الله في أموالهم وبعضهم
يلبسون الجباب وهم أهل الكبر والفخر والخيلاء **ترجمه** رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود
شوند و از ایشان من بدو جنس جدا گردانند و آنرا ایشان از اجزای مسلمانان و بگردانند و قدرت
بر بعضی را بر بعضی باری بالا کرده و بر بعضی را از ایشان طایفه را بخوارند باشند و بعضی را بزرگوارند
ایشان طایفه را شرف بخواران و بعضی را بزرگوارند و اگر بزرگوارند ایشان طایفه را بزرگوارند و بعضی را
و بعضی را بزرگوارند شوند که یکدیگر را در خود را نمایند ایشان طایفه را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند
درست و باری بر بزرگوارند ایشان طایفه را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند
ایشان طایفه را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند
بر بزرگوارند ایشان طایفه را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند
حضرت سالت صلی الله علیه و سلم فرمود که قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و هو الاشارة
حضرت سالت باز فرمود و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند
دیوانه و رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و هو الاشارة
باجمعی از ایشان خویشند که بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند و بعضی را بزرگوارند

احوال مرده اطلاع شد و دیده که در اورا غذا میکنند پس سید این مؤمن چکرده بود و یکبار می فرمود حضرت سالت
علیه السلام در دنیا کرده است رسول باری نداشتند است امروز از شامت آن غذا پیر شده است و خواجگوار
شاید خواست تا دعا کند از بر آن مرده که خدا را عاقل تا فرود آید از رسول الله شده و نماند که هر کس را عاقل
نیت بروی شفقت و در باری نیت الهامه مؤمنان را شایع خدمت رسول را و هر روز و توفیق آن بخش کند
رسول از خود بر بزرگوارند **الحديث التاسع** من الوصايا **عن** انس ابن مالك رضي الله
عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اطلبوا الحجاب الى الرحمان مني **ترجمه**
که کسی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم طلب کند و باری خود را سویی مهمان از امت من **فایده** بشنود که بزرگوارند
یک حاجت مؤمن بر آورده گردانند حق تمام حاجت او که بر آوردن حاجت مؤمن بزرگوارند و از خود
عبادت تقلد بلکه بیشتر از آن چنان گوی **آورد حکایت** روزی خواجگوار ابراهیم ابراهیم رحمة الله علیه در خانه
گذشت خلق که بعد بیاورد و من نیز بروم عصا و اسب و بر داشت هر کای در خانه ناز میگذارد و بیشتر
میان راه که شنیدند ابراهیم رضی الله عنه مشغول است خواجگوار ابراهیم بدین ایشان رفت گفت
ای را بعد چشمت که در جهان انداخته را بعد بصری زبان بر کشد و گفت خود در جهان شام انداخته
که بگویند که خواجگوار ابراهیم در هر کای در خانه میگذارد که بعد بروم و خواجگوار ابراهیم ابراهیم گفت ای را بعد من
می باشم را بعد بصری گفت ای ابراهیم ابراهیم من در نماز مشغول تا قیام از راه را بعد کارگزارت سعادت
تو بروی از برکت آن ماست از هر چه فاضل گردانیدم خواجگوار ابراهیم بر که بعد رسید که بعد بصری خود گفت
مگر چشم من ضعیف است که بعد نمی بینم از عالم غیب او را شنیدم ای ابراهیم چشمت ضعیف شده اما که بعد از نماز
تا از استقبال را بعد بروم و گفت الهام از کلام علی است این لطف حق از زبان ابراهیم بزرگوارند

غیبت کونینده خود اوقاست پیش قضای کریمه دارد و در او نام اعمال اولی که کبریت است این نام اعمال
بستی و راستی که برین داریا چنین نیکی کرده و فی بنم بدین اعمال خود هیچ از آن نیکی گفته شود گفت
اعمال تو غیبت گفتن مردمان و استاده کرده خود غری و داده خود نام اعمال بدست هیچ بنده نام اعمال خود را
بگویند این نام اعمال من بستی و راستی که من در دنیا هیچ نیکی کرده ام گفته شود بروی که فلان بن فلان
گفته بود که نیکی نمودم **فایده** بشنود اگر غیبت گفتن از عجز بر خیزد و عجب از خیزد و این کتاب است
که اول عزراست و دنیا کرده بود بر مؤمنان را شاید که کتابت رسول کند نه بروی شیطان و دفع بنده
حاصل شود تا خود را از صفت خلق دور داری که صحبت المخلوق آفته کثرت و فتنه کبیره
حکایت خود اوقیات امنا و صدقنا بیا از غیبت کونینده کانرا گوشتی کنده و ششکان عذاب و دنیا
ایشان بیدارند و نغمه دهند و بگویند که بخورند این گوشت کنده را گوشتی کنده و ششکان مارا و شوی
چگونه بخورند بگویند شما در دنیا بجهت امروز ذخیره کرده بودی پس امروز چار فیت که بخورید اگر آن
و ششکان آن گوشت کنده در دهن غیبت گویان بدهند ای امروز همت و همت خود را
بگوشت که خودی قیامت بین سخن نمایی حق سبحانه و تعالی **جمع** ملأنا من الغیبت گفتن و شنیدن
باز دارد **الحديث الثالث والعشرون** عن الصادق علیه السلام فی الغیبت گفتن و شنیدن
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حکایت عن الله تعالی انا جلیس من فکری
ترجمه رسول صغیرا صلی الله علیه و سلم حکایت از حضرت رب العالمین جل جلاله و عظمی و له من نزدیکی
کیه که مرا یاد کند **فایده** بشنوی عزیز اگر بیاد او جامع جهان در چند هیچ مفیدیت و چون می آید
یا بنده **حکایت** خود اوقیات امنا و صدقنا بنده را از بنده کان از روزی که بشنود و روی او با حق

کون

کون بنشیند پس درون هشت برنج چون ساعتی بماند و امن خود را بنده کن و بروی درخ رنق کن و برهان
شود ای بنده هر چه از عالم از خوف آتش دوزخ تو بکشد و تو جزا سوی معوض میروی که بر تو کم کرده ام از آن
عذر آید آن آورده ام و در جنت بروی بروه ام بنده عرضد که کند و بگوید ایها کلک و باو شانه درون معوض
یکبار سکنم یا الله انیس اوقات جلال تقار با ری شنیده ام لبیک عجب دی امروز خنده با سیکور یا الله
کلام تو میشود پس بنمایانیکوت که کلام تو می شنوم نه این جنت این نعمت محروم **الحديث الرابع والعشرون**
فیکما الشفاء **ع** سلمان الفارسی رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی
عليه و سلم الولد کنز المؤمن ان مات قبله صار شفیعا و ان مات بعده استغفر
له و یکن له نصیبا مما یعمل من الطاعات **ترجمه** رسول صغیرا صلی الله علیه و سلم که فرزند کنیز
مؤمن است اگر بر پدرش نازل شود و پدرش شفاعت ایشان کند و اگر بعد از مادر و پدرش نازل شود
از حق تعالی برای مادر و پدرش بیکند از آن مادر و پدر را نصیبی میرسد **فایده** بشنود چون فرزندی از
فرزندان مؤمنان است و سخن می آید و سیکور یا الله در سیکور از حق سبحانه و تعالی جمع کنان مار و پدر
که گفته شده که بودند اگر چه بقدر گفته یابی و ریاستان بایر گت نام خویش **حکایت** روزی در حواله
تشری رحه الله علیه روی بود که بر عذر فریق و مجور که زانیدی هر چند که خواجه نصیحت کردی هیچ
نشودی چنانکه اجل در رسیده و نقل کرده آن شجاع عبد الله تشری و او را در خواب دیده که برادر
انوار فرید کار در روضه او دیده است خواجه در حال آن مرد سوال حضرت حق سبحانه و تعالی کرد و فرمان
آید که این بنده هیچ نیکی بر دنیا نداشت لیکن معذی فرزند کار داده بودیم و آن فرزند او
نام پاک گفته بود یا الله انکم خویش بهمان روز جمله کنان مار و از روی شنود **الحديث الخامس**

الحاشية العشرية ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 من سمع اسمي الاذان و وضع ايهاميه على عينيه فاناطا اليه في صفوة القيمة
 وقاعدته في الجنة **ترجمه** رسول الله صلى الله عليه وسلم انك تسمعون انك تسمعون
 بالادرجه من طاعتكم اوراد صفات ونبشام ونبشام **فائدة** بشنو چون کسی را چشم
 آینه و یا پنجه شمع باشد که هیچ روایی صحت نرشد باید که بروی متواتر بالا چشم در و گوید و هر بار
 که نام رسول بر زبان راند و نرگشت خود فرود آرد و فرمان حق تعالی در چشم بکشد و این است بهتر
 آدم صلوات الله وسلامه علیه **حکایت** روزی درخواست گفت خداوند از چه حکمت است که ذات پاک خطایی
 خود را آشکارا کردی فرمان آمد ای مهتر آدم صغی از دوستی محمد بهتر آدم گفت باز خدا را چه کرد و فرمان آمد
 هنوز در وجود نیامده ام پس او را یکی از فرزندان خود از زمان خواهم فرید بهتر آدم گفت باز خدا را چه کرد و
 پیغمبران خواهد دید تا که اوقات قوم عاینه بنم فرمان جبرئیل علیه السلام که ای جبرئیل هر که قیامت را در احوال
 پیغمبران در انداشته ام بیا بهتر آدم عرض کن همچنین پیش مهتر آدم می گذارند چون نوبت
 قیامت حضرت رسالت علیه السلام آمد از غایت روشنایی هر چشم مهتر آدم علیه الصلوة والسلام پوشیده شد
 گفت ای جبرئیل این قیامت بخدای عز وجل محمد رسول الله کی از فرزندان تو خواهد بود گفت ای جبرئیل
 چکرم که روشنایی چشم از نور فرمان آمد ای آدم صغی که با محمد رسول الله و دوزخ نرگشت دست خود بالا چشم خود
 بدار و روشنایی چشم را خواهد آمد بهتر آدم بچنان کرد روشنایی چشم مهتر آدم باز شد و چنانکه بود همچنان
الحاشية السادسة من العشر في الخلاصة الحقائق **ع** سعد بن جابر رضي الله عنه
 من قال بكل صلوة مكتوبة اللهم صل على محمد بعدد من صلى عليه احد صل على

بعد من لم يصل عليه احد وصل على محمد كما تحب ان يصل عليه وصل على محمد كما امرتنا
 بالصلوة عليه وصل على محمد كما ينبغي الصلوة عليه في كل يوم مرة واحد خرج
 من دنوبه كيوم ولدته امه **ترجمه** رسول الله صلى الله عليه وسلم هر که بگوید بعد از وضو اللهم صل على
 النبي و على آله و على من اتبع الهدى روزی از روز خود چنان که آن روز از روز خود شد **فائدة** بشنو ای مؤمن حق تعالی را
 آفرینش را بجا میطلبی اما بیا میطلب که ذات او کیست در جنت او و کار قدیم است و برای آفرینش ترا
 چندی هزار در هزار سیهها بیدار آفریده است یکی از ان اسباب کفایت این در روز رسول است علیه السلام که
 این را بگوید عاقبت او بخیر کند و او را قبول کند **حکایت** بعد نقل این نامه فی جنت الله علیه یکی از اصحاب او را
 خواهم پرسید که ای پیامبر مسلمانان احوال شما چه بود چون شما پیش قضا که کسی حاضر آوردند امام شافعی
 گفت هیچ اعمال را قبول نکند و خود بر روی من باز زدند و گران و حیران شدیم نوشته در آمد و بر من
 ای شافعی منبری هیچ دل نماند و گران مباش که اعمال از برکت این درود که پیغمبر حق تعالی بر وضو میکند
 قبول کرد اسناد این درود بسیار است قدری تحریر افتاد **الحديث السابع والعشرون** فی تفسیر
 الزاهد انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من لم يخف عاقبة الخیر فليس
ترجمه رسول الله صلى الله عليه وسلم هر که ترسد از عاقبت خود و از عاقبت من است **فائدة** بشنو اسلام
 که خوف و جاباشی که این خداست یا کی از کائنات کبره است که جمیع انبیا و اولیا از قهر او ترسان تو
 و استغفار کرده اند **حکایت** می آرند روزی مهتر جبرئیل صلوات الله علیه رخصت رسول علیه السلام
 و آمد رخ را و مهتر جبرئیل را و نام بود رخصت رسول گفت ای اخي جبرئیل چرا بشنو روی شما زرد و
 کوشش را خوف هست قدری از روی است مهتر جبرئیل گفت یا رسول الله بعزت و وحدانیت آن خطای

که نه در اعلام دوستی تو آفریده است از آن مددگر کی از میان ما رانده است هیچ فرشته بر او بجای خود آرام
 و قرار نگیرد و ما هم از خود فرستادن و از آن باشم **الحديث الثامن والعشرون في العوارف**
عنه موسى الاشعري رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم حكاية
 عن الله تعالى من اطعم جايعا او سقى عطشا نانا وكسا عريانا فجزاؤه عندي الغفران
 الغفران **ترجمه** رسول بخور هر کس طعام دهد که سوزان باشد یا آب بدهد که تشنه باشد یا جامه بدهد که برهنه باشد یا او را از یک
 حق تعالی آن که او را یار و زود **نایه** بشنود هیچ حرفی و عادی نگوید و بیشتر ازین عالم نیست که این را آموخته
 بزرگان گفته اند اگر کسی از تو آموخته شود بهتر است از آنکه تو از پیغمبری آموخته گردی زیرا که او را و جوار خود را
 و تو را عمل خود و آن شنیده باشی که امیر المؤمنین علی که الله به هر چه که بخواهد از هر کس که بخواهد از هر کس که بخواهد
 دادن چنانکه می بیند **حکایت** روزی در خانه امیر المؤمنین علی رضي الله عنه سه فاقه برآمده بود باری از
 یاران بدین حال اطلاع یافت پنج سیر از جو بخانه امیر المؤمنین علی فرستاد فاطمه زهرا رضي الله عنها گفت
 آنرا با نروده نان بخت سه علی را داد و سه امیر المؤمنین حسین را داد و سه امیر المؤمنین حسین را داد و سه
 چنانکه برادر که مادر رضاعی فاطمه زهرا بود و سه نان خود سه هر پنج نفر نشسته بودند که آن طعام تناول
 کنند سگین بر در آمد و گفت یا اهل بیت رسول الله خداي بر آن بنده رحمت کند هر که مسکین را طعام دهد
 امیر المؤمنین علی که نان قرآن مسکین را داد و خواست که تا آن دو نان که مانده بود بخورد و بترجمی برآید
 و گفت یا اهل بیت رسول الله خداي بر آن بنده رحمت کند که کسی طعام دهد امیر المؤمنین علی که نان
 قرآن تمیم را داد و خواسته که تا آن نان سیوم که مانده بود بخورد و اسیری پیش برآید و گفت یا اهل
 بیت رسول الله خداي بر آن بنده رحمت کند که هر اسیری را طعام دهد امیر المؤمنین علی آن سیوم نان

بر آن اسیر او بخدشت رسول الله صفت و این آیت در حق علی صمدان بعد از خود آمد و بطعمون الطعام
 علی حبه مسکینا و یتیمنا و اسیرنا از برکت طعام دادن حق تعالی است و بر تمام مع و طاعت باشد
 در نعم برادر مؤمن که بشنود و دست گیری ایشان بکنند تا در وقت تنهایی که محال وقت که تنهار و سگین خود
 این را بعلالین **الحديث التاسع والعشرون في تفسير الزاهد عن** علي بن ابي طالب السلام
 وجهه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصدقة تروى البلاء **ترجمه** رسول سوزنا
 صلی الله علیه و سلم صدقه بدهد که بلاء را **نایه** بشنود اگر صدقه دادن رضا خدایت عز و جل که شخص بخت
 خشنودی حق تعالی باشد نه برای جاه و نام که بطل تواریت **حکایت** روزی از فرزندان امیر المؤمنین
 عثمان رضي الله عنه رحمت پدید آمد چنانکه روزی روزی از یار است می شد باید بخدشت رسول الله صلی
 علیه و سلم و التماس کرد که بفرج خدای عاظمی بفرماید رسول صلی الله علیه و سلم دستور می فرمود آن ای محمد که عثمان
 بر فرزند خود صدقه دهد حضرت رسول علیه السلام فرمود ای عثمان بر من فرمان رسیده است که عثمان را کمالات بدهد
 خود چیزی صدقه بدهد که بگوید که او را امیر المؤمنین عثمان رضي الله عنه در خانه برفت و یک کشتی چیزی بفرست
 صدقه بدهد فی الحال آن وضعی است بل شد امیر المؤمنین عثمان بیا که در زیر پای رسول الله قدم آورد
 و دست راست ساند که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم بجز صدقه دادن صحت یافت پس رسول علیه السلام
 فرمود آن روز الصدقة تروى البلاء **الحديث العشرون في عمدة الابرار عن** ابي هريرة رضي
 عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يبي الحجاج المخلصين و عين
 الباكين و قلب الخاشعين **ترجمه** رسول بفرماید علیه السلام برستی و راستی که حق تعالی است داد و احجاج
 کردن احجاج کند که از او دست دارد چشم که باز او دست دارد دل شکسته را **نایه** بشنود هیچ عادی تر

از آن نیست که بنده مؤمن جدا گردد و کار زنده در عالمیان حاجت خود را از او بخواهند و از بنده بکن برانند
و دل شکسته دارد که از این سبب فعل عای بنده مؤمن است چنانکه می آید **کتاب** یکی از استان منزه است اصول است
و سلام علی و علی بنی عادی بود که حاجت خود را چندان باز نگذاشت و در آن حاجت آن بنده را ندید
و دل شکسته داشتی تا بدین عادت او را عقی برآمد چون حاجت خود را بدین مراد خود ندیده از الحاح کردن
بازمانی فرمان برتر موسی رسیده که بطاعت آن بنده و لکوی که هر بار جدا گاهی نیازی من می رسیدی
و الحاح می کردی چرا بازمانی گفت ای موسی حاجت داشت چون بران مدتی برآمد صبر کردم در بیان
فرمان آمد ای موسی بگو و این بنده نو می شده را که الحاح و آخیشم و دل شکسته دوت میدادیم
از آن دعا می تو مستجاب میکردیم تا باز جدا گاهی بخوای کرد ای بنده شان باش از بزرگت الحاح و آخیشم
و دل شکسته تو جمیع استان موسی بیاوریم و عبادتهای ایشان قبول کردم و توبه ایشان را بخشیدیم
الحديث المجاهد في الكافي عن أبي هريرة رضي الله عنه انه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الاعمال بالنيات **ترجمه** رسول موعود علیه السلام توبه عیسی است
مؤمن است اصل کار را می کرد بدست زیرا که در محل معرفت و منظور نظر حق سبحانه و تعالی است
فقط هر عضوی که در اعضا نیست عمل آنرا حرامی و انقطاعی است اما عمل او که آنرا نیست کونیه
و انقطاعی نیست چنانکه خود بنده مؤمن در بهشت موجب است او است و آن دوام بودن در اسلام
و اگر از جهت عبادت بودی بقدر عبادت در بهشت بودی بعد از آن بیرون می آیدی و همچنین
خلود که تا در روز با عبادت است او است و آن دوام بودن بصفت کفر و فساد قیامت هر یک را
مقابلیت جزا خواهد بود که بیشتر الناس بعد القيمة علی نياتهم **کتاب** می آید روزی در پیش

بود و بعد از آنکه صاحب ولایت و درویشی بیک آرزو شد که بعد از برود و او را زیارت کند خود نزدیک
کراند و جلوه داد رسید باران باریک گرفت و شب افتاد آن درویش هم کراند و جلوه نمود ای متغول ندان
درویش از لغت و کرامت ظاهر شد که درویشی بهت ملاقات ما کراند و جلوه داد و آمد دست حلال خود
فرمود آرد جو پر و بدان درویش بر آن عورت همچنان کرد پیش شوهر خود گفت که زن یکا کشته
و نورق نه کن در آن سوار شویم بدان درویش برسم درویش گفت چون کراند و جلوه کرد و گمان
بگذارد بر سر سجده نه بگوئی الهاب بخت شوهر این عورت که هیچ تنی عورت نگرد دست تو می بگذارد راه
آن عورت در دل خود گفت سالها این درویش بر سر من و چندین فرزند من زاده است
مناجات دروغ می گویند درویش گفت با ناله با بر زتر آنچمن گویم بکن بر کارای تا بجا بیاورد
آن عورت همچنان کرد چهار مان بخت گرفته کراند و جلوه رفت حق سبحانه و تعالی آلا و جلوه را می بود
که آن عورت بگذشت و بدان درویش رسید درویش چهار مان بخورد که شوهر خود را سه بر سانی و گو
ملاقات حاجت نیست باز کرد در خانه بر عورت گفت شنبه هیچ کشتی نورق نه من چهاره چگونه
بروم درویش گفت کراند و جلوه برو و بگوئی خدایا بخت این درویش که هیچ کاه طعام خورد است و آلا
در جلوه راه ده عورت همچنان کرد و فرمان خدایا آلا و جلوه راه شد عورت بگذشت در خانه آمد دریا
شوهر افتاد و گفت راست بگوئید که شما چنانچه آید که مناجات دروغ می گویند و راست می خورد
درویش گفت چه دروغ ماییدی گفت تو را مناجات کویا میدی الهاب بخت درویش و بر عورت
نزدیک رفت دست و توانس چندین فرزند زاده و آن درویش گفت بگوئی خدایا بخت این درویش
که وقتی طعام نخورد است و بحضور من چهار مان خورد نه این مناجات دروغ است درویش بگفت

شتر زبان تضرع برکش و گفت که من خود را در پناه تو انداختم توانی که مرا خلاص دانی موشی باله
 شاخ رفت و آن هماره او را بدین طریق بدندان بریده و شتر را خلاصی داد ای مؤمن جان کنی پناه
 جانوری ضعیف کیکی از عقاب ملکات خلاصی بجو تو خوشی تو را در پناه اولیا حق اندازی
 هر که به شیخی بدانی آیین **الحديث الرابع والعشرون** فی اسرار العارفين **عن** جعفر
 الصادق رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الشيخ
 في قوله كالتبي في امته **ترجمه** رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم تیره بر تیره انبیاء داشت
 و چنانکه و انبیاء را معریت و اولیا را اکرام است چنانکه استی از ایشان پیغمبری چون از سمیت بیرون
 آن نبی را شفیع شود و اولیا از عهد و پیمان خود میقتد آن پیر شتر که در و از آن عذاب خلاصی
حکایت روزی خوابید بایزید بطایفه حضرت الله علیه در سجده افتاد و دست بردار و دستار پوشیده
 که سر در و آفتاب کشیدند ساعتی ماند باز سر از زلفه بر آوردند هر دو استیثما و خوابه سیاه شده بود
 و بیدی از میدان عرض داشت که در مخدوم شمار دراع سپید پوشیده بودند هم اکنون سیاه
 موجبیت خوابه بایزید فرمودند که بیدی از میدان داعی از عهد و پیمان خود گشته بود که اینجا
 نقل در فرشتگان عذاب یکدیگر را از اسباب عذاب و بی خبر شد بر تیره درون روضه او و بر او
 رستمها و خود از انگشتان که برون انداختند یکدیگر و می گفتند خدایا اگر این بنده بیگانه کرد
 درگاه تو یکنانه ام این را بر من بخش فرمان ای بایزید تو بخشیده ام این سیاهی استین دراع من از آنست
 پس هر انگشتی که بر آن مرید بود کلی گشت بفرمان خدای عزوجل **الحديث الخامس والعشرون**
 فی مصاد العباد رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

من ليرحم

من ليرحم صغيرنا و ليرحم كبيرنا فليس منا **ترجمه** رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم
 هر که شفقت نکند بر کوچکان ما و رحمت ندارد بر بزرگان ما را پس از ایشان من نیست **فایده** بشنو
 در متابعت خدمت رسول علیه السلام رضا و خوشنودی خدایت عزوجل زیرا که اگر فرزند مؤمن
 کو درکت هر نیکی که میکند ثواب آن و او را و مادر و پدر او چون یکی در اسلام موی سپید کند
 شرم میدارد حق تعالی تا او را عذاب کند **حکایت** روزی حضرت رسول علیه السلام نشسته بودند
 امیر المؤمنین حوجین در آمدند و گفتند یا رسول الله شتر ما شو حضرت رسول هر رضا و فرزند
 خود شتر ایشان شده امیر المؤمنین حوجین در آمدن رسول علیه السلام سوار شدند و گفتند
 که او از بکن حضرت رسول هم خود ما و که بفرمان فرزند از حوجین همچنان کردند و ایشان
 فرو آمدند و فریاد از آن مجلس که زافاد و یک موی از ریش او سفید بود حضرت رسالت قیام نام
 آوردند و ساعتی گذشت همان شخصی که بریدن او قیام آورده بودند و آن کافر اجماعی پیش بود
 که آن موی سفید دور گشایده بود حضرت رسول گفت من آن موی را تعلیم کرده بودم و این را
 ندارد **الحديث السادس والعشرون** فی الرضا **عن** قیس ابن عاصم رضي الله
 عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان لكل حسنة ثوابا
 و ان لكل سيئة عقابا ثم لا يحشرن الا معكم **ترجمه** رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم
 بدستی و راستی که هر نیکی پاداش و جزاست و هر بدی را سزا است پس آنکیخته شود و کار
فایده بشنوی بنده مؤمن بازنده کار نیکیست کار آید و چون بر دی کار نیکیست بازنده
 خلاص داند و اگر نه هم در ترازو اسیری کردی که خلاص نیایی **حکایت** بشنو چون مؤمن می

اگر نیکو است صورتی نیکو پیش می آید آن مرد زبان حال میگوید که ای صورت تو کیست که در مقام
 تنهایی مونس من بجای آمده میگوید که من همان نیکویم و اگر بدیت بصورت زشت پیش می آید
 و در آن مرد اگر بدیت میگرد و میماند و میگوید ای صورت بدت پروردگار زینش ساعتی در شود که نه
 بول سختی ملک است از نای خلق زلفت است و بعدین صورت زشت تو زیارت از بول میشود
 و میگوید من همان بد توام که در دنیا کرده ام و ز کجای من از تو در شوم تا فردا قیامت با تو خواهم
 آن روز ترا چه بود **الحديث السابع والعشرون** فی فضیلة القنای و حجة
 ابی هريرة رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
 اراد ان يخرج الى السفر فليصل اربع ركعات فابتسليمه واحدة يقرأ في كل
 ركعة فاتحة الكتاب ولا خلاص من صلاة فاذ افرغ من صلاته يدعوا
 بهذا الدعاء اللهم اني استودعك نعمتي ومالي وولدي فان الله تعالى
 يحفظه ماله وولده واهله واصحاح امور حتى يرجع باذن الله تعالى **ترجمه**
 رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم هر که خواهد سفر بیرون آید پس چهار رکعت نماز یک سلام بخواند
 در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص یکبار و چون تمام کند یکبار این دعا بخواند تکبیر در حق جان و مال
 مال او را و فرزندان او را و اهل او را بگوید که ای کارا و او را و بگوید که ای کارا و او را تا آنکه باز آید از سفر
نکته فایده بشنود وقت که بنده مومن چیزی بخدای عزوجل سپارد و فرشته را فرمان میشود
 تا آنکه بدارد چیزی را که حق سپرده است از قضا و محضه از زمانه دور ماند چون از سفر باز آید زنده از
 تلفت نیابد **روزی** باز کافی قصه غرض و عیال او حدیث گفت

چیزی

چیزی که در حال این خیال من است توانست دادم او را و فرمود آن شمع چون مدت بسر رسید آن
 عورت را در دزد گرفت و نقل آن عورت را چنانچه شرط تجویز و کفین بود کردند و پاک کردند
 سیوی روز آن شوهر او را از آمدن آن وقت قوی کرد چون یکی چیزی امانت دهند
 میرسد که باز آن کار را از او طلب کند و انشماران جواب نشنند که طلب حق می آید آن مومن
 کلند بر داشت و کوه عیال خود را و فرزند خود را سالم و سلامت یافت بیرون آورد و غم خواری
 کرد که این غلام بغداد شد **الحديث الثامن والعشرون** فی الوصایا **عن** جعفر الصادق
 رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل حبة اخرت
 من الارض ففیه داء و شفاء الا من **ترجمه** رسول میفرماید صلی الله علیه و سلم هر دانه که از زمین
 بیرون آورده میشود در آن دانه هم دردست و شفاء که برنج که در دانه که در زمین
 چون بنده مومن بر طعامی که خورده شیطان او را و سوسه دهد که برنج تا آنکه پخته شود و شکم
 باشد شیطان نتواند که او را حرکت دهد زیرا که خلعت برنج از نور حضرت رسول است چنانکه می گویند
حکایت روزی امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضي الله عنه پرسید و حضرت رسالت را از خلقت
 برنج رسول علیه السلام گفت جوهری که روح من بدان جوهر بود چون خواست حق تعالی که مرا در دنیا
 پدید آورد روح مرا از آن جوهر کشیده و در صلب آب من در آور آن جوهر از نواقش است
 شرف او را و افتاد از آن حق تعالی برنج او را از آنست که دانه برنج در دایره اجناس غلبه
 و دیگر بعضی نباشد و دایره باشد بعضی **الحديث التاسع والعشرون** فی تفسیر الزکوة
عن ابی الدرداء رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الغضب يفسد الايمان كما يفيد الخلل العسل **ترجمه** رسول مفرغاي صلى الله عليه وسلم غضب
بنا که گدا یا ناز انا کند سر که و شد **ترجمه** بشنو که سار جو گفت در مونی غضب عجله بر بند
باشند از رحمت حق مریود چون اسنان بود و چون غضب از خود در کند یکتا که حق تعالی بر سر
عمل صالح ملازم آن کند چنانکه در **کلیات** روزی بر خواجه ابو بکر شبلی قمی القندهار فیروز راجه رستا
کرد فلان محبت زاهدی است بخدای شغوا باشد روز و سجده شصت است دید او برت بخت که
او در باده کوزه آب پیش او بنده و شکست آن زاهد نکند دارد و در تم خواجه ابو بکر عجله بر پیش
بیرون آمد چنانکه بر وی رسانید که خدمت خواجه ملاقات آمده بودند چنانکه در این چنین
عقب کردی از که کوزه کلین را زدی آن زاهد خدمت خواجه آمده و خدمت آورده که این گناه از من
در گذارد خواجه فرمود ای عزیز اگر بخواهی بمقتدر دنیا کنه بخدای که ما از تو آزار و خطر کرد اما این شقیه
تو ضایع است که می بینی غضب از خود دور کنی هیچ سعادت نرسی همه آن زاهد در طبعی که با او صلوات
گشت روزی غضب داشت که در دست او قی شده است که من شرمی بشرفتم بوس خدمت خواجه
مشت و ده ام حضرت خواجه فرمود او روزگار آن زاهد بگری رسیده است که در راه خواجه ابو بکر شبلی شایان
صعب است **الحديث الثلثون** في المشارق **ترجمه** ای هر یق رضی الله عنه انه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من اثنيت عليه خيرا وجبت له الجنة ومن اثنيت
عليه شرا وجبت له النار اتم شهداء الله في الارض اتم شهداء الله في الارض
انتم شهداء الله في الارض **ترجمه** رسول مفرغاي صلى الله عليه وسلم هر که استاید بر وی نیکی واجب
که حق تعالی او را بهشت در آورد و هر که او را بدستاید او را به بدی واجب که حق تعالی او را دوزخ در آورد

شما گواه باشید در روی زمین شما گواه باشید در روی زمین شما گواه باشید در روی زمین **ترجمه**
بشومان خلاصه جانت به مومنت که نام یک نام و ای بر بند که ز او را بدی بر بدی کند و بند که
از وی بنالند زیرا که ز او اقامت حق تعالی بر وی نیکی است مومنت خواهد گذاشت و گواهی بر خدا خواهد
کلیات روزی حضرت رسالت علیه السلام برای یکدشت دید که در جنازه و آن حضرت رسول
جنازه نماز کرد از دوشت کرد اندید صحابه گفتند یا رسول الله جنازه که اول مردن بود مومنت حضرت
فرمود که او اهل بهشت است بگفتند جنازه که عقب آن گذاشت آن بنده مومنت فاسق دید و فرمود که
اهل دوزخ است آن روز که انجیدش و کوفه مومنت اند و بر زبان گفته اند که اهل بهشت است برین
معلوم و حقین شود و آن اهل دوزخ است هم برین حدیث تحقیق شود و درین حدیث هیچ کس نیست تا
بصدق ای **الحديث الحادي والثلاثون** في عمارة المعاني في عمدة الابرار **ترجمه** ابن مسعود
رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى سنة الفجر في بيتي
لدي في نسفة ويدفع النار عن عياله ويدفع اهل بيته له بالايان **ترجمه** رسول مفرغاي صلى الله عليه وسلم
هر که بگذارد سنت فاضله بگذارد در خانه خود فواج کرده شود بر وی روزی و در کرده شود ساعت میان او و
عیال او و عاقبت او بخیر گردد **ترجمه** بشنو که حضرت رسالت علیه السلام یکو برای مومنت بدی حضرت محمود
تواضع فقر خلاصی بر باری عورت که ماده عیش و راحت زن کانی است باری موافقت می پذیرد و خات
کار تو که بنیاد مسلمانیت بخیر شود تا توانی در خانه بگذری **کلیات** روزی امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه
در مسند خلافت نشست بود و وی را آمد گفت ای امیر المومنین عمر عیش زن کانی است بکنی روزگار کرد آن
و باز که جفت شریعت است مخالفت می پذیرد و از کار خات ترسان بیایم چه مفرغای امیر المومنین

و پیران این مقام نایکند و در ویش آن مقام تکبر و پند و سبکند و بارشاه تجیه نموده و فانیان خود را
فرمودند و بگویند و در کشت بر بری که ناکند خون او در کردن او و در ویش نزار و نور و تواضع و زوی
چون نایب شد حق قاتل که نایب این مع که در برکت میان خلق بریده آمد و باران بوقت باریدن گرفت
و خلق همه در آسایش و بر جوت شد و آن شاه که کل بود بکل فرستاد **الحديث الرابع والثلاثون في**
المشارفة ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من امرته صلواته عن الفحشاء والمنكر لم يزدد من الله الا بعدا **الحديث الخامس والثلاثون في**
عليه السلام که باز نذر او را ناز از فعل بد حاصل شود از آن ناز بگوید و او را بگوید که در ویش از حق جان و جان و نذر
نمیزی که نذر ای مومن از کار او بد نمیکند و این چنین کی تواند که تر از آتش نذر و ناز نذر که واجب است
هر بنده مومن که هر احوال مطیع و فرمان بردار در حضرت پروردگار با او از همه عقبات برسد **الحديث**
جوانی بود و در عهد اردون رشید که هر کار بد و قول برانروی پدید نیامده بود چون ببرد و نیک سپردند
فرشتگان در آمدند و حوال کردند هیچ در کی بد و نادر اعمال او را بیدند هیچ کنایه یافتند فرمان
بادشاه تعارضید که ای فرشتگان این بنده نیکبخت و سعادت است این را در بهشت برسد چنانکه
فرموده بودم و او من همچنان بجا آورده است و از منکرات و قبیح احتنا نموده پس محال بود که این بهشت است
فرشتگان همچنان کردند و در بهشت و نعم رسانیدند **الحديث الخامس والثلاثون في** کتاب الشفا
ع سلمان الفارسي رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
من راي اولاده ولا يوقو قياما تاما ابتلاه الله بلاءه و اوله **الحديث السادس والثلاثون في**
صلى الله عليه وسلم که بر بنده اولاد او بر نذر خاستی تمام مبتلا کرد و از حق قاتل که نذر او را

باشد

باشد **الحديث السابع والثلاثون في** کتاب الشفا
ایمان بجهت اولاد رسول است چنانکه در تفسیر امام زاهد بگوید که محبت اولاد رسول کی از شر الطی اهل اسلام است
پس وجود شرط و وجود شرط و بعد شرط عدم شرطی از با الله **الحديث الثامن والثلاثون في** کتاب الشفا
روایت علی بن رضی الله عنه که در ویش آن مقام کوکان فتنه بازی میگردند که یکی گفت با بر شدت
فتنه جانب محفل علم آمده است و امام اعظم بر نهاد بار قیام تمام آورده است حاضران مجلس سوال کردند و گفتند
ای امام سلیمان که یکی بازی شوال شامیدن او قیام تمام می کرد امام اعظم گفت ای سلیمان من چگونه قیام
نیارم امروز ایمان ثبات تمام جدا است و نذر اقیامت ما بر اسید و ایم شفاعت جدا و ایم سعادت
من باشد که نذر رسول صلی الله علیه و سلم را تعظیم نداریم **الحديث التاسع والثلاثون في** کتاب الشفا
ع ابن مسعود رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كما
تكونوا يولي عليكم **الحديث العاشر والثلاثون في** کتاب الشفا
اگر نیکو **الحديث الحادي عشر والثلاثون في** کتاب الشفا
وال **الحديث الثاني عشر والثلاثون في** کتاب الشفا
نیک است چون در آن دیار شغل است گفت در بر مقامی که خواهند بیاشند و ای از آن حال خبر بیدند
آن در ویش سیر درون دمشق کرد و در خاطر او گذشت باری بر سر که وای نیکوت و یا بدترین اولاد
کنم دید که جماعتی از مؤمنان ایستاده اند در ویش نزدیک شد پرسید که وای ولایت نیکوت و یا بدترین
من که طاقات او کنم چه یکیشان گفتند که وای این مقام بخت و بی سعادت است ای در ویش روی
اینچنین که ای نذر ای مومن در ویش بیشتر شده و خاطر شکسته است دید که جماعتی دیگر از مؤمنان

در پیشرفت نزدیک ایشان رسید که والی ولایت این مقام نیکست و باید هر زبان بر زبان بگشاید
و گفت که مردی اولیا حق است ای درویش روی و دیدن سعادت و جهان است آن در نظر شد که
جماعتی پدید گویان اند و جماعتی نیک گویان میدهند این سلا از کلام کس تحقیق خود در مشق عالمی بود
نعمان ثانی گفت مجدت او این احوال تقریر کرد آن بزرگوار زبان برکت دو گفت ای درویش هر دو
فریق گویان راست داده اند و در پیش گفت این سخن گفت مخدوم که در جواب فرمود تا معلوم شود
آن عالم این حدیث بر خواند و گفت رسول میفرماید علیه السلام کما تکتونوا بولی علیکم یعنی بنگارید
پیشوا و الی چنان گردانیده شود که وی که اول گویان پیدای والی این مقام دادند ایشان بدو دانسته اند
که اول گویان که بنیسی وال گویان دادند ایشان یکم دانید که حق تعالی دایر بر ایشان بنیسی بر خاسته
پس باید که با هر یک با شریعتی که نظر کنی که گشت بر کار ده است **الحديث السابع والثلاثون** فی کتاب النجم
ع علیکم السلام و جهه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من سكت سلم و من
بنا **ج** رسول میفرماید صلوات الله علیه و سلم هر که ساکت ماند یعنی از عورت در کار و از این آن **ناید**
بشو حقیقت بر آنکه هر افعی و شقی که بر نه میرسد زبانها هر جدت آنرا بگذارد و هر چنانکه آنرا بگذارد
از اینجاست که گفتند و اینان هر خانه اند و لهذا بنیسی که فو صدال انصاف آفرید که در توحید گفت سلم
خند و مونی عیاذ بالله شما که کفر بر زبان راهند تمام عمل و جبط شد پس معلوم و تحقیق شد که با شریعت
و اینان از کفر فانی از زبان **نکایت** در ایام ما ضعیف باد شاه بود پس ری داشت فهم و کویا بودی این حدیث
در نظرش آمد زبان خود در کشیده هر چند که باد شاه و جد و جد بگوید شاه از ده زبان بگشت میرفت چنانکه
مردی یک سخن گفت که شکر خانه را بشکار روان دارد این سخن بر باد شاه رسانیده است و استند شد

شاهزاده

شاهزاده بشکار روانی فرود باد شاه و بلوی پیری بود تا سخن گوید تمام مدخل تقصیر مطلق که هیچ جوانی
صید شد و در محلی گشت هزاره و خلق انوی که ده ایستاده بودند و در آن محلی کوی بود و در آن خرید
و از آن حال هیچ کس را آگاهی نبود چون وقت فرو شدن آفتاب شد و کارخانه خواست نماز کرد و در مساج
آواز کرد شکار بارگشت و ملین و از آن محفل تقصیر و محسوس که در مساج پیر بارگشت و او را بگفت
و شاهزاده سخن گفت که صدق یا رسول الله باد شاه حیران گشت و بر وزیران خود شورت کرد که
ای چشم چرا ملک چرا سخن نیکویی و احوال خود باز می نایم شاهزاده گفت بشدت حضرت رسول
علیه السلام یافته ام که من سکت سلم و من سلم بنیاد اندیشه شود هر طایفه که بوم برسد از شات
زبان است و لهذا بنیسی که این در مساج را زبان در تلف است تمام روز مخفی و محفوظ بود و از احوال آن بکار
اطلاع نبود چون زبان بر کشاد و دیگر در تلف شد شاهزاده این صد گفت و پس خاموش گشت و از همه
افاق رسید **الحديث الثامن والثلاثون** فی تفسیر المذاریک **ع** فی الدرة ارضی الله
عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ارضنا المؤمنین معلقة
على باب العرش یعنی کل یوم علی قلب المقات هم من قلل و من کثیر **کثیر**
رسول میفرماید صلوات الله علیه و سلم بدستی و راستی که زنی مؤمنان او بران کرده شده است بر عرش
می فرستد هر روز بر اندازد و اینان در راه حق خدایا که از کسب آنرا کسب و هر کسب از کسب
بسیار یابد **ناید** بشنوی بلادر مؤمن تر آن ذخیره است یکی فانی هم باقی ذخیره فانی است
که موجود داری و در راه خدای رضا حق شما چیزی نمایی و ذخیره باقی است که نمکان حق تعالی
بنوازی بدادن چیزی و آن نوشته آخرت است که شکر خواهد گشت که چون او در تر افتد

داده اند این سعادت غافل باشد و در آن ارش برود شما به خوری که هیچ سودمند نیاید **حکایت** مردی
بود در عهد نبی پس از آنکه آن روز نام و او را در پسر بود و پسر و او را در آن وقت و یکی هر چه بدادی
هر چه بداد حق در با حق و خود افطار نگاه و خاشاک کنی و رویی هر چه بداد آردی و خیر و نگاه داشتی
و هیچ که چیزی نداری چنانکه هر دو بر داری از آنجا پسندید که تخت رفت نشست و روزی که در آن
خطیب بر سر پندشمار برادرانید که این عزت و یکی از چندین خواری گفتند این به سعادت داشت
که او روز جزا و آن برود و اندوان بخیل بود و او را زینبانی میخور که او روز جزا و آن برود و اندوان
بخیل بود و او را زینبانی میخور که او روز جزا و آن برود و اندوان بخیل بود و او را زینبانی میخور
یونیه من یشار **الحديث التاسع والثلاثون** فی کتاب اللہ غایه عن الامام عیسی رضی اللہ
عنه **انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** اگر موالواد که وفان که امته الاولاد
سفر من النار و الاکل مع جبراة من النار و کذا امتهم جواز علی الصراط **حکایت** رسول خدا
صلی اللہ علیہ وسلم را می داد بر فرزندان خود را پس برستی راستی را می داشتن فرزندان پرده ایست
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان
از آنکه یوز و طعام خوردن برابر فرزندان خود بر داشت از آنکه یوز و طعام خوردن و حرم داشتن فرزندان

خود را فاطمه را آن گفتند یا رسول اللہ پیش فرزند خود بر میخیزی و گاهی میکنی و پیوسته با فاطمه و با فرزندان
افطار کنی یا رسول اللہ علیه السلام گفت هر وقتی که فاطمه بر من می آید و بر من راستای من می آید و بر من راستای من
برخیزد و بر من فرزند خود را تعظیم دارد و چون وقت افطار میشود بر من همان بپزد که با فرزندان خود افطار
کن چون حضرت رسول فرزندان خود را تعظیم دارد که برین مخلوقان بود و ترا می گویند که سبابت
رسول کنی فرزندان خود را گاهی داری تا دوست حق تعالی باشد که همان بر چرخ است قال انکم تمحبون
فاتبعونی یحبکم **الحديث الاول** فی شرح السنه **ع** عبد الله ابن
عباس رضی اللہ عنہا **انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم** من فضیلتنا
لاخیه المسلم قضی اللہ له سبعین حاجه من حاجی الدنیا والاخر **حکایت** رسول
میگوید صلی اللہ علیہ وسلم هر که حاجت برادر مومن خود را بر آورد که از حق سبحانه و تعالی بخواهد و حاجت
از حاجت او دنیا و آخرت بر آورد که او را **حکایت** بنشیند سعادت بنده که کار برادر مومنی که از وی بر آید که
از برکت آن کارهای تمام بر آید لاجرم حاجت تعظیم الامر الله و الشفقه علی خلقه الله برش
نهند و بر هر دو کوبین و او را برتر گردانند **حکایت** روزی خواب قطب العین رحه الله علیه بر امیر
از خدمت بر رسیدند که آن حاجت کدام است که حق تعالی بر آوردن حاجت مومنی
کرامت کند خدمت خواب فرمود حاجت این است **حکایت** **الاسی** **حکایت** در دنیا هستند و در دنیا بزرگترند
حکایت اگر محبت او بود مومن را باید دید **حکایت** اگر زبان جمله بدگویان بسته شود **حکایت** **حکایت** **حکایت**
والا و انک و رتھا **حکایت** اگر توفیق دهد تعابدها و خدای تعالی را یا آفرینش **حکایت** اگر ندان حق را و
چون کسی که گفته **حکایت** اگر در هیچ غم آسیر نشود **حکایت** اگر در نظر ملک و سلاطین عزیزان **حکایت** اگر سحر و زهری

در وی اثر کند **دوم** آنکه هر دعائی که بکند مستجاب گردد **پنجم** آنکه هیچ تنگی و تنگی در اندام او نباشد و **دوازدهم**
 آنکه بریزد گشایان او **سوم** آنکه نویسد و فرستد گشایان هر چه در اعمال او بدتر است **چهارم** آنکه بگوید در حق
 او را از بلاها **پنجم** آنکه از درویشان بپوشد **ششم** آنکه آتش متاع خانه او بگیرد **هفتم** آنکه برق بروی
هشتم آنکه در آغوش نکند **نهم** آنکه تنق بروی فواید کرد **دهم** آنکه حله کروات از وی دفع شود **یازدهم**
 و **یکم** آنکه بر دست ظالمی سیر نشود **دوم** آنکه هیچ درویش را زیان نکند **سوم** آنکه حله عباد
 وی قبول نکند **چهارم** آنکه طویل ایام بکاهد او **پنجم** آنکه هیچ دشمنی وی غالب نیاید
ششم و کاری که شروع کند تمام کرد **دوم** آنکه در غلت برود و چراغ او را روشن نشود **پنجم**
 آنکه بایستد **دوم** آنکه در کشتیجات نبرد **سوم** علم حکمت در دل او در آید **دوم** آنکه خلق
 بروی شوق و مهربان شود **سوم** آنکه حله حاجتها و او بر آید **چهارم** آنکه فرزندان او بزرگترند
 خیزند **پنجم** آنکه از غمی جان نکند این کرد **ششم** **هفتم** **هشتم** **نهم** **دهم** **یازدهم** **دوازدهم** **سی و یکم** **سی و دوم** **سی و سوم**
 فواید شود **دوم** و ششکان رحمت بروی خود آیند **چهارم** در دنیا
 بیایند و ششکان مکر بصورت خوب **پنجم** آن شود بروی حساب **ششم** که در کور و غزازی از
 و غزازی بهشت **هفتم** او را ششکان برای او و زقیات **هشتم** سیران کرد اندر روح او را
 بآب رحمت و مغفرت **نهم** حساب و زقیات بروی آسان شود **دهم** طلبا بهشت او را بپوشانند
یازدهم بیارایند کور او را همچون آرایش و شرب کاخ **دوازدهم** حور بهشت قدما بهشت پیش
 خدمت کنند **سوم** و ششکان رحمت بهلوساده **چهارم** در مکان جوار او از برکت او آفریده شوند
پنجم رحمت خدا بر او نازل شود **ششم** هر چه بد کرد او و فرود آید **هفتم** حاجت زندگان از کور

بر آید **دوم** نریزد اندام او در کور **نهم** بدکان خدای تعالی و جان بانی او را نکند **دوم** خدا تعالی از او شوق شود
پنجم که حق خود را از وی کند **دوم** حضرت رسالت دست او بگیرد و بهشت رساند **سوم**
 او روی بکند **دوم** درجه شهادت باشد و اول **پنجم** تمام اهل او را از آتش روز جزا نکند
ششم بکشد اینده در روضه و از روضه بهشت **دوم** از بولعقات این کرد **پنجم**
 و بهشت بیاورد **دوم** روز و اولیا حشر او شود **سوم** در زیر سایه غری باشد **چهارم** حساب او بی آسان
 کند **پنجم** شغل یاد با حق تعالی چون شهیدان **سوم** بنشیند بر پشته ای او کلام الله الرحمن
سوم چهارم قصری در بهشت بیاورد از یک نشاء و در سبزه **پنجم** بگذرد بر بلبل الطهر برق در درخنده
 و بهشت کند خدای عز و جل در بهشت در حفظ اهل دنیا و اولیا ان شاء الله تعالی این رب العالمین
 تمت تمام شد نوشتن چهل حدیث با ترجمه و فایده و حکایات فارسی بر روز سعادت اندر چهارشنبه
 بوقت بر آمدن آفتاب استوای پنج بیت و درم نه و نیم **اولم** **سوم** **پنجم** **هفتم** **نهم** **یازدهم** **دوازدهم** **سی و یکم** **سی و دوم** **سی و سوم**
 النبویه بنیاد ضعف العباد الله الهی عبد الله ابن روح مغفور بیا و الله تعالی این محمد امجد خان
 ابن شرف الدین محمد خان ابن محمد مؤتمن نجیب محوسه جزیره و بنای چوبی و وقایع نگار نگار
 اللهم اغفر لهم وارحمهم و اجمع لهم و المومنات و المسلمین و المسلمات و الاجار منهم و الاموات انک
 مانت و قدیر و عیاده لطیف خیر الاله تعالی هو الله و الهی عبد الله تعالی خیر الالهی بکر برکت
 دعوی کند دعوی او باطل و ناسمج باشد نوشته باند سیر بر خیزد نویسنده را نیت فردا امید
 الهی یا زنده بنده را منصف و قاری نویسنده را قاری بر من مکن چندان عتاب اگر خطی
 رفته باشد در کتاب آخطائی رفته را تصحیح کن از کرم و الله اعلم بالصواب

در روزگار من تمام اینها را کرده

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

هذه اربعين حديثا من تصديقات علامة العالم حجة الاسلام حضرت العالي
الامام الاعظم محمد بن الفضل رحمه الله عليه وهو يعنون فصلا **الفصل**
الاول قال النبي صلى الله عليه وسلم الندامة توبة **ترجم** بنجر صلى الله عليه وسلم فرمود هر بنده
از بارانست درخت توبه را چنانچه بنده بر دشت توبه را در دشت توبه چنان با آنکه در دشت توبه باشد
اما که توبه بنحو جاست تا توبه اقبال حاصل گردد چنانکه بنده در کلام مجید خبر داد که توبه بوالله توبه
نصوحا **حکایت** سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله علیه روزی در بغداد سیکرنت طیبی را دید که عظمایان
میگردیدند ابراهیم گفت که من میارم و عظمای در آنکرم بنظر واقع من فکر که این در روز و زمان حیرت طیب
گفت ای ابراهیم در تو سخت تلخ است ملاطفت آن داری بانه ابراهیم پر و مقویا صبر علیه شکر ادرمان
مجاهد بآلت ریاضت بگوینا طریقت حل کن و یا سیر که شکر یا سیر زور دیکر یا شربت محبت بهر تاعده
حکمت بر آرد و پس از آنکه آن سحان الهی بالای در قعر عشق دیز و در سایه استغفار سر دکن و در سحرگاه
رحمت بنوش تا صحت یابی انگاه ابراهیم ادهم را ولود و دل افتاد و من مناجات گوینان بازگشت **مناسبت**
گفت ای خواص کم وای لایق قدم بمرت سینه شکسته از آنکه آن و بیز لکرتی جان عاشقان

که ابراهیم

که ابراهیم معروفه در دایه رفت آشنای بخش بقصد و کرد **الفصل الثاني** قال النبي صلى الله عليه وسلم
من صلى علي من بني الله تعالى له قصر في الجنة من ياقوت حمراء **ترجم** بنجر صلى الله عليه وسلم
فرمود هر بنده در سرای خیار و با آنکه طلق نهد و بقصد اخلاص بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
بنجر بنده خداوند تعالی کا کسان بهشت بقصد یا قهری از یاقوت سرخ بپوشد آن در و کونیده با کند
چنانکه خداوند تعالی کلام مجید فرماید بدان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما **الفصل الثالث** روي عن النبي صلى الله عليه
حکایت شیخ شبلی رحمه الله علیه بایک معنی ثابت قدم راه با دیر قطع میکرد و ناکاه مرغ جان و در آن
صیاد اجل طرین شد و بنده اصلی بر و از که شیخ شبلی گفت خداوند این مغرور را زنی بدم بگویند بای
برم و قطرات اشک بسایه ناکاه بدیدن مرید بمانی سیاه شد شبلی بر توبه مانع چون ساعتی تمام کرد
باری تمام روی نورانی شد شبلی بر توبه مانع از غایت توبه قوت عقل در مانع او نشانی شد از حال حال
گشت هم در آن معاینه کرد که مرید جامه نورانی پوشیده و تاج وضع بر سر نهاده آنکشتی سعادت در گشت
کرده و کین آرام بر روی زده و در آن کین این نقش نشسته هذا جزای من صلى علی النبی صلى الله
علیه و سلم یعنی ظلمت معاصی مرید یا حسان طلعت در روز سید گشت و نورانی شد انگاه شبلی
بنمود باز آمد و مناجات گوینان روان شد **مناسبت** ای منند صفت ای هوش قدرت بمرت سا
عزت و بطلعت حضرت در بوسیت که در سرای جنات بپوشد ارباب سلوات قصر از یاقوت سرخ بپوشد
فرمائی من و کرد **الفصل الثالث** روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه كان يصلي
وفي اذنه كاهن الرجل من البكاء حين رويته انه اندر او بان اخبار و محمدان آثار

چون سید مختار صلی الله علیه و سلم بزرگوار آمدی و او جانش بخودش شدی و او از او جمع حاضر بنشدی
و از آنجهان داشتی از آنکه در میان و در میانان افتادی و صیقل حکمت بمحصل قدرت چهره آید و
جلادادی چنانکه خلی خروجه و کلام مجید و فغان حمید خبر سید مدالدین اذ اذکر الله و جل
قلوبهم **کتاب** وقتی بر طریقت حسن بصری رحمه الله علیه در صبحی برخواست و از شراب محبت
صبوحی در کار گذار و آن صبحی حاصل آمد با خود گفت این درد سر را در روی باید که او مادر خرد
طبیعی نیایم که نفس واقع خود بروی عرضه دارم همین فکر بود که ناکاه شراب فضل قطره در کلام فهم
او چنانکه در حسن بر خیزد و آنچه خود را بر ابرو عرض کن تا تا بر لخت ترا بر هم اسرار لخت رساند
چون حسن در محرابه رفت دید که بر سجده نهاده بود و می نالید حسن توقف کرد تا او سر از سجده
بر آورد و خونی از چشم را بر او چکید و بر او من افتاد و در اندرون شیخ را بر او گفت ای بر طریقت این چه
سعادتیست که قدرت در کلامه سکینه رسیده حسرت گفت ای را بر به شکلی آمده بودم از آن مکه که پیش
گفت چه گفت چون تو سر از سجده برداشتی خونی از چشم تو چکید و بر او من افتاد چون را بر
چشم خود را تمحص کرد دید که بوقت سجده خاری از چشم خلیه بود و گفت ای استاد خدایت که از این حال
خبر نیت حسن نعره بزد و گفت ای حسن عورتی را از بهیست مولی خبر از خلدن خارجیت نیت تو که
و روی چرا سر گردان شدی انگاه این مناجات گوید بازگشت **مناجات** ای کاشینده عقد باوی
بخشنده عقد ای مظهر نیکی تو در کوششهای غایتی بهر بر و شتاب حرمت سامع و کاشان و عورت
مجامع جهاندار از آنکه که شغول درگاه خود را در دین زیاده گردان **الفصل الرابع** و عنده صلی الله
علیه و سلم حکایت عن الله تعالی من لم یرض بقضائی و لم یصبر علی ملای و لم

علی نهائی فلیخرج من ارضی سماقی فلیطلب دیا سوائی یغفر صلی الله علیه و سلم فرمود روی
نه سجده نشسته بود که انگاه او از جلاوس ملایکه کوشش من افتاد و سلام دوت رسانید و گفت ای خیر خیر
بفرمایند نه از زندگان و ملاکوی هر که قضای من رضانه بدو تیر لاله را بدست کرد و بر ملا من صبر کند
و نعمت داشت که گوید از سایه آسمان من بیرون رود و خدا را بکار طاعت کند زیرا که او شایسته مقامین
نباشد که در این طاعتیان سودی نباشد از سعصیت عاصیان زیان من با چنانکه خدا تعالی کلام
مجید و فغان حمید خبر داده **قولنامه** ان الله لغنی عن العالمین **کتاب** وقتی خواجہ حسن بصری
رحمه الله علیه از خانه بیرون آمد و کوکی دید که میکشید و مادرش زجر میکرد که بعد از این بازی کنی
ترا خانه گذارم و نانت نهم و از تو سزا کردم صدقه در آن گذاشته یکلفت اگر تو در خانه گذاری
دیگری گذار و اگر تو مانده ای دیگر میدهم و اگر تو از خود برانی دیگر بخواند مادرش زخمی بر لبها میزد
و در خانه رفت و در خانه بست فرزند از در و وقت قطرات باران از چشم خود میبارید چون گرسنه شد
در خانه همسایه رفت همسایه گفت هر چه مادر ترا بر انداخت با جایی ندیم همچین بروید که گرسنه رفت
چون هیچ جایی نیافت هر چه در خانه مادر آمد چند کمر در زد و هیچ جواب نیافت ساعتی از در و آن نالید
و در خواب رفت با لباس حق تعالی شفقت مادی در کار شد و مهر را بر او بچسبید و باز کرد دید که گرسنه
بر خیزد و فرزند نشسته خاک از روی او پاک میکرد و انگاه به پیش میرفت زبان بکشد و گویی مادر از خانه
بیرون کنی شاید مرا نام ندی شاید با من از شوی کطاعت میزاری تو نذر من حسن چنان نشیند
نعره بزد و از بر کبریت و گفت خداوند اگر جام بازیگری شاید و اگر نام بازیگری اما ایامان بازیگری
که طاعت فراق نذر من انگاه این مناجات گوید بازگشت **مناجات** ای مقصور و طالبان وای مشهور

چند پیش خود نهاده بروی سلام گفت و پرسید که ای شیخ تو کیستی و این استخوان چیست که پیش نهاده
گفت ای برادر ما منور بودیم و در نظر از زبان ما بجهت شما رسیدند بدان استخوان که پیش من می بینی این
یک نعلین است که قدم دوم بجا چند کاهی بیشتر و با صافتر شود چون بفارفت دید که تخی از عاج و از زرده و چون
بر آن تخته خواب بجل خفته و پاره کاغذ به طریقه و بر سر نهاده اند که همچو صریر از سر ناکارم و هزار رانج کرد
و هزار دختربکر بسبب جفت در زیر آن خود آوردم عاقبت بر دم و سر در نقایح که کشیدم نگاه بلوقیا
این مناجات کویمان روان شد **مناجات** ای دل زنج فلک فانی پرور زنج سگای خدائی که چون
پرورین زانفغان راجع کنی ای باد شاهی که چون بنات نعش مخلوقات نفوذ کنی بحرمت آنکه
تو میری و بنظمت همرایانی که بوقت هر خطاب و حرکت در خلق میجو کانی **الفصل الثانی**
قال النبی صلی الله علیه و سلم صلوا اکما را یمونی اصلي غیر صلی الله علیه و سلم فرمود که در نماز
نشسته بودم و بسط عیسی ستره و شراب نیمت بر کف نبوت نهاده ای این رشکاری نکند نشسته
من و نماز شما در نگاهداشت است و من بهت بر کار او دست من فرو کرد و از خود از شفاعت من مجرم
و بر کنار رتر کنه و اگر گذارد و عمل او طوع و رضای برای است چنانکه میفرماید **قوله** فیل الحاکمین الذین هم
عن صلواتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمنعون **مکمل** در زمانه سابق
بودی بود بار که چهل سال کوشیده عشق و کوشش میوه نهاده و پیرایه محبت بر نفس طینه پوشیده
چون غریب بایان رسید و با اجل بر خواره او نشسته از اموال و اسباب دنیا هیچ نداشت بجز کوشه داشت
که در طاعت مخلص و در محبت مغفیل بود و معنی بود که فایده مشفق هم بخواند به شیخی چنان مشتاق
دیدار و در کشت و از دیدن آن بی نهایت و در ذکر مشغول چنان وقت خوش شد سر سجده نهاد و گفت

خداوند ما

خداوند اجرت صاحب نبوت که از ایشان مدد بخواند تا منم و بر سرم که با وی چه حاصل کردی
همدان ناشر بود که او را خواست بود و برادر خواند پرسید که ای برادر ما فعل الله بک حق تعالی
باتوجه که گفت ای فرزند از آن روز که سر در نقایح کشیده ام و از حاکم داشته اند گفت چرا
گفت وقتی بر مسجد بودم سگی از سقف مسجد بیفتاد و من بدان سنگ تخته انداختم نگاه آن فرزند
از خواب بیدار شد و این مناجات کویمان بازگشت **مناجات** ای صمدی بی پروای احدی بی ضد
بحرمت تو مشتاقان و بیعت سخن عاشقان که بنده ام **الفصل الثالث**
الثانی قال النبی صلی الله علیه و سلم اتقوا النار ولو بشق تمرة غیر صلی الله علیه و سلم
فرمود ای مردمان از خدا ترسید و تقوی پیشه خود سازید تا نجات یابید اگر خوف و تقوی شما
بقیاس شعله خرم باشد نیز نجات شما کرد و چنانکه در کلام محب خبر میدهم **قوله** یا ایها الذین
امنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدید **احکام** آورده اند که شخصی بود در خرابات هوا
بیاد داده و افتاد ایان در زیر ابر عصبیان پنهان کرده و در عساکری اوزنی صاحب جلال و غایت
حسن و کمال قضای خجیان اقتضا کرد که در آن شعله قحط شد و آن زن نیز با فرزند آن طفل
فاقد کشیده و میرشان در یک کشت آن زن پیش آن جوان فاسق آمد فاقه اطفال و عروسه
و گفت ای جوان از پنج خدا سزا با تو احسان کرده است ما را چیزی قرضه جوان چون دید آن
نگاه کرد روی او چون ماه دید و قدش چون سر و گفت ای سرور بسید اگر تو با من حرام در لای
نرم چیزی بدم آن زن نیز از آن سخن بلرزد و بازگشت اطفال خود را بدید که از غایت ناتوانی
غلطیده اند و طعنه ای ایشان خشک شده و زبان از گفتار مانده مادر زار بگریست و خاطر

کند و ایند باشد که از گفتار خود پشیمان شود باشد بار هم بر هم که نفقت اسبم در کار شود چیزی را باری
کند چون بازگشت گفت ای جوان از خلد تیر که فرزندان من بگذاشتند و چیزی باری کن جوان
گفت کیفتی گفتی بگذاشتی و اماست بدنه نامن نیز مراد تو حاصل کنم عورت چون زاری فرزندان
از غایت بدید گفت ای جوان اول تو را من حاصل کن نامن مراد تو بدیدم و با شریکی که با من
نرسید چون آن عورت را در خلوت برد عورت نعره بزد و بپوشید چون باز بپوشید آن جوان
ای عورت مگر ترا خلوت مانع است عورت گفت همچنین نیست اما تو شرط کرده که این فصل جانی کنی
که گشاید جوان گفت اینجا کیست که می بیند عورت گفت ای غافل میدانی که خدای می بیند
جوان چون این سخن بشنید نعره بزد و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید و بپوشید
آن زن پارسا را در جوان فاسق تو به نصوحا کرد بعد از آن چندگاه جوان از دنیا نقل کرد یکی از بزرگان
آن شهر جوان را در خوابی پرسید که ای جوان خدای با تو چه معامله کرده جوان گفت خدای می
بدان یک ساعت صحبت آن زن کرد و از یک بخشید و جمله معصیت چهل ساله من بدان که تو
نصوحا بخشید نگاه آن بزرگوار این مناجات گوید بازگشت **مناجات** ای ملکای رحمت
وای بادشاه بارافت بعزت و جلال که بندگان غافل را بپوشیاری کن و تو به نصوحا کرامت کن
الفصل العاشر قال النبي صلى الله عليه وسلم اتقوا دعوة المظلوم من فانها مجمل
على الغام يقول الله تعالى بعزتي وجلالي لا أنصرنكم ولو بعد حين يعني صلى الله عليه
وسلم فرمود ای ظالمان وای عاصیان عالم از خدا ترسید و از مظلومان با نیشید و از سوز
زیر و ستان بریزید که حق تمام خود بر جان ظالمان بکار و تابستار عقوبت و از انجان برآرد

چنانکه

چنانکه خدا تعالی عز و جل خبر میدهد **تو را** ان بطش ربك لشدة بك **حکایت** در روز قیامت
بر خلق خدا قهر بگرد و سیه عاج بران خسته میکرد اند چنانکه مژه غریزه شده و ماه آسمان اوسیه گشت
قصر بناها و جمله عورات و مرد و پسر و جوان را سنگ و سخت آوردن فرمود پس ضعیف و نحیف
سنگی بر پشت نهاده ای مرد و عروج شد و عابد بدین ظالم کرد هنوز سخن از دامن مظلوم بیرون
نیامده بود که آن قصر بقیار و آن ظالم زیر آن سنگ و کل شد غلامان در دیدند و او را بکشند و از
سنگ شعله آتش میاید بسوخت و این بر مظلوم مناجات گوید بازگشت **مناجات** ای خداوند
بیامند وای بادشاه ای زن و فرزند غم مظلومان و بجزمت و عابد پسران دست ظالمان
از دست مظلومان کوتاه کن **الفصل الحادي عشر** قال النبي صلى الله عليه وسلم اعدا
عدوك نفسك التي بين جنبيك يعني صلى الله عليه وسلم فرمود میان دو پهلو می بری
دیو آفریده تا هر لحظه و هر غمی و سوسمی میکند پس مردم را از آن دشمن تیر کنیست چنانکه خدای عز و جل
در کلام مجید خبر میاید **تو را** ان الشيطان للانسان عدو مبين **حکایت** چون بهتر
و بهتر عالیشان از هر کافران از لفظ گوید با خود فرمودی ای پاران از غر و اصف و از کشتن یا نیشد تا غر و
اکبر است شویم یعنی نفس ما را غر کنیم **قال الله تعالى** ان النفس الامارة بالسوء وقتی قافله غافل
بفرمان حق بمقصود رسیدند هر یکی بخوان دل قصه خود را بر ورق نفس میگرداند جوانی در میان
جائز آفریدی جانان که در روی سویی آسمان کرده که قیید رعاست و گفت خداوند که هر چه من قبول
نشانی بغیرت بفراوان کن فیکس کاغذ با خط سبز بنشسته بداند ای جوان وقتی چه تو
قبول افتد که با نفس خود جهاد کن که حق تمام میاید **تو را** والدین جاهل و افینا لنهذه بهم

بازگشت **ساجات** ای پشته سرای وای نشسته ضایع بلبان سحری کفایت بد بخیر کردان **الفصل**
الرابع قال النبي صلى الله عليه وسلم القبر روضة من رياض الجنان وحفرة من حفرها
 النيران بنو رسول الله صلى الله عليه وسلم نوسد کور ووضعت از روضه های بهشت یا نکه است که کند با بعضی
 چون مردم را در کور نهند و پرده از میان بردارند و فعل مردم بد یاید اگر نیک کرد است مونس و معنی او
 دوزخ و قهاری کور از آن صعب ترست چنانکه خدا تعالی کلام مجید و فرقان حمید خود میفرماید **قوله تعالی**
 النار يعرضون عليها غدوا وعشيا **حکایت** عبد الله بن عمر رضي الله عنهما کوی که وقتی من
 از مدینه بکعبه می رفتم تا کعبه زیارت کنم را زدن ایاجان یکوم چون در قبیله که از قبایل عربیم مغیره ای شمش
 با بطنان دیدم نشسته بودم خواستم تا با او صحبت کنم باز را در کار برم دیدم سرگرمی کشاده شمشیر شخصی
 بیرون آمده است و پایش سلسله عقوبت بسته و شعاع آتش روی اثر کرده و شمشیر او را باز پایش
 میزد بر سیدم در کنار جوفانی فرو ماندم آن جوان سلسله نوش و گفت که عبد الله یک شمشیر بی اب
 یاری کن خواستم تا او را آرمم مگر آن سلسله بکشید و آن جوان را در کور فرو برد من متحیر ماندم
 ندانیدم که ای عبد الله چرا استیجرا مانع بعضی اهل کورستان را همین حال است انگاه عبد الله بن عمر
 این مناجات کویان بازگشت **ساجات** ای قادر بر کمال وای قاهر و اعلیای رحمت گفته شوق
 عاشقان که غریبان شبت تحت کور را بر رحمت خود بنوازی **الفصل الخامس** قال النبي صلى الله
 عليه وسلم اللهم اني عذبت هياطين بنو رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون طومانغا
 عرض کرد که کفتم خداوندان و اردو چشم کریان تا بر عریای عاصیان خود یکدم که ایشان پروای ندا
 ندانند چشم ایشان عذبت عظیم دارم چنانکه خضی عذوب جل کلام مجید خود خبر میدهد **قوله تعالی**

وذا اسمعوها انزل الى رسول ترى اعينهم تفيض من الدمع **حکایت** مهتر او عالم السلام
 چون از بهشت بیرون کردند چنان نگریت که از آن جسمها آبریزان در مرغان هوا از آن آخروان
 گرفته و با یکدیگر می گفتند که ما هرگز ازین خوشتر آنچه دیده ایم چون آدم علیه السلام این سخن بشنید
 زار بنالید و گفت خدایا از شومی عاصیان من مرغان برین انوسن میکنند چو این شنید که ای
 برادر من مادل خوشتر از هر چیز از آن آبر چشم بشیانی تو خوشتر نیافریم انگاه آدم این مناجات
 کویان بازگشت **ساجات** ای عزیزی رسول وای کرم لایزال حرمت آبروی محمد مصطفی صلی
 علیه وسلم که آبروی عاصیان روان کردان تا معصیت ایشان بآفتاب شسته شود و بزرگم
الفصل السادس عشر قال النبي صلى الله عليه وسلم من توكل على الله فهو حسبه
 گفت بنو رسول الله علیه وسلم که هر آن بند توکل کند بر خدای عز و جل ضایع او را پسند است
 چنانکه خدا تعالی در کلام مجید خبر میدهد **قوله تعالی** من يتوكل على الله فهو حسبه **حکایت** وقتی
 او بر سر خداوند علیه در صبح صادق بیرون آمد شکم از کرسکی پی کشته و لب تشنگی خشک شده
 بر کوهی رفت تا گیاه را بجایه برد که بخندی دید که در آن می آید و نان کشم در دهان گرفته و پیش
 او رسد است که دست بر آن نان برود و پیش بگذشت که میدانم که این نان از آن که خواهد بود
 چگونه خورم دست باز کشید که کوفته بغیران خضی عذوب جل بر زبان فصیح آغاز کرد که ای دوست
 خدای بخور که فرستاده خداست انگاه او بر آن نان بخورد چون نظر کرد که کوفته بخورد و بدو نان
 کوه کله سته دید بر هر بر گرفته من يتوكل على الله فهو حسبه انگاه او بر آن نان چاکت گویا
 بازگشت **ساجات** ای رازق از رحمت وای پادشاه بادشاهان بحق ناله را عاشقان

کعبان و توحش تاقان را از توکل خالی کردان **الفصل السابع عشر** قال النبي صلى الله عليه وسلم
اهل القرآن اهل الله خاصة بغير صلى الله عليه وسلم فمؤدك اهل قرآن که بلبان بوستان قرآنند
و چون خاصکان عشق تو سرحت جز ایشان جز قرآن قدیم نیست چنانکه خدای عز و جل در کلام محمد
خبر میدهد **قرآن** و نازل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين **حکایت** مدویشی
وقتی به مجلس شیخ شبلی رحمة الله علیه شسته آمدای مسلمانان از مال دنیا چیزی نداشتند و فرزندان بزرگ
دارم برای من چیزی را بجهش سوال کن شیخ فرمود اگر اخلاص میخواهی یکبار سوره فاتحه بخوان
چون آن سوره فاتحه بخوانی شیخ فرمود که ثواب این خواندن به ده روز نفوش گفت نفوشستم
نفوش گفت نفوشتم ۴ همچنین تا به هزار روز رسید درویش گفت ای شیخ قصه دلار کن اگر ده
تنگه ندیده ای هم ندیده ام خواهی خواندن فاتحه نفوشتم انگاه شیخ شبلی گفت ای نادان که اگر اینچنین
سراپه باشد چگونه از فلاشی بنالرد درویش باز گفت تا در خانه رود باری از آسمان برید نفوشان خطی
عز و جل بزرگی از آن بیرون آمد قباي سبز پوشید و تمام در سربسته و بر و کعبه سوار شد که باز کرد
و گفت بستان این ده هزار دینار سرخ بشک اگر تو خواهی خواندن فاتحه هزار دینار نفوشی و از برای
آخرت ذخیره کردی انگاه آن درویش این ده هزار دینار سرخ بست و این مناجات گوید باز
گشت **مناجات** ای مهربان مندرج بر احتیاج وای رساننده بر احتیاجت سقیمان ایوان صدق که
برکات خوانند از جان مجان خالی کردن بنده و کره **الفصل الثامن عشر** قال النبي صلى الله عليه
وسلم المؤمن ينظر بنور الله تعالى و فیه و ایتة اتقوا فی فراسه المؤمن فانه ينظر
بنور الله تعالى بغير صلى الله عليه وسلم فرمود ای عاشقان ایوان سعادت وای سکنان بوستان

رسالت بنده که کمالان الهی بیک کجای سعادت در دین دوستان کشید اندوختن و توبه و جوشان
باشید و ایشان بوستان سفار آبی چریخ از چنانکه خطی عز و جل در کلام محمد خبر میدهد **قول خدای**
و علناه من لاینا علما **حکایت** خوابه ابراهیم ابراهیم زیارت خانه که میرفت خود برفات رسید و چون
دید که روی از ماه چهارده بود حلقه در کعبه که فرمودی که است چون ابراهیم از طواف خانه گشت گفت ای
مکرم خود بنظر تر سوی آن جوان که روی او به ماه چهارده مانده سبک است گفت ای ابراهیم سبک
که مانع میکنی خودی منی ابراهیم گفت ای کودک بجز گوشه من بینا یا نگاه فریدی برای استقامت رفت
در سجده ای که کرد که در مدرون خیمه و صحیفه کنار نهاده میخواهد بریزد باز گشت و گفت ترا چه نام
گفت ابراهیم گفت از کجا می گفت از من گفت چقدر نام است که در کلام بدینند که بن گشت گفت
من در اندوهم و لیکن نام او شنیدم ابراهیم او هم گفتندی انگاه آن درویش آمد و از بزرگواران گفت
ابراهیم این مناجات گوید ان باز گشت **مناجات** ای در شکریا کلان وای فرادرسه ملک کان بخت
مؤمنان و بعبطت خون غازیان که برکات ارباب لایب و اصحاب سعادت در میان موجدان آرزایی
دارند و کره **الفصل التاسع عشر** قال النبي صلى الله عليه وسلم حکایت عن الله تعالی ایلایه
تحت قبائی لا یعرفهم غیری بغير صلى الله عليه وسلم فرمود که دوستان خدا در بوستان حمایت او اند
سراپا که بایان عصمتشان نزد شیطان خرابین سیئه شان دست نیاید بفتح و نفوذ اینان خلعت
در کلام محمد و فرقان حمید بیان فرمود **قول تعالی** ان عبادي ليس لك عليهم سلطان **حکایت**
وقتی خوابه در بازار رفت تا غلامی بچ و غلام دید بر خاست زرد سر در پیش آنگاه چون آن غلام شیخ
دید اشارت کرد که دل خوابه بر و مال شد بهایی کران بخیر و جامه نورد در پیش شیخ در بر خاست

شبی خوابیده بودی دید که کوراکش دو از آن پلاسی و غیبه بیرون کشید و بر دوشی کردن خود
انداخت میگردید خواب چون دید که غلام کور را از او غیبه و پلاسی کشید و پوشید خواب گفت غلامی خیریم
خواب دیدی بیرون نظر غلام بر خواب افتاد گفت خداوند چون راز را آشکار کردی زندگانی نخواهم این
سخن هنوز تمام نکرده بود که جان حق تسلیم کرد و آن غلام این بیت گفت شعر با صاحب این الس
قد فشاننا فلم یبنو لی حیات بعد شهر خوابی بخت بر باد و این مناجات کویان بازگشت
مناجات ای قیوم یی ابتدا و ای کریم یی انتها حق آیتها حق آیتها و بجزمت سکت سینما که راز و ستان
اظهار کنی و حق اسرار عاشقان پوشیده داری **الفصل العشر** قال النبی صلی الله علیه و سلم
الصبر عند صد مثله الا ولی یغفر صلی الله علیه و سلم و مود که شربت را ابتدا و رحمت باید خورد تا
رحمت مید آید یی عزیز من در کار صبر باید که در صبر حرفت انبیات و صدوت اولیات که چون
خدا متعالی بگوید یا تحفه حیات و ستان حق بر کرد و در صبر و پایداری زندگانی کشد و غافل است
بر کردن شان نهد نگاه این آیه و در خود سازند **قوله** ان الله وانا الیه راجعون بر کم اندر را
میگوید **قوله** ان الله وانا الیه راجعون و صابر و او را بطول از میگوید الدین اذا اصابتم مصیبه
حکایت درم و بخوبی بود که در او صد ساله رسید و هیچ فرزندی نداشت از زوی فرزند کرد استقا
و بلند در نشا افتاد و در خانه کعبه رفت بعد از طواف کعبه از حق تعالی فرزندی خواست چون رمضان آمد
زن او فرزندی آورده بود چون فرزنده ساله شد علم و ادب حاصل کرد و در یکت بسر آمد بر چراغ دید
او غم بر ناکاه چشم رخ رسید و آن فرزندی بخورشید چون وقت اجل آمده بود بر پدر خواست نماز
مشغول شد و آن فرزندان حق تسلیم کرد و این بیت گفت **بیت** ای نظم غایب در دل محضوری

ز دیکه می از هم هر چند که دوری مادر فریاد کردن گرفت بر شنید و ناله مشغول بود و صبر میکرد چون از نماز
فارغ شدند نزد یک نشست گفت ان الله وانا الیه راجعون نگاه بر خواست و بر رابسته و در کفن
جمید و در فکری و صبر کرد و این مناجات گفت **مناجات** ای خداوند که ترو مهر وای کرد اندر حق
اختزای عیونش عایان وای عند بنیر مجربان حق صبر بران وای روشن کنند چشم عاشقان
که بنده کمان خود را در مصیبت صبر و آتش خود در سینه یی ایشان میغور و مینور و **الفصل الحادی**
و العشر قال النبی صلی الله علیه و سلم نیت المؤمن خیر من عمله یغفر کفرت صلی الله
علیه و سلم چون بنده مؤمن نیت حسن کند هنوز مرغ نطق در بر و از نیاید باشد که ثواب عمل را بد
اعمال او ثبت کرد یکی به نام روز بازار عقیق کار آید چنانکه خدای تعالی کلام حمید بانی میفرماید
قوله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها **حکایت** وقتی بهر و بهر عالیا صلی الله
علیه و سلم سفر کرد بان که بسیار و سلاح پیشا که گرفت لب لب صفا که پیش آمد جمله شکر حیران تا
و طائوس گلشن جمع ملایک رسید و فرمان رب العالمین رشت که همچون برادر خود و کسب آید و بیا
از خون بالطف الطف مقابل که کن چون رسول صلی الله علیه و سلم و کربا اید الطاف است که است
و جویم شد و خاکش که بر آید من او را ضامنم بهشت نگاه ابو بکر صدیق رضی الله عنه خدا کرد
که چون از غزاه باز آمد این اجل بنده جود این سخن شنید تا آنکه شکر باز کرده بود رسول صلی الله علیه و سلم
گفت ابو بکر صدیق غم مخور که نیت بنده مؤمن هنوز عمل مقرون شد بنا کرد بر جریح او بنویسد
نگاه ابو بکر صدیق رضی الله عنه این مناجات کویان بازگشت **مناجات** ای صانع قدیم وای
کلیم ای آنکه بالطف تو رجوی بوستان و بوستان روان وای آتش عشق تو در سینه عاشقان

هر چه شنیده بحسرت آنکه ترا غنیمت و هر چه از تو خواهم گنیمت مؤمنان را بعل مقرون کردن **الفصل**
الثانی والعشرون قال النبی صلی الله علیه وسلم اکثر اهل الجنة البها و غیره صلی الله
علیه وسلم فرمودم بهترین ساکنان بوستان جنت البها و غیره است ایشان آنست که در بازار
و در بازار و در کار میخانه باشند زیرا که دنیا و دین نزدیک ایشان قدر و قیمت ندارد و ایشان
بجز آخرت دیگر هیچ نباشد چنانکه خدا تعالی در کلام مجید بران ماطق است **قوله تعالی** ولا یخلف
خیبر و البقی **حکایت** سالی در بصره قحط افتاد و باران نمی آمد مردمان بغایت شکسته دل شدند
و دشمن نزدیک خواهر حسنی رحمة الله علیه ریخت و غسل کرد و بر سجاده شسته و بسیار تضرع
و زاری کرد تا مدت سه روز هیچ باران نیامد خلق نومید شدند از آن بقی غیب طلبد بشنید که ای
حسن فلان بیمارستان رو تا قدرت ما را به بینی حسن چون دران بیمارستان رفت دید که
دیوانه سر تفکر بر زانوی تدبیر نهاده است چون حرا دید گفت ای خواجه از کجائی که نیکاشته
می نائی چه گفت ای دیوانه باران سخت می آید چه گفت مگر این دیوانه است که برای ما میخندد حسن
هنوز در خانه نیامده بود که باران چند بارید که نمی بصره در زیر آفتاب نگاه حسن بصری این مناجات
گویان بازگفت **مناجات** ای باد شاه بی بد و در بند و ای سلطان بی خویش و پیوند بجز مفتاح
خزاین لطف و بحسرت مقابل و قیاف عشق که بر کف قدم و دران غیاب میان مسلمانان کم
کردن **الفصل الثالث والعشرون** قال النبی صلی الله علیه وسلم لكل خاد
لوا یوم القیمه یعرفونه غیره صلی الله علیه وسلم فرمودن خدایان کشته را در روز قیامت
علامتی ظاهر کرد که بدان علامت ایشان را شناخته شود ای عزیز من خیانت محبت را باز

و آنچه می بیند و گرفتار و دروغ گو اندیزه را که مال مسلمانان بی سببی تصرف کنی و کالای یتیمان ملک
نسازی که این از آتش سوزن تر است و این طعام که بر بیم سوز زبان و یتیمان که بخورند گویی آتش
دوزخ است که در شکم خود می کشند چنانکه خدا تعالی در کلام مجید خبر میدهد **قوله تعالی** ان الذين
یا کلون اموال الیتامی ظلما انما یا کلون فی بطونهم نار و سیطون سعیرا
حکایت حمدون قصاص شنبی بالین بیماری نشسته بود و چراغ می سوخت چون این یار جان بحق
نسبم کرد حمدون در حال آن دم که چراغ صاحب بخوبی روشن گشته این زمان کرده در پیش آفتاب و شب
هنوز چیزی باقیمت چراغ را گشته حمدون گفت آن زمان روغن چراغ ملایم بود که می
این زمان حق یتیمان تا قاضی باوصی نخواست چراغ چون تواند سوخت انگاه حمدون این مناجات
گویان بازگفت **مناجات** خداوند ما بحسرت نیم دروغ عاشقان و بیو غم عارفان و بگرفت
شوق مشتاقان نعمت و عفو و عهد مؤمنان که دست مسلمانان را از خیانت دور گردان و دم ایشان
از لقمه حرام پاک گردان **الفصل الرابع والعشرون** قال النبی صلی الله علیه وسلم التحدث
بالنعم شکر غیره صلی الله علیه وسلم فرمود که از نعمت حق حکایت کردن شکر حمید است و اگر نعمت
بر نعمت زیارت کرد و چنانکه خدا تعالی در کلام مجید خبر میدهد **قوله تعالی** لئن شکرنا لکان یلکم کم
حکایت در شهر بلخ فقیری البوالبنات از تنگی روزگار اضطرار یافته به عیال تنگ صورت آمد که میر
نقعه ماس از شیخ متبحر گشت و نزد یک عارف شهر آمد از حال خود باز پرس کرد و هیچ چیزی نداشت
نومید شده بازگشت غسل کرد و در سجده درآمد سر سجده نهاد و گفت ای دستگیر در ماندگان و ای
فریاد رس بجایگان بر سر و بر دست زن و فرزند اسیرم از در مخلوق نا امید شده برد تو آید ام

و قتی که صبح از خانه بیرون آمدم خاری خمری بر من بود که نمودن با نکلان را آغاز کرد و من ایستادم و ششم
جواب آنکه گفتم حق تعالی برکت بکنما کرد و در من جمله در گذشت برین نگاه رحمت که انگاه باینده این
مناجات کویان باز از خواجی خواست و گفت **مناجات** ای افریقای مطلق ای افریقای مطلق ای افریقای مطلق
قدرت تو را داشته این نقوش را بر تو بر اوج سپهر لکاشته بحمت جان برانده ای و بحمت چشم
حشم سلیمان که جمله مومنان را تو از شر مومنان و درجات داکر روزی کردان حیفت که هر چیز را
نام تو کنی و کرم نام باشد یسه شود از عواست **الفصل الثامن والعشرون قال النبی صلی الله علیه**
وسلم الدین من دعا الاخرة بغیر صلی الله علیه وسلم فرمود نیاست از آخرت بهر دین بهر مومن
بست مبریزین طاعت اندازد و از باران اخلاص بر رویش بهر دین طاعت تفاوت نکند و در
سوائی آخرت بر دارد و از سوغیات موجود کند رجاعت بهر دین آقوی در آید چنانکه در طاعت
در کلام مجید خبر میدهد **قوله** و ترون و موافان خیر الزاد التقوی و التقوی یا اولی الامر
حکایت در شهر بلخ مردی بود فقیر و ابو البناات هر روز یکدم کردی و نیدرم بر عیال خرج کردی
و نیم دم دیگر از دین خرید در ساری باقی رحلت کرد چون او را خوابید گفت خدا ایضا با تو چه کردی
چون من از کافری دنیا بکش عشق شدم و غماری دیدم که صد هزار کیل روی گفت و بر هر بری که فکر کردی
کاین نشانه را که است که دنیا تو تقوی کاشته است انگاه آن خواب شنید این مناجات کویان برخواست
مناجات ای داند از او ای نمونه اول از با حق عاشقان راه خود و حق حرمت سرشکان درگاه خود
که بر بلند کان ضعیف و تقوی کرامت کن **الفصل التاسع والعشرون قال النبی صلی الله**
علیه وسلم لا راحة للمؤمنین دون لقاء الله تعالی بغیر صلی الله علیه وسلم فرمود هر که را

روح و راحت از دگر آتی شام جان او برسد هیچ مخلوقی از دگر از خدا باز نتواند داشت رسم عاشقان
آنست که راحت دگر کند چنانکه خدا را کلام مجید و فغان حیدر میسر بد **قوله** لا اله الا الله
عی ذکر الله **حکایت** بکاری بود در شهر مرو و اسرار و قوامی داشت با دشت و از حال او خبر شد چندی
خند و کسر با تجارت بباد دادی گفت او را صداده که چون او از نفسی که دوست بر صیغه سینه سینه
که بران خویند و خرم باشند بعد از این این مناجات کویان روان شد **مناجات** ای خداوندی مانند و ای
قبولی پیوسته بحمت محبت ازادگان و بحمت نصرت مهربان که همیشه مرغ ذکر در حوض سینه سینه بکار
خوید بران کردان **الفصل الثلاثون قال النبی صلی الله علیه وسلم** الغیة من الایمان بغیر
صلی الله علیه وسلم فرمود حجت و غیرت مومنان از ایمان است بود ای رسی نیاید دل مومنان بر بد
آید از عجز عشق آتش است که مومن او معروض و پی کیمیا آنجا که خدا را فغان مجید خبر میدهد
قوله لا اله الا الله بال معروف و المناهون عن المنکر **حکایت** یکی بران طریقت بران
باز از هر صرف حجت در آتش دین سینه خود زده و شعله غیبت از نور دلش بانه میرد چنانکه در کلام
بر از زمانی رسید او را بد بر تخی نشسته و از برای آسایش پشت بچهار بالشت نرم نهاده و او را در خواب
در پیشانی استاده و وقت نماز آمد خواب بر از نماز که در شمع چون چنان دید غیرت ایمان و اسلام دلش
کامر که گفت بخت بر کلبه دنیا از کار آخرت چرا باز مانده بر از غلام را فرمود تا چند گفت من خوابم آید
آنست از دین شمع بحمت و درین بر از و نهان افتاد و در کان و غلام هر سوخته شد و شمع این مناجات
مناجات ای قهار بی زوال ای آمرزگار بیلاالحرمت مخالفان نفس و بهر متوافقان شمع
که شمع غیرت را بر شمع شخصی مومنان مقبول کران و زمین دل ایشان بنیات آراسته کردان

آورد

الفصل الحادي والثلاثون قال النبي صلى الله عليه وسلم حصوا أموالكم بالنكاح
يغفر الله عليه وسلم فرمود ای کسانی که اینک متابعت من کرده اید دست و پای خود را رفق و گرفتار نگاه
دارید و با صبر و شکیبایی بر سر میاید و بر سر میاید و زکوة بپروید و پاکیزه و صاف شوئید و بخت
بخیر آید چنانکه خدا تعالی در کلام مجید بفرموده **قوله تعالى** من اموالکم صدقة تطهروهم ویزککم
لها احکامات باز گویی هر سالی زکوة مال اگر می و حق بختها را در ای سالی قافله آنهاست که کرده
بقضا چنان نقاضا کرد که جدا مال غلامان بردند و خواهر را مفلس گشتند چون احوال او باز گشت
گفتندی برادر را خوش دارا که مال رفت خطری بر جان تو نرسیده است او جواب داد که ای برادر من خفا
من جمع است و مال من رفتی نیست زیرا که من حق خدای را داده ام چون چند روز گذشت غلامان
تمام سلامت بیاد گفت چون پیراه رسیدم شتر من از میان قافله ناپدید شد هر چند شتر را طلبیدم
نیافتم همین بودم جدا باز گران را در دامن غارت کردند بعد من دیدم که شتر با مال و اسباب گشت
سوی من آمد چون رفتم شتر را گرفتم آواز شنیدم که این جزای آنکست که زکوة مال او کرده است چون
من آن سخن شنیدم در حال سوی خواهر آمدم دانستم که آن مال هیچ از و رفتی نیست انگاه آن خواهر
باز گران این مناجات گویان باز گشت **مناجات** ای رانق جن و انس ای صانع نوع جنس ای
از آتش عشق تو آتشها و چشم بر جوشید و ای از هیبت خشم تو شیر جان در پیشه تنهایی
خرو شده بختی در دل غریبان و بختی سوز سیه بیچارگان که بندگان خود را تو فوق ادای حقوق
خود گرامت کن و یاران رحمت بر بندگان بیار بیار بار **الفصل الثاني والثلاثون** قال النبي
صلى الله عليه وسلم اذا عملت سيئة فاعل بحسنة تحاسن بها يغفر الله

معه

صلى الله عليه وسلم چون فعلی بد را در تو در وجود آید تو مقابله آن نیکی کن تا آن بدی از تو محو شود چنانکه
خدا تعالی در کلام مجید خود بفرموده **قوله تعالى** ان الحسنات يذهبن السيئات **کتاب**
همی بود و عزا و افتاد را لکی سبب بود و همیشه بعبادت حق مشغول بودی روزی در باغ
خود نشسته بود که ناگاه زنی صاحب جمال پیدا شد خواهر در وی نگاه کرد چون آن زن دید که خواهر
درین نگاه میکند عتابی کرد و گفت بیا و را بخواند و خود فاحشه اجابت نمود و بیان این
که با فعل نامشروع گذشت برادر کرده خود پشیمان شد آب حسرت بر رخسار او روان و چشمه
چشم بر خاک انداخت آینه شد شب و روزی را در غمی لید تا آنکه شبی بختری بیامد و حلقه بر
پیشانی او گذشت ای صاحب در بر من بخشای تا قاضی قیامت بر تو بخشید بر تو صوم
موجود داشت او را داد دختر که چند روز که بود بخور و گفت خدایا چنانچه آن مددیش
حاجت من بر آورد تو نیز حاجت او را بر آورد از گوشه خانه آن پیر آوازی برآمد که ای پیر گناه
کنده تو باج معرفت بدل کردند در اعصیان ترا بشکست بدل کردند بر خیز کار
از سر گیر که برکت دعا و ذکر تو به قبول شد انگاه آن پیر این مناجات بر زبان **راند**
ای نویسنده و ای مقصور کنینها بحق صدق صدیقان و بجزمت اخلاص مخلصان که بر کنه کار
است محمد رحمت کن و آفرید که **ادان الفصل الثالث والثلاثون** قال النبي صلى الله
عليه وسلم كل امر ذي بال لم يبدل اذ فيه بسم الله الرحمن الرحيم فهو ابتداء لقطع
يغفر الله عليه وسلم فرمود که هر کاری که بنده مومن پیش آید و عنوان آن کار از بزرگ است پس بگوید
اگر بخوای که کاری پیش منی نام خدا را بران مقدم دار تا بخوری چنانکه در کلام مجید خدا تعالی

مجید **قوله** ولا تأكلوا أموالكم بينكم **حکایت** ان من مالک غنی الله عز و
 کرد که روزی کلبستان شریعت در کثرت ده بود و انواع ریاحین در پید آمدن کل مرغ صدق صدیق
 شکسته و کرکس علی یاسین جبار عثمان و لاله شمع علیهم السلام موجود شده و ماه جوانی اندر مسجد
 در آمد و در وقت نماز گذارد و خواست که بیرون رود رسول صلی الله علیه و آله فرمود که برو ای جوان که نماز تمام کرد
 جوان در تنه بماند نزد یکصد صدیق رضی الله عنه آمد از آن جا بر سید ابو بکر صدیق اشراست بعد کرد
 و غرض خطابی الله عزه اشراست عثمان کرد عثمان رضی الله عنه اشراست علی کرد علی رضی الله عنه
 و کرم الله وجهه گفت که تسبیح در اول نماز گفتی این گفته ام گفت و نماز باز کرد آن چون نماز باز
 کرد انید و تسبیح در اول آن بزبان رساند رسول صلی الله علیه و آله فرمود که برو نماز کردی انگاه جوان این
 مناجات گوید ان باز گفت **مناجات** ای امر که مملکت و ای آفریدگاری آلت ای شیخ طایف تو
 بستان ایان بر آید ای کرکس کرم تو در کلبستان مغفرت سر بر که بحق فراق آزادگان و بخت
 سوزینه مشتاقان که آنکه خود در جوی بار دامن سوسنان روان کرد ان **الفصل الرابع و الثمانون**
 قال النبی صلی الله علیه و سلم الصدقة تد البلاء و ترید فی العرم فیصل الله علیه و سلم
 فرمود صدقه بلا را از سوسنان ببرد اندای عزیزین فقر بریت خود بدویش می آید آن شکیر تو کرد
 زیرا که حق تعالی نیکوکاران ضایع کند چنانکه حق تعالی در کلام مجید خبر مید **قوله** ان الله لا یضیع
 اجر المحسنین **حکایت** جمهوری بود و بغداد و سالی خط افتاد و زنی در خانه برادر و یکدست
 کسان جهود را دید که نهان بخشند آن زن جهود را صفت کرد جهود و فخری داشت بر ویدان
 که او و برادران زینیه داد چون آن عورت روان شد جهود پیش آن گفت ای عورت این ما

ترک را در گفت دختر تو جهود در خانه رفت دست راست دختر برید و از خانه بیرون کرد و دختر و محلات میگفت
 و کرد یکصد قضا را با پادشاه سوار شد به در چشم او بر آن دختر افتاد و فرمود تا او را بر سر لای برود تا آنجا بخورد
 بخورد و هنگامی که دختر را شرم آمد آن بچه چشم کرد انید و گفت با رخسار دست من اندر لای رضای تو برید و اند
 تو قسمت آن دلبری دست من دست کردانی مرا پادشاه رسوا گشتی هنوز دختر این سخن تمام نکرده بود که
 دست دست شد تا از اسلام کرد که صدقه در گذشت بلا است پس آن دختر این مناجات گفت **مناجات**
 ای یوم ای ضدی صبری فدای آتش تو در دل سوسنان روان کرد ان بخت جاهلکان نروم
 عشق بود بخت با کلب از ان قاض صدق که را با مناجات عالی است کن و ندان خود را توفیق
 بخشش **الفصل الخامس و الثمانون** قال النبی صلی الله علیه و سلم فی کل کبار جری طبر
 اجر خبر صلی الله علیه و سلم فرمود هرگز نشنیده ام کسی را بپایند و جوارش ماه نفعانی بستی چو خود زنده
 روزی بی بهمت او را روزی کند زیرا که او مرست خدایتوانی محسنان ضایع کند چنانکه خود را در جوی
 در کلام مجید خبر مید **قوله** ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا **حکایت** عابدی بود و در غی
 اسرار که پنجاه سال اول در معطل در ده و از شش ریاضت و طبعی جهان نهاده روزی در
 از غایت کسکی نزدیکی آمد و گفت ای زاهد طبعی حاجت است زاهد را شیطان از راه برود
 گفت ای زینیه تو مقصود من حاصل کن تا من مقصود تو حاصل کنم عورت را ضعیف شد آن زاهد کلام
 است با وی تباد کرد و چون فرمود او انگاه زاهد خواست تا غسل کند و قوی آورد تا کلام کامل
 قبض جان زاهد رسید زاهد در سکر است موت بود و انید تا کاه دختر نشسته بود و نزدیک می رسید
 و از زاهد از غایت زاهد در ان شدت سکر است موت ابرقی آنکه کشته در هنوز

آنجا آن تشنه نرسیده بود بیشتر قضا بر اثر دانه کلاهش آتش غشوی سوخت و گفت ای زاهد
برکت دادن آتش بنده تو قبول افتاد آنکه زاهد این مناجات کو بیان جان من تسلیم کرد **و مناجات**
ای که کار بی الت ای امر زکاه فی علت ای بلبل عشق تو دوستان جان عاشقان نواز زوای راق
اشتیاق تو در مغوار اسرار مشتاقان نازنه بخت تضرع بنده کن و بعزت سوخیزان تو عیسی
بگو خوش قبول کرد آن **الفصل السادس والثلاثون** قال النبي صلى الله عليه وسلم طلب
الحلال وفيرة على كل مسلم ومسلمة **بغیر** صلی الله علیه وسلم فرمود هر که حلال تصرفی شبه
بر روزن فرض طلب نماید با عبادت قیام تواند نمود که حق تعالی میفرماید **قوله** **و مناجات** کلوا من
طیبات ما رزقنا که **حکایت** عمران و طی شصت و یک سال عقل بود میگوید با جماعتی بزرگانان در
بکشتی نشسته بودند و یکی برآمد و خورشید بر کشتی زد شکست و در کشتی بنی حائل بود بخنده از کشتی
مانده بود از هیبت آن عورت را در روزه گفت و از تشنگی جگرش شکست شد و یاد آورد که ای
عمران مرا شربت آب بده که غم من بوشید و خدای این که این چه ساعت است در تمام رسد و صدین
سخن بگویم که سواری از هوا برید آمد بقدح زر مرصع آید و میگوید و او که غم ای زن بنده این غمیه بگو
یافتی گفت ای خواهر تا غم منست حرام خورد و حرام نکرده ام خواهر عمران گفت هم از برکت این چندان
خدا کار سنگ نرشد آنکه این مناجات کنان در کلام رسیده **مناجات** ای خداوند بخت
خلوت عاشقان و بعزت مجلد انس مقدسان که بنده کن خود را از فقر حرام خوردن نگاه دار
و روزی حلال کرامت کن **الفصل السابع والثلاثون** کثرة قال النبي صلى الله عليه وسلم
کثرة الصلوات يمیت القلب **بغیر** صلی الله علیه وسلم فرمود که خنده بسیار خون تن از آفت جان

شکر

خشک گرداند و زمین روح را بی فتوح گرداند یعنی نظر رحمت آبی بر آن بنده کمالات که خنده بسیار کند
و ترسد خطای معاصی از او دست ندارد چنانچه در کلام خبر میدهد **قوله** **و مناجات** الله لا یحب الفرجین
حکایت شیخ طریقت و مقبول میدان حقیقت شیخ شبلی رحمة الله علیه که همیشه بلب جان او بر خشت
ایمان نالان بود یکی از شیخ در پیش او آمد گفت ای شبلی غم در اندوه بسر برده و لبای را با وادی نقیب سنان
آورده یکی نفسی گفت هر که از تنم هر یک طبعیت رسید و هر که روح بر دماغ جان من نوبده آ
آورده و حاجت نیست آنکه گفت ای شیخ تن بهرست یا دل مان را زردی دل کرده ایم چون شیخ
این سخن بشنید مناجات کو بیان بارگشت **مناجات** ای قادر بی علت وای صانع بی الت بخت سحر
این قبله عشق و بخت مجبوران حیره فسق که غم در دل ما مقوم مقام داری **الفصل الثامن والثلاثون**
قال النبي صلى الله عليه وسلم افتر الحديث في الكتاب **بغیر** صلی الله علیه وسلم آفت سخن
در دوع گوشت ای مرکب یک سخن صدق بگویند و از مدوع بهر روز مدح معانی از حال ایشان خبر
میدم **قوله** **و مناجات** رجال صدقوا ما عاهدوا الله **حکایت** جوفی بود و قبی غنای تصدیع که
صدقینار در میان بسته بود که از قافله پانزده اعرابی آمد و تصدیع که او کرد و گفت در میان چه دردی جوان
جوا گفت زر گفت چندت گفت صدقینار اعرابی از بسته و شمار کرد همین قدر بود که جوا گفت
اعرابی چون جوان را را ستگو یافت بر شتر خود نشاند تا بکعبه رسانید جوان اوطیع پرسید ای اعرابی
این شققت از کجاست گفت میخواستم تا ترا هلاک کنم و مال تو بستانم چون تراست کوئی قیم
در یغم آمد چون تو را بک هلاک کنم بدان سبکی اینجار رسانیدم آنکه آن جوان این مناجات
گفت **مناجات** ای معنی یکسان وای مایه غلبان وای کار ساز در مانده کن وای راه نای

متجران بخت است بر حق صدیقان که بندگان خود را از دست گرفتن نگاهداری **فصل التاسع والثلاثون** قال النبي صلى الله عليه وسلم ابدا بنفسك ثم تقول
 بغير صلى الله عليه وسلم فرمود ای کسی که چشم حقیقت در کوه سارینه شما جو شیخ است و دست ط
 حکمت کافر نه چشم شما دیدن نخستین تن خود را ازید هوا و قیامت بیرون آرید و اگر ندرد و
 باز اقامت این آیت بر شما باید شود که **قوله تعالى** قلوا لا تعجلون **حکایت** پیری
 بود در شهر نیشابور با انواع عبادت آراسته و با خلاق حمید پر است بر سر سجده نشسته بود
 ناکاه جوانی رعایا در پیش او چون شیخ از ور و فارغ شد جوان زبان بکشاکش در این شیخ
 طریقت و انبیا ده ماباشد بمرت و حرکت کلید زبان تو فصل عیسان من کتبه کرد
 شیخ بعد از فکر بسیار گفت ای جوان هفتاد سالست نام نفس صبی خود را بپند میدهم و هنوز
 اثر شکسته ترا یک پند من چگونه اثر کند نگاه جوان این مناجات گفت **ساجا** ای حکیم بخت
 ای عظیم با عظمت ای کریم با لطافت مشک را فت شامان عاشقانرا معطر کرده و ای حرم
 تو دل و جان مشتاقانرا وقع گردانید بخت نور محمد و بخت سرور محمد که اعضا و نفس را در
 او امر و نواهی مستحکم **فصل الاربعون** قال النبي صلى الله عليه وسلم تعلم
 كسلان ان يجتهد في طلب العلم افضل عند الله من سبعين عابداً يغيرون
 صلى الله عليه وسلم تعلم که بطریق تعلم عمل مصفا باشند با نذر یکضایع فاضلت هم
 و بزرگوار تر از هفتاد عابد باشد زیرا که علم را از جات بسیار است چنانکه ضایعاً در کلام
 مجید و فرقان حمید خبر میدهد **قوله تعالى** والذين اتقوا العلم درجات **حکایت** امام

چند

شافعی رحمه الله علیه چون سر و تقاضا کشید او را خواب بیدار شد بر سر سینه که نجات شما
 از چه بود گفت و هیچ چیز دستگیر نیامد مگر تکرار علم که شبها و دراز کنم بمرت آن رقم
 بر جویع جرم من کشیدند نگاه آن خواب بیننده این مناجات کوپان بیدار شدند **حکایت**
 ای سازنده

نی آید از تفسیر نیز حدیث است چون مؤمن را در کوفتی بند روح او را باند جسمی آید و در وفات
می آید شکر و نیکوکاری نیت اندر کور و از وی موال می کنند من ربك و ما دینك و ما
و اکتسابك یعنی کسبت پروردگار تو و حقیقت دین تو و کسبت پیغمبر تو و کسبت قبله تو و حقیقت کتب
پرستش مؤمن بگوید باری الله و دینی الاسلام و نبی محمد علیه السلام یعنی پروردگار من خداست
و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم پس نیت دارد خدا را که او را کسبت
چنانکه ثابت بود او در حیات خود در دنیا با قرائت خدای عز و جل و کلمات اهورا و ویر پیغمبران او و سادگی کند
از آسمان که صدق گفتی ای بنده مؤمن و بگویند زبانی نیکبخت و وری شمشیر که بر او فرات کشند تا بجا
که نظر او کار کند و آورده اند برین مآرون را بعد از نقل او در خواب می بیند که خدایتعالی با تو عهد کرد گفت
بیامدند و گویند در وفات درشت و همیشه سوال انداز من که من ربك و ما دینك و ما اکتسابك
پس پیغمبر خود بر دست گرفته و کلام ایشان را از آنچه می شنیدند در حدیث آمده است
از رسول علیه السلام فرمودند که اگر کسی موت با گویند او را بر قوتی است که جان او دیدار و وفات کند که شما
چه می گویند و شما این کلام شهدای لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده
و رسوله و لاجل و لا قبح الا بالله العلی العظیم که هر که در وقت مردن این کلام بگوید حق
کارش و نیکوکاران است که خداوند به هر چه از ایشان بخواهد در حدیث آمده است
که هر که در عرض موت قل هو الله احد بخواند و در آن حال بگوید یا رب ان که بعد از آن سخن
دنیا گوید در قفسه شکر و نیکوکاران ماند و از افشارش گویند با آن تفسیر نیز صفت شکر و نیکوکاران
عبادت گفت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شکر و نیکوکاران دنیا نهایی ایشان چون در حقان

و در دنیا

و در ستار آسمان و بدست هر یکی عموماً از آسمان که اگر اهل دنیا که از آن توانستند که دانند و آیدند
گویند و با آنکه در زندان هستند من ربك اگر مؤمن بود جوایبند که باری الله باز بآید کند
و بگویند که دین تو حقیقت گویند دین اسلام است پس بآید کند که پیغمبر تو کسبت گویند محمد صلی الله علیه و سلم
از چه دانستی که محمد پیغمبر است گویند که قرآن بخوانم و بدان که ویدم و گفت رضی الله عن رسول الله این
هول که توان جوایب ایشان را از دعای این آیت و ستایش شد الله الذین آمنوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و اگر کار بود هر سوال گویند آیه غلام بر عیسی ما بر سرش
زند خاک کند و یک زخم کورش بر آتش کرد و نعوذ بالله منه در آیه سكرات
موت و مخیران موت و آمدن ملائکه که بر او ملائک الموت **در حدیث** هر که سوره عم بعد از نماز دیگر بخواند
آسان کند خداوند بگوید سخیما روک این کعبه گفت که پیغمبر و رسول صلی الله علیه
و سلم هر که سوره قاف خواند بعد از سكرات موت بروی پنهان کند **در حدیث** هر که در شب هفت این
کلمات بخواند لا اله الا الله محمد رسول الله هر که خواهد که بر کعبه حرام برسد پس او سخن خویش
بگوید هر که خواهد که در راه او با او و ویرا که آن تضرع پس سجده را جاری کند و هر که خواهد که در زیر زمین
ماند و زنده بماند و در صفت نماز در سجده بعد از وسیله القلوب در حدیث آمده است که هیچ کس که هر که
در وقت مردن بگوید از آتش و فرخ برسد اگر چه نمی بیند آتش شده با کلمات اینست لا اله الا الله
الا الله و حده لا شریک له لا اله الا الله له الملك و له الحمد لا اله الا الله و الله
اکبر لا اله الا الله و لا حول و لا قبح الا بالله لا اله الا الله محمد رسول الله
از تفسیر زاهدی اگر سوره یسن نیز بگوید یا رب ان خواند در صدد موت چون ملائک الموت قبض روح

دنیا عمل کرده باشند و هم پارسایان و زاهدان سیوم نماز گذارندگان که دل ایشان سجد شدن
 باشد چهارم آنکه آن که بیکر اودست دارند برای الله یا بچشم آنکه آن که گناه خود را بگویند و در
 از بیم خدای بگریزند و در که زن خواب را خواند و بجهت فاجره و بر و نیز دیگر است با آن ترس
 خدا تعالی مقیم کند صدقه نهان داده باشد چنانکه از دست راست ایشان چنانچه نباشد
حدیث گفت صلی الله علیه و سلم در هر خانه که دختر باشد هر روز در آن خانه بیت و رحمت و رحمت
 و برکت فرود آید از آسمان و بر برین نکرانده خانه او را از زیارت ملائکه فرستاده و بر او
 هر روز و شب عبادت یک **حدیث** پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم نیکوترین کار مرزبانان رسیدن
 و و در آنرا جاد و رخصت است

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين مرويا
 و معنعنا و متصلين الى حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال
انا الاعمال اصل اعمال نیت نیکوست نیت نیک دارای مهر **بالنیت**
 زانکه هر کار نیت با نیت همت آن جلای هب و هدر
نیت المؤمن نیت نیک مرد مؤمن را همچو طاعت بود همی یکسر **علیه**
 زانکه پیغمبر این چنین فرمود نیت از مؤمن از غل بخت
الوضوء وضو وضو بر وضو است که برانی چگونه منظور است **نوعی**

بایک باطن است با ظاهرا هر آن وضوئی که نور بر نور است
مفتاح الصلوة ترک نیاطهارت کلیت ترک این کبریا بی نور **الطهور**
 بی طهارت در نماز وزن که کلید نماز همت طهور
 هر که قرآن بحفظ یاد گرفت تا نگوئی که اهل قرآن است **اهل الله و خا**
 اهل قرآن کیست خاصه او که شناسای سر قرآن است
 هر که ترک نماز کرد بقصد بیم آنست که شود کاما **مستعدا فقد کفر**
 تا توانی بیای دار نماز تا نباشی بطاعتش قاصر
 چون وضو تنگ شد نماز مکن ای برادر جمیل و دوستان **کتموا السکران**
 زانکه باشد نماز مردم سیر راست همچون تلقی مستان
 طلب علم را فریضه شمار بر زن و مرد چون مسلمان است **علی مسلم**
 تا بانی که هر که بی علم است در خاست سر ز حیوان است
 طلب علم بر تو واجب کرد که بپاییدن بعوضه حبس **بالصین**
 کرد تا کبید تا شوی عالم پس نهی و کفر پیش گیری دین
 دانش آموز که آن سحر است که بود حل مشکلات بسحر **حتى السحر**
 زانکه چون علم سحر بشناسی باز دانی تو معجزات سحر
 دو کس است آدمی بقول رسول عالم کامل است و طالب علم **و الباقی مع**
 و آنچه باقیست همچو خر مکنند نیت شان علم خیر و بر که حلم

هر که او جل حدیث یاد گرفت
 از احادیث بهتر عالم
 نام او در جریده علم
 بنویسند از سینه آدم
 علم را دو قسم کرد رسول
 نیمه طب نیمه دین است
 زانکه که صحت بدن نبود
 دین خلل میشود سبب این است
 حسن اسلام مرد این باشد
 نیکد کارها به سوده
 آنچه او را معاونت نکند
 ترک آن کرد گشت آسوده
 آنکس بی شهادت صورت
 بی معانی دلیل ایمانست
 کز دست و زبانش پیوسته
 سالی ای پسر مسلمانست
 مومن آنکس بود که همسایه
 دایم از زنجهای او رست
 نیت مومن کسی که در عالم
 مومنی از جفای او خست
 هر که بر خدا تواضع کرد
 نزد خلقان چون نور در حدیث
 و آنکه با مومنان تکبر کرد
 گزینم کنی تو از صد قسمت
 هر که از هر حق تواضع کرد
 حق را او را بلند کردند
 و آنکه بر خدا تواضع نکرد
 سویی بستی که خوارت نتواند
 همچو خلق خدای کن خلقت
 تا شوی در جهان پسندیده
 آنچه بشنید مگوی بکس
 و آنچه دیدی باز بادی
 هر بزرگی که وعده بکند
 نیت مکر و فاجبای آورد

اروید

هر که عید کند بجای کسی
 عفو فرماید و نیاز آورد
 هر که از روی بران نفی
 میرسد در دست و خیر الناس
 و آنکه از روی بجز نصرت نیست
 آدی نیت او است شر الناس
 ای برادر خواه حاجت خویش
 جز که از مردم نکوسیرت
 زانکه از مردم گریه منظر
 حاصلی نبودت بجز کبرت
 هر که چیزی طلب کند یقین
 هم یابد جو جد کند بسیار
 و آنکه گوید روی و صبر کند
 بکشاید عاقبت ناچار
 هر که پیشه کسود در یوزه
 حق بر او بر کماشت در ویش
 آنچه دوات خدا قناعت کن
 کم خور و روزه گیر از پیش
 ای برادر قناعتی بکزین
 تان بینی ز حرص خود در بخی
 زانکه فانی نمیشود هر کس
 از قناعت چه باشدی بکمی
 میل دنیا دلیل نقصان است
 بلکه از دوستیش خسرانست
 زانکه میفرماید چنین گفته است
 دنیا سرکنا است
 ذوق طاعت نیاید اندر دل
 هر که او را محبت دنیا است
 ترک دنیا بکسیر و فارغ شو
 ترک دنیا سر عبادتهاست
 عز دنیا ترا بسال بود
 عزت آخرت بود ز اعمال
 در دو عالم چه عرقش باشد
 هر که نه عمل بود و نه مال

نیست از روی بران

من آن است

جدید من

بی انقضاء

تانی

لا یقنی

رس

خطبه

رس

عبد

مال

و عتق الاخر

الدنيا من همة **هر چه کارند بدروند همه** از پی آخرت نهند **رند الاخرة**
 مثل دنیا مثل مزرعه است که درو تخم نیکوئی کارند
 همت دنیا مثل قنطریه **بهر چه کارند بدروند همه** بزاری ز بارش نکنید
 چون درو جای ایستادن نیست **بهر چه کارند بدروند همه** بخواه بگذرید و عمارتش نکنید
 دو گرسنه است در جهان پیوست **بهر چه کارند بدروند همه** که نه کردید سیر در همه حال
 آن یکی گرسنه است در پی علم **بهر چه کارند بدروند همه** و آن دیگر گرسنه است در پی مال
 هر که بهتر شد است بر قوی غم ایشان خورد بخیر و بشر
 بحقیقت چون گری باشد **بهر چه کارند بدروند همه** هر قوم خادم کمستر
 چون فرود آیدت تراسمان **بهر چه کارند بدروند همه** روزی خویش آورد با خود
 چون برون بروی کنایات **بهر چه کارند بدروند همه** ببرد با خود لر بودی حد
 در کار می شمارمسمان را **بهر چه کارند بدروند همه** که باشد چو کافر مطلق
 زانکه اندر زمانه مشهور است **بهر چه کارند بدروند همه** که بود بهسمان هدیه حق
 بدستی که مؤمنان جمله **بهر چه کارند بدروند همه** یکدگر را برادران باشند
 لیک کار منافقان است **بهر چه کارند بدروند همه** که ز ارحام دیگران باشند
 ای بساروزه دار کاروزه **بهر چه کارند بدروند همه** نه توانش بود و نه خردیست
 زانکه از تشنگی و کرسنگی **بهر چه کارند بدروند همه** زانکه گوید دروغ چون بنزدی
 بشنوا من یکی حدیث رسول **بهر چه کارند بدروند همه** نه روایت کند از وی را ن

چون بخوابد خدا بقوی خیر **شمس بدهد بر روز و شب یاران**
 زمانی که رفتت ناید بدست **زمانی که باشد چو باشد هوس**
 ترا حاصل غم این ساعت است **کرداری بطاعت کنش ضرر و هوس**

بسکسار دارد امید بخت **کران بار خود بسته اند جهان**
 که زودتر کند از حراط **که دل بر تو اند گرفت از حیات**
 تمت تمام شد یک چهل حدیث

بسم الله الرحمن الرحيم

صحیح ترین حدیثی که راویان مجالس دین و محدثان مدارس شریفین اهل کتب حدیث
 که کلمات نامر جامعه بر زبان معجز بیان حبیب خود گذرانیده و آنرا تابی کلام کامل و خطا شبلی
 خود گردانیده و بنقل رواة ثقة بعد ثقة بکوشش هوش مجربان از سعادت صحبت دل
 رسانیده و بنور علم آن علم و علم و علم آن از ظلمات ضلالت نشان رسانیده و صلوات
 علیه و آله و اصحابه نقله علوه و حفظه و ادبه اما بعد این چهل کلمه است که به سهولت فهم
 و حفظ را بنظم فارسی ترجمه کرده می آید امیدواری آنرا که ناظم مترجم ترجمه را که امروز در شرط
 من حفظ علی امتی اربعین حدیث یافتن تفهون به داخل شود و فرح السعادة



جز او بعثه الله يوم القيمة فقيها عالما واصل ومن الله مكن الكون
العصاة والعون ان الله على كل شيء قدير **قال** الدنيا ملعونة وملعون
ما فيها الا وذكر الله تعالى

مذ لعنت خدای آمد دینی و هر چه هست در دنیا ای شیوه مجسم الیاز راز هر مجسم است
غیر از خدا که صاحب ذکر درو عالم بر حمت او است که انشا می بخشد کس را آنکه افشای این خیا ناست
مذ لعنت خدای آمد

که هست آقا بخت حق شامل ذره در عالم هر که در صلیب این ^ش که باشد امان بر روی زمین
باز آن دور بنده و بنار باو زان معصیت دردم چون ناله ها بر صلیب ^{این} خاین اش خوان کلام آن

ای که آلودگی تو بروز فاقه و فقر تو زیاده شود سود کرایه زانویش دست بخشش بی بخش
بی طهارت باشد آبر تو روزی نکشاده شود سود انوینش فردا در جوار خدای آسایش

ویران روی چشم وفا هر که شد با تو به کاستخ نکند زبیران یار بخ هر که خواهد حال پرودین
ز آنکه هر که او با وین را نکند مار از کی سوراخ چه وین کی تا خنین ناخواهد حال پرودین

دور هر چه کند بر زبان عیاشی و دلی آن کردن صاحب جلال خوانم فیض احسان می رسد هر که
وعد و در ذره کرم قرضت فوضی ادای آن کردن بقا که ای کمالیت که بیایان نمی رسد هر که

Handwritten notes and signatures at the bottom right, including 'علی' (Ali) and 'سید علی' (Seyyed Ali).